منابع تاریخ و جغرافیای ایران ۲۸

جغرافیای حافظ ابرو

قسمت ربع خراسان

هرات

به کوشش

مایل هروی



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

۹۱

https://t.me/shenakht_lib

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۹۱

جغرافیای حافظ ابرو

منابع تاریخ و جغرافیای ایران ۲۸

https://t.me/shenakht_lib

https://t.me/shenakht_lib

برای آنکه در تاریخ و جغرافیای تاریخی ایران تحقیقی جامع و کامل و دقیق انجام گیرد نخستین کار آن است که مآخذ و مدارک مهم و معتبر در دسترس محققان واقع شود .

بسیاری از این آثار که در ادوار مختلف به زبان فارسی تألیف شده هنوز به چاپ نرسیده و چاپ بعضی دیگر با دقتی شایسته انجام نگرفته است اما کتابها و رسالاتی که به زبانهای دیگر نوشته شده نیز فراوان است و البته هر پژوهنده ای نمی تواند با چندین زبان بیگانه آشنائی داشته باشد .

برای رفع این مشکل بنیاد فرهنگ ایران می کوشد کتابهای فارسی را که از این جهت ارزش و اهمیت دارد و نسخه های خطی آنها از دسترس علاقه مندان دور است منتشر کند و کتابها و رسالاتی را که به زبانی دیگر تألیف یافته است به فارسی درآورد و انتشار دهد .

پرویز ناتل خانلری
دبیر کل بنیاد فرهنگ ایران

https://t.me/shenakht_lib

منابع تاریخ و جغرافیای ایران ۲۸

جغرافیای حافظ ابرو

قسمت ربع خراسان

https://t.me/shenakht_lib

هرات

به کوشش

مایل هروی



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
«۹۱»

https://t.me/shenakht_lib

از این کتاب
۲۵۰۰ نسخه در تابستان ۱۳۴۹ در چاپخانهٔ اتحاد
چاپ شد

فهرست مطالب

مقدمهٔ مصحح هفت ـ چهل

حافظ ابرو مورخ شهیر هروی ؛ هفت ـ آثار حافظ ابرو ؛ دوازده

چهرهٔ نسخه‌ها ؛ سی‌ونه ـ نحوهٔ کار ؛ سی‌ونه

متن کتاب ۱ ـ ۴۶

مقدمه ۳

بلوکات هرات ۱۶ ـ ۲۴

بلوک گداره ۱۶ ـ بلوک انجیل ۱۸ ـ بلوک آلنجان ۱۹ ـ بلوک خیابان ۲۱ ـ بلوک توران وتونیان ۲۲ ـ بلوک سبقر ۲۳ ـ بلوک غوروان وپاشتان ۲۴

توابع و ولایات هرات ۲۵ ـ ۴۶

بلوک پروانه‌وهوادشتک ۲۵ـ بلوک کمبراق ۲۶ـ بلوک ادوان وتیزان ۲۷ـ کروخ ۲۸ هرات‌رود ۲۹ ـ بادغیس ۳۲ ـ مرغاب ۳۴ ـ غور وغرجستان و ساخروتولک ۳۵ غـرجستان ۳۸ ـ ولایت اسفزار ۴۰ ـ ولایت فوشنج ۴۲ ـ ولایت کوسویه ۴۴ ـ ولایت شافلان وازاب ۴۵

حواشی و تعلیقات ۴۹ـ۱۳۲

فهرست‌ها ۱۳۳ ـ ۱۶۲

فهرست اماکن ۱۳۲ ـ اشخاص ۱۵۴ ـ کتابها ۱۶۱

https://t.me/shenakht_lib

https://t.me/shenakht_lib

مقدمه

https://t.me/shenakht_lib

حافظ ابرو مورخ شهیر هروی
و شرح آثار او

بـنـدهٔ کمتریـن دولـتـخواه　　کـاتب العبـد عـبـد لطف‌الله
آنـکـه شهرت به حـافظ ابرو　　یـافـتـه پیش میرشاه و سپاه[1]

افصح الفصحا مـورخ بزرگ شهاب‌الدین عبدالله بن لطف‌الله المشتهر به حافظ ابرو الهروی ، مردی مورخ پیشه‌که درهرات بزاد و مقداری از حیات تیمور و اوقات بیشتری را درهمراهی شاهرخ گذرانده است ، این مرد از تاریخ نگاران پرکار عهد خود است که درصفحات بعدآثار اومعرفی شود .

نام این‌مورخ هروی عبدالله بن لطف‌الله بن عبدالرشید ازپدر او اطلاعی نداریم‌که در روزگارخود چه‌کارستانی کرده است ونه نقش پائی از آن در تاریخ نمودار است .

کنیت او به‌گفتهٔ فصیحی‌خوافی، شهاب‌الدین است[2] و به نظرخوندمیر نورالدین آمده[3] غالباً ازقرائن نمودار است‌که شهاب‌الدین اصح باشدزیرا فصیحی

---

۱ ـ رك : ذیل جامع‌التواریخ رشیدی ازحافظ ابرو ـ چاپ تهران ص ۱
۲ ـ رك : مجمل فصیحی ـ ج ۳ ص ۲۶۶　　۳ ـ رك: حبیب‌السیر جزو سوم از جلد سوم ص۱۴۴

خوافی معاصر حافظ ابرو بوده و هر دو در دربار تیموری راهی داشته‌اند اسم اورا مؤلف حبیب‌السیر لطف‌الله می‌گوید[1] درحالی‌که نام پدررا برپسر آورده است.

در پیرامون لقب حافظ ابرو دکترخانبابا بیانی در مقدمهٔ ذیل جامع‌التواریخ رشیدی مؤلفهٔ حافظ‌ابرو سطور چندی را نثار ابروی پیوسته‌اش کرده (رجوع‌شود به‌صفحهٔ ت ث ذیل جامع‌التواریخ رشیدی.)

دراینکه حافظ ابرو هراتی است ودرهرات تولد یافته و یا جای دگر قاضی نورالله شوشتری در مجالس‌المؤمنین او را همدانی[2] و فصیحی خوافی در مجمل اورا خوافی می‌نگارد[3]، خانبابا بیانی نیزقول فصیحی را ارجح دانسته، عبدالحسین نوائی گردآورندهٔ رجال حبیب‌السیر نیزحافظ‌ابرو را خوافی می‌داند وهم‌گوید: جای بسیار تعجب است که مؤلف حبیب‌السیرومطلع‌السعدین با وجود قرب عهد نسبی با حافظ ابرو و هم‌شهری بودن با او چگونه این همه اشتباه در احوال اوکرده‌اند[4].

https://t.me/shenakht_lib

بنابه‌قول خوندمیرکه درحبیب‌السیرگوید: وآن جناب هروی‌المولد است[5]، عبدالرزاق سمرقندی نیزتولد اورا درهرات داند[6].

برون دربارهٔ تولد اودرهرات‌ویا خواف تنها نقل‌قول نموده ودرزمینه قراری نگذاشته است[7] واما درنسخه‌های دستنویس طوری‌که دیده می‌شود ولادت خود را درهرات‌گفته است «الهروی‌المولود المدعو بحافظ ابرو»[8].

هرگاه‌جای‌رقم حافظ‌ابرو درنسخ مختلف‌دیده می‌شود ودراین‌کتابی‌که

۱ـ رك: رجال‌حبیب‌السیر ص۹۴ ۲ـ رك: مقدمهٔ‌ذیل جامع‌التواریخ رشیدی ص ث به نقل از مجالس‌المؤمنین ۳ ـ مجمل فصیحی ج ۳ ص ۲۶۶ ۴ و ۵ ـ رجال حبیب‌السیر ص ۹۴ ۶ـ همان‌کتاب ص ۹۵ ۷ـ رك: از سعدی تا جامی برون ص ۶۰۹ ۸ ـ رك: متن همین مقاله‌کتاب خطی مربوط مجموعهٔ دانشمند طالب قندهاری.

من به چهره‌گشائی آن پرداخته‌ام « البهادنی »؟ آمده ومجموعهٔ حافظ ابرو در کتابخانه نوری‌عثمانیه شمارهٔ (۳۲۶۷) «السبهادنی»[۱] ؟ ذکررفته‌که دکترکریمی و خانبابابیانی نیز درمقابل‌کلمه علامت سؤال‌گذاشته‌اند مرا نیزمعلوم نشدکه سهو کاتب است ویاکلمه همدانی است .

دراینکه حافظ‌ابرو هروی‌الاصل است و در هرات نیز تولد شده جای شك و شبهه نیست تنها ازکلمه « البهادنی» را همدانی قیاس‌کنیم در همدان پرورش یافته است، پرورش اودرهمدان‌هروی بودن حافظ‌ابرو را نقض نمی‌کند.

https://t.me/shenakht_lib

تاریخ تولد حافظ ابرو معلوم نیست ودکترخانبابا بیانی درمقدمهٔ ذیل جامع‌التواریخ حدس زده است اگرحافظ ابروکه دردربارتیمور بوده ـ ۲۵ ساله باشد دورهٔ منشی‌گری اوبوده ودراین سنین دست به‌تاریخ نزده است ودرسال۷۸۸ با تیمور یکجا وهمراه بوده[۲] چنانکه خودش درمتن ذیل جامع‌التواریخ رشیدی گوید : امیرعادل این بنده را فرمود تامکتوبات به‌این جماعت نوشتم واین‌حال درسنهٔ ثمان وثمانین وسبعمائة بود[۳] .

حافظ ابروغالباً ۷۰ یا ۷۱ سال زندگی‌کرده است وسال تولد اوظاهراً ۷۶۳ خواهد بود .

در سال فوت حافظ ابرو اختلاف جزئی است فصیحی سال وفات او را ۸۳۳[۴] وخوندمیر۸۳۴[۵] گفته است .

قطعه شعری در نسخه‌ای‌که نزد جناب محمود فرخ بوده و مجمل را

۱ـ رك: مقدمهٔ ذیل‌ظفرنامه‌شامی ۲ـ رك: مقدمهٔ ذیل‌جامع‌التواریخ رشیدی باید از دانشمند محترم دکترخانبابا بیانی به نیکی یادکردکه نخستین بار حافظ‌ابرو را به‌ما معرفی‌کردند و ذکرایشان رهنمای‌کار همه‌شد. ۳ـ رك: ذیل جامع‌التواریخ رشیدی ص۲۴۲ ۴ـ رك: مجمل‌فصیحی ص۲۶۶ ۵ـ رك: رجال حبیب‌السیر ص ۹۵

تصحیح ومقابله کرده است بدینگونه آمده است .

ضیاء دیدهٔ ابرار حافظ ابرو که کان فضل وهنر بود و منبع همت
بسوی روضهٔ رضوان چو شد روان بنوشت ملك حکایت اورا (به صفحه رحمت)

همین طور بیتی خوندمیر نیز آورده است :

به سال هشت صد و سی و چهار درشوال وفات حافظ ابرو به شهر زنجان بود

فصیحی عقیده دارد که در وقت معاودت همراه حضرت خاقان (شاهرخ) از آذربایجان درموضع سرچم فوت کرد و به زنجان به مزار شیخ ربانی اخی ابوالفرج زنجانی[1] دفن گردید .

https://t.me/shenakht_lib

چنانکه خوندمیر می نویسد : حضرت صاحبقران امیر تیمور کورگان نسبت به آن فاضل عالی شأن التفات بسیارداشت ، همواره او را در مجالس خاص طلبیده همت عالی نهمت بر استرضاء خاطرش می گماشت و جناب مولوی بعد از فوت آن حضرت به ملازمت سدهٔ سنیهٔ شاهرخیه شتافت و پرتو التفات شاهزادهٔ پسندیده صفات میرزا بایسنقر برصفحات احوالش تافت[2] .

دکتر بیانی از نامه دانشوران نقل می کند که او از افاضل دوران امیر تیمور کورگان است و به تشویق و تربیت آن پادشاه معلومات و پرورش عقلی او تکمیل شده وازعهد سلطنت میرزا شاهرخ شاه کورگان نیز قریب ۲۸ سال دریافته است وازمشاهیر رجال عالم که حافظ ابرو با ایشان سمت معاصرت بلکه با بعضی معاشرت داشته یکی مولانا شرف الدین علی یزدی است صاحب ظفرنامه تیموری ودیگر امیر نورالدین شاه نعمت الله ولی پیشوای طایفهٔ نعمت اللهیه از دراویش و دیگر خواجه محمد مشهور به پارسا صاحب کتاب فصل الخطاب که ازخلفاء واصحاب

۱ــ درشرح اخی فرج زنجانی رك: نفحات فوت شدهٔ ۴۵۷ ۲ــ رك: رجال حبیب السیر ص ۹۵

خـواجه بهاءالدین نقشبند بود ودیگر امیرقاسم انوارعارف معروف‌که شهرتش شرق‌وغرب را فراگرفته بوده است و دیگرامیرشاهی شاعرمشهورسبزواری ...[1]

روی هم‌رفته حافظ ابرو دارای خصوصیات خاص حیاتی وفکری است که می‌توان طرزکار وصفات اورا درداخل چند ماده یادکرد .

۱ـ حیات تیمور وشاهرخ وبایسنقر میرزا را درك وسایر شاهزادگان تیموری را به‌نیکی یادکرده است وچون تیمور به‌سال ۸۰۷ فوت شده طبعاً حافظ ابرو درهمین سال از دامن تیمور به دربار شاهرخ افتاده واگر فوت حافظ ابرو را به سال ۸۳۴ قبول‌کنیم حافظ ابرو ۲۷ سال با شاهرخ همراه ودر سفر و حضر انیس وجلیس بوده وناظرواقعاتی‌گردیده‌که عصرتیموریان را بیانگر است .

https://t.me/shenakht_lib

۲ـ حافظ‌ابرو در تاریخ نویسی شیوهٔ امانت نگهداری را مـراعـات نموده و از هر جا و هر تاریخی‌که بـه حیثیت مصادر دستبرد داشته از آن یاد کرده است .

۳ـ درآغاز هر بخش‌کتاب خود فهرست نگاشته‌است‌که خواننده را در قدم اول ازمحتویات ومباحث‌کتاب حالی می‌سازد .

۴ـ خالیگاه تاریخ را ازآغاز تاعصرخود پرکرده واز مورخین خیلی پرنویس است وخیلی تلاش‌کرده تاریخ‌تسلسل خودرا حفظ‌کندبرای مثال می‌توان از ذیل جامع‌التواریخ رشیدی وذیل ظفرنامه نام‌برد .

۵ ـ در نگارش جغرافیای تاریخی ید طولائـی‌داشته مثلا مـی‌بینیم جغرافیای عمومی به‌زبان دری نگاشته‌که هرچندمصادرخودرا ازکتب جغرافیای عربی‌گرفته ولی درتفصیل جغرافیای‌خراسان قدیم‌ربع‌هرات و نیشابور ومرو وبلخ مربوطات وولایات ودهات آن‌کار ارزنده وبی‌مانندی‌کرده‌که قبل‌از اوکسی بدین

۱ـ رك: مقدمه‌ذیل جامع‌التواریخ رشیدی ص ج به‌حوالهٔ نامه دانشوران.

تفصیل جغرافیا را قریه به قریه به زبان فارسی دری ننگاشته است و از طرفی می‌توان این‌کار اورا ابتکاری دانست، به‌جهت آنکه آنگاه‌که چهارربع خراسان را با دهات و بلوکات و انهار آنها از نگاه آبیاری و کشاورزی و هم تشکیلات ملکی را می‌نویسد تاریخ خراسان را به‌صورت عمومی ازظهور اسلام تا روزگار خود نگاشته است واگر مورخین‌کار اورا دنبال می‌کردند وتاریخ خراسان را تا امروز می‌نگاشتندکار سودمندی می‌بود.

۶ـ میرخوندهروی، عبدالرزاق سمرقندی وخوند میرهروی درتاریخ خود ازکتب مؤلفهٔ حافظ ابرو استفادت عظیم برده‌اند و به آزادی مطالب را نقل کرده‌اند یعنی دردورهٔ تیموری حافظ ابرو پیشرو وامام تاریخ نگاران است.

https://t.me/shenakht_lib

۷ـ علاوه‌برآنکه حافظ‌ابرو مورخ وفاضل چیره دستی بوده به‌زبانهای عربی و دری وترکی‌آشنا بوده وشعر نیز می‌گفته است، چنانچه غالب اشعاری‌که درمجمع‌التواریخ (زبدة التواریخ بایسنقری) مندرج است ازخود حافظ‌ابروست خواه این اشعارحماسی ویاغنائی باشد اشعارسایر شعرا را باکمال امانت یادآور می‌شود ودرمقدمهٔ ربع ثانی تاریخ خود می‌سراید :

همی خواهم ازپاك پروردگار — که در عمر مهلم دهد روزگار
که‌این داستانهاوچندین‌سخن — گذشته برو سال و گشته کهن
ز روز نخستین الی یومنا — کنم جمع جمله پراکنده‌ها
کزین نامور نام گردد تمام — زمن روی گیتی شود پر کلام
ازآن‌پس دگردل ندارم‌به‌رنج — اگر بگذرم زین سرای سپنج

(رك: مقدمهٔ ذیل جامع‌التواریخ)

آثار حافظ ابرو

۱ـ زبدةالتواریخ بایسنقری : این‌کتاب به یکی ازکتاب دوستان فاضل

قندهاری تعلق داردکه اینك چهره‌آن مبین می‌گردد اندر این برگ‌که این‌اشعار آغاز می‌یابد رقم آن نموده می‌آید:

بود مولاملوك ملك عجم یزدجرد آخر ملوك عجم
روی بختش سیاه شد ز فلك آه از این سبزروی پشت بخم
بنگر حال وضع نوذر وطوس بشنو کار و بار خسرو جم
نبری رنج در سرای غرور نخوری بهر قوت شادی و غم
نکنی خوشدلی به‌ملك‌و به‌جاه نشوی شادمان به‌خیل و حشم
حال این خسروان پیشین را بشنو گم شوی ز دهر دژم
نه نهاده است بر بساط جهان هیچ عاقل ز اختیار قدم
چون چنین‌است جهدکن‌تانام ازتو ماند به خیر در عالم[1]

https://t.me/shenakht_lib

تمت‌القسم‌الاول من‌الکتاب فی سادس محرم‌الحرام سنه تسع وعشرین و ثمانمائه علی یدالمؤلف‌الضعیف احوج خلق‌الله تعالی عبدالله بن لطف‌الله بن عبدالرشیدالبهدادنی؟ الهروی مولودالمدعو به‌حافظ‌ابرو زبدةالتواریخ حافظ‌ابرو در کتابخانه نوری عثمانیه (۳۲۶۷) موجود است که دکترکریمی در مقدمهٔ ذیل ظفرنامه از آن نامبرده (السبهداونی) و در مقابل آن علامت سؤال گذاشته شده است .

جای رقم آن « فرغ من تألیفه احوج خلق‌الله ، عبدالله بن لطف‌الله بن عبدالرشید السبهداونی (؟) المدعو به حافظ‌ابرو فی اوائل شوال سنه اربع و عشر و ثمان مائة الهجریه به بلدة هراة صانها الله تعالی عن‌الافات والبلیات» . لمؤلفه :

سلطان تمور آنکه مثل او شاه نبود در هفتصد و سی وشش‌آمد به وجود

۱ـ این قطعه شعرگویا ازخود حافظ ابرو باشد

در هفتصد و هفتاد یکی کرد خروج در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود

از اول و آخر کتاب سقطاتی دارد ولی ازاخیر پندارم یك‌دو برگ بیشتر ضایعات ندارد، برگ اول ازاین جمله‌آغاز می‌گردد .

« و اهتمام به فرمان منطقهٔ مطاوعت برمیان جان بندیم وعذردشمنان برزبان تیغ وسنان بخواهیم، منوچهر لشکر خونخوارچون تلاطم زخارکه‌هامون وکوه بگرفت فضای‌گیتی ازکثرت وانبوه ایشان تنگ شد. »

دراین جملات شاهنشاهی منوچهررا بیان می‌دارد وجنگ اورا باتور وسلم‌که رنگ افسانه‌ای دارد شرح مستوفای می‌دهد در برخی جایها از اشعار فردوسی نیز بکارزده است .

https://t.me/shenakht_lib

اگرعناوین زبدةالتواریخ بایسنقری را به‌کردارمطالب شاهنامه‌بدانیم این عناوین درسقطات‌آن درشمارآید :

پادشاهی‌کیومرث‌اول، پادشاهی‌هوشنگ، پادشاهی طهمورث، جمشید، ضحاك، فریدون . بعد از آن از منوچهر آغاز می‌یابدکه رویدادهای پادشاهی منوچهر دراین زبده‌که معرفی می‌شود تااخیرآمده است . بعدازآن ذکرپادشاهی افراسیاب‌را می‌آورد حافظ‌ابرو کوشیده است فهرست خود راکه به صورت فصول آورده است درآغازهرباب ذکرکند .

باب دوم ازقسم اول و دراین باب دوجمله است جمله اول در تاریخ پیغمبران ودراین جمله هشت فصل است .

فصل اول ازباب دوم درذکر فرزندان نوح علیه‌السلام وحوادثی‌که‌بین طوفان نوح وابراهیم (ع) بوده است مشتمل برپنج ذکر.

فصل دوم درقصهٔ ابراهیم(ع) دراین فصل نه ذکراست .

فصل سوم درقصهٔ فرزندان ابراهیم (ع) مشتمل بردو ذکر.

فصل چهارم قصهٔ یوسف علیه‌السلام واین فصل پنج حکایت است.

فصل پنجم قصهٔ ایوب وشعیب (ع).

فصل ششم قصهٔ موسی(ع).

فصل هفتم قصهٔ پیغمبرانی که بعد از موسی بوده‌اند تا به داود (ع).

فصل هشتم درذکر داود (ع).

جلد دوم در تاریخ طبقه‌ای از ملوك عجم که ایشان راکیانیان گویند ، عناوین به شنجرف و نستعلیق به درجهٔ اعلی زیبائی خود را نگرفته است آیات قرآنی نیزبه شیوهٔ نستعلیق نگاشته شده است .

https://t.me/shenakht_lib

در بین سطرها به اندازه یك‌وجب سفیدی‌گذاشته شده، توان پنداشت که برای مینیاتورجای بازشده است، بعدازآنکه از تاریخ پیغمبران خلاصی می یابد بازتاریخ شاهان پارس قدیم راکه معاصر پیغامبرانند شرح می‌دهد .

بدینگونه : جملهٔ دوم از باب دوم در تاریخ طبقه دوم از ملوك عجم که ایشان راکیانیان خوانند،کیقباد-کیکاوس-کیخسرو-لهراسپ-گشتاسب-بهمن بن اسفندیار- همای بنت بهمن- داراب- دارابن داراب .

باب سوم از قسم اول واین مشتمل برپنج فصل:

فصل اول درذکر اسکندر واحوال‌او.

فصل‌دوم درذکرپیغمبرانی‌که بعدازایام اسکندر بودند (حضرت مسیح)

فصل سوم درذکر ملوك طوایف‌که طبقه سوم‌اند ازملوك عجم(اشکانیان)

فصل چهارم درذکر ملوکی‌که بعدازاسکندر بوده‌اند (ساسانیان)

فصل پنجم درذکرملکان عرب‌که درزمان ملوك طوایف بوده‌اند

قسم دوم: درذکرسیداصفیا محمد مصطفی علیه افضل‌الصلوات والتحیات وخلفای راشدین وبنی‌امیه وبنی عباس تاآخرروزگارالمعتصم بالله واحداث وقایع

که درزمان هریك واقع شده ازفتوحات وظهورملوك واستیلاء متعلقان ومتغلبان به اطراف وغیرآن واین قسم مشتمل است برچهارطبقه .

الطبقةالاولی در ذکر سیدالبشر صلواةالله علیه وآله و ذکر نسب او و انساب قبایل وشمه‌ای از پدران او وبدین منوال درمقالت چهارم عباسیان را ذکر می‌کند و حوادث را تاریخ وار بیان می‌دارد مثلا ذکر حوادث سنه عشرین و اربعمائه و دراین سال محمود سبکتکین سوی...آمد حوادث به‌شکلی آمده‌که به ترتیب کتاب الکامل ابن‌اثیر و مجمل فصیحی می‌نماید ، غزنویان ، غوریان و سلاجقه را نیزآورده است. درپایان بحث سلاجقه (طغرل بن ارسلان بن طغرل) به این شعرخاتمت می‌دهد :

https://t.me/shenakht_lib

گرچه بی‌تو در آتشی رفتم به خدایت سپردم و رفتم
ازلب دلبران لبت خوش باد روز من تیره شدشبت خوش باد

بعداز «تم‌الکتاب» بحث بعدی خودرا دنبال می‌کند. گوید:

این ذیل را ابوحامد محمدبن ابراهیم تألیف‌کرده است بعدازتصنیف که مشتمل است برخاتمت‌کار سلطان طغرل دروقتیکه جهان از امن و راحت در آرایش بود و دل و جان خلایق در آسایش ، چون ابو حامد محمد بن ابراهیم اینجا رسید خواست‌که تتمهٔ این تاریخ تااخیر عهد خاتمت سلطنت در قلم‌آرد و این‌ذیل دربیع‌الاخرسنهٔ تسع وتسعین وخمسمائه هجری نوشته‌آمده‌است وهشت سال ودوماه ازواقعهٔسلطان سعیدشهیدطغرل‌بن ارسلان‌گذشته فریاداز نهادش برآمد واین یك بیت ازگفتارسنائی درقلم آورد . بیت :

سریر ارسلان دیدی ز رفعت رفته برگردون
بمرو آ، تا به‌خاك اندرتن الب ارسلان بینی

وسپس دوصفحه ازتاریخ ذیل ابوحامد را می‌آورد .گوید: و باقی‌این

حکایات در تاریخ خوارزمیان بر ولا توان‌یافت ، تمام شد تاریخ سلجوقیان و از ولای آن‌تاریخ سلاطین خوارزمی می‌آید انشاءالله وتعالی‌الحمدلله رب‌العالمین .

درذکرسلاطین خوارزم وپادشاهی‌این طبقه، عناوین بدین شکل‌آمده:

گفتار در ذکر جلوس سلطان علاء الدین محمد خوارزمشاه ، ذکر مسلم شدن ملك سلاطین غور به سلطان محمد خوارزمشاه ، تمام شد تاریخ سلطان محمد خوارزمشاه ذکر احوال سلطان جلال الدین بعد از واقعهٔ پدرش رحمهماالله .

https://t.me/shenakht_lib

دراطراف زندگی وشهامت‌سلطان جلال‌الدین بسیارمی‌پیچد بعدازآن سلغریان فارس و حکومت ایشان را ذکر می‌دارد در اخیر بحث سلغریان فارس گوید: دراین روزگار سعادت‌آثاربه‌یمن عنایت حضرت‌الهی ونظرالطاف حضرت رسالت پناهی به‌دست حضرت خلافت پناهی ، وارث ملك تخت شاهی سایهٔ لطف الهی (شاهرخ) معمورومزین ومعطرگردد انشاءالله تمام شد تاریخ سلغریان‌ممالك فارس بحمدالله توفیقه .

درعقب بحث سلغریان فارس این مطالب را آورده :

بسم‌الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین والعاقبة للمتقین و لا عدوان ولاعلی‌الظالمین وعلی‌الله علی سیدنا محمد وآله وصحبه اجمعین .

«اما بعد مؤلف این‌ترکیب وتصنیف این ترتیب رشیدالطیب اصلح‌الله احواله اعلام رای مطالعان این‌کتاب می‌نمایدکه بعدازحمدوثناء شکرباری‌تعالی چون تواریخ جمیع امم از عرب و عجم به اتمام پیوست خواست‌که تاریخ فرقهٔ رفیقان وطایفه داعیان اسماعیلیه ملاحده‌که امتی‌اند علیحده ومدتی مدید وعهدی بعید برسریر دولت وتخت مملکت مستقر ومتمکن بودند ...»

دراینجا ازتمام اعیان و بزرگان اسماعیلیه‌که نقش پائی درتاریخ از

آنها مانده است ظهوروخروج واساسات مذهب وداعیانشان را مشروحاً می‌آورد[1] دراخیرتاریخ اسماعیلیه این مطلب‌آمده است :

« این است آنچه این ضعیف را ازکتب متقدمی وافواه راویان معتبر معتمدالقول استماع‌افتاد ومطالعه‌کردالعهدة علی‌الراوی تمام شد. تاریخ اسمعیلیه ونزاریه از مصنفات مخدوم‌اعظم اعدل سلطان‌الوزراء فی‌العالم رشیدالحق والدین عمادالاسلام والمسلمین » .

بعداز بحث فرقه اسماعیلیه این‌طور عنوان می‌دهد:

https://t.me/shenakht_lib

ابتداء تاریخ اتراك: مورخان اتراك و راویان چالاك‌چنین تقریر کرده‌اند که نوح علیه‌السلام ..... ودرذیل تاریخ اقوام پادشاهان خطارا می‌نگارد.

بعدازآن‌گوید: «ودر این وقت‌که پادشاه اسلام خلدالله سلطانه فرمود تا تاریخ مبارك را تألیف کنند و بنویسند چون ممالك مذکور را در قدیم‌الایام هیچ پادشاه بیگانه مسخر نگردانید و در آن راه مداخلت نیافته چنگیزخان و اروق نامدار آنرا مستخلص‌کرده درتحت فرمان و تصرف خویش آوردند و بدان سبب حکایات آن دراین تاریخ ضروری بود پادشاه اسلام خلدالله ملکه و سلطانه فرمود تا تواریخ احوال آن مملکت و پادشاه آنجا بر سبیل ایجاز و اختصار الحاق کرده شود بردق ؟ فرمان نافذاً و مطاعاً» پادشاهان خطا و ماچین را ذکر می‌دارد ومی‌گوید: «وآنها راکه صاحب صورت‌اند برهمان هیئت‌که درکتب‌ایشان آمده صورت می‌کنیم» .

جای صورت خالی مانده ویا تحریر مینیاتور آورده شده بعضاً تشعیر از قلم‌موی مانده غالباً مینیاتورها صورت اتمام نپذیرفته است وبرخی جاها سفید

۱ــ تاریخ اسمعیلیان را رشیدالدین فضل‌الله نگاشته (مورخ بزرگ دورهٔ ایلخانان) ظاهراً حافظ ابروعین مطلب را نقل‌کرده است .

گذاشته‌شده. دراین‌بحث‌خودتمام‌پادشاهان‌مغول وخطا وچین‌راباسال حکمرانیشان می‌آورد بعدازآنکه فوت چنگیزخان می‌رسد متعاقب آن‌گوید:

«تاریخ افرنج وآنچه بدان تعلق‌دارد ازذکر ولایات وشرح پادشاهان آنجا ومدت ملك‌هریك ازایشان».

فهرست‌کتاب ، اقسام ابواب تاریخ افرنج از ابتداء ظهور آدم صفی‌الله علیه‌السلام تااین زمان‌که مشهور سنه خمس وسبعمائه[1] هجری است وآن‌مشتمل است بردوقسم:

https://t.me/shenakht_lib

قسم اول ازابتداء ظهور آدم علیه‌السلام تاولادت‌مسیح (ع) وآن‌چهار باب است .

قسم دوم از مبداء ولادت مسیح(ع) الی یومنا هذا که سنهٔ خمس‌مائهٔ هجری است[2] دراخیر تاریخ افرنج می‌گوید :

«وازآن زمانی‌که جامع این‌کتاب این حکایت‌نبشته‌است تاریخ هجری درشهورسنهٔ خمس وسبعمائه[3] بوده است. دراین‌بحث ازکتاب‌ربیع‌الابرار زمخشری نیز یادکند بعدازآن در تاریخ هند ، سند ، کشمیر توجه‌کند آنجاکه‌گویدکتاب تاریخ هند و سند وکشمیر و عرض ممالك ، هندوستان به غایت وسیع و فسیح ، پادشاهان ایشان واعتقادات فاسده ایشان‌که خلاف اهل اسلام است و دراین ملك کسی‌که بر تاریخ ایشان‌کماینبغی اطلاع داشتی میسر و مقدور نشد مگر آنکه بعضی فواید ازافواه مسلمانان مسافران استماع افتاد و بعضی متعلقات و ملتقطات ازکتاب ابوریحان‌که حکیم سلطان محمودسبکتکین است بود ومدت چهل سال تمام آنجا بوده است و ازملك ایشان ومبداء، معاد، نفس،کمیت،کیفیت ممالك و وآئین ورسم وآنچه دیده وشنیده درقیدکتابت‌آمد بردوقسم .»

۱و۲و۳ـ دراین سنوات اغلاطی رخ داده است .

تاحدی درجغرافیای طبیعی هند نیز تماس گرفته است . اخیر کتاب یك دوبرگ کمبود دارد .که درچند سطراخیر چنین آمده است :

« شاکمونی گفت بامداد پگاه برخیز وخودرا پاك ومستعدکن به لطافت و دو زانو برزمین زن و دست برسینه گیر و نام بزرگ خدا بران و اندرون یاد کن و نیت کن که امروز تابامداد روز دیگر قصد جان هیچ حیوانی نکنم وبه دل نیندیشم وبه زبان نگویم »

کتاب تاریخ حافظ ابرو ۴۲۸ ورق و هر صفحه ۲۵ سطر و هر سطر تا ۳۰ کلمه را در برگرفته خط نستعلیق عناوین به شنجرف و آیات قرآنی نیز به نستعلیق نوشته شده و اما عناوین اخیر کتاب که نام بعضی شاهان قدیم خطا تذکررفته است به‌خط نسخ نگارش یافته پشتی چرم سیاه ضربی که دروسط پشتی نقش ترنجی دیده می‌شود . روی دیگر جلد نیز چرمی می‌باشد طول کتاب ۳۷ سانتی وعرض ۲۳ سانتی ازنسخهٔ مجمع‌التواریخ و زبدةالتواریخ طوری که حافظ ابرو اظهار می‌دارد همان ربع چهارم که داخل این اوراق نیست عصر شاهرخ‌را احتواکرده است گوید :

« امابعد این ربع‌رابع‌است ازارباع کتابی که به‌فرمان حضرت امیر و امیر زادهٔ جوان بخت معزالحق والدنیا غیاث‌الاسلام و مغیث المسلمین بایسنقر بهادر جمع‌کرده می‌آید و اول این ربع آخر ایام دولت ابوسعید است که ذکر وفات او در ربع ثالث گذشت[1]. »

واین کتاب ظاهراً ازربع ثالث نیزسقطاتی دارد ودورهٔ ایلخانان درآن گنجانده نشده است .

«وربع رابع که مخبر ومشعر است از احوال و اوضاع خاندان نامی و

۱ــ مقدمهٔ ظفرنامهٔ شامی به تصحیح دکتر کریمی ص ۷ــ۸

https://t.me/shenakht_lib

دودمان گرامی حضرت صاحبقرانی انارالله تعالی برهانه و نقل بالحسنات میزانه مجلدی علیحده گردانند.

بزرگوار خدایا تو روح پاکش را به‌فضل خویش به‌فردوس جاودان برسان[1]»

وازاین مطالب برمی‌آید : دراین کتابی که به‌معرفی آن دست یافته‌ام ربع چهارم اختصاص به شاهرخ واولادآن داشته است که دراین کتاب نیست و سه ربع آن باکتابهای سایرکتابخانه‌ها که توسط اشخاص معرفی شده است مطابقت آن صدق می‌کند.

https://t.me/shenakht_lib

۲ ـ ذیل جامع التواریخ رشیدی : از آغاز سلطنت اولجایتو سلطان تا پایان حکومت اغجگی که آغاز پادشاهی امیر تیمور گورکانی را می‌رساند.

آغاز: الحمدلله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلم علی رسوله وخیر خلقه محمد وآله اجمعین اما بعد چنین گوید مؤلف این تألیف . شعر:

بندهٔ کمترین دولتخواه کاتب العبد عبد لطف اله

آنکه شهرت به حافظ ابرو یافته پیش شاه و میرو سپاه

که حضرت با رفعت پادشاه اسلام سلطان سلاطین زمان واسط امن و امان خلاصهٔ نوع انسان باسط عدل و احسان مهر سپهر بختیاری بانی کاخ شهریاری ، مظهر لطف الهی ، مصدرفیض نامتناهی ، صورت رحمت آفریدگارمقصود آفرینش هشتاد و چهار ، ناصب الالویه الشاهیه المؤید بتأییدات الالهیه ، ماحی ظلم و طغیان ، المنظور بانظار الملك الدیان . شعر:

قهرمان دین و دولت مظهر لطف اله پاسبان ملك و ملت خسروعالم پناه

معین الحق والدنیا والدین غیاث الاسلام والمسلمین اعدل الملوك فی العالمین شاهرخ بهادرخان النافذاحکامه واوامره فی الخافقین المضروب خیامه فوق الفرقدین

۱ـ مقدمهٔ ظفرنامهٔ شامی به‌تصحیح دکتر کریمی ص ۷ـ۸

اللامع باوقات جلالـه علـی مفارق‌النسرین‌المذکور القابه‌المقدسه عـلی منابر الحرمین بنا برشعفی‌که به‌مطالعهٔ احوال گذشتگان دارد خواست‌که جنگی در فن تواریخ ترتیب نماید[1].

۳ ـ ذیل‌کتاب ظفرنامهٔ نظام‌الدین شامی : ایـن اثر با مقدمهٔ تصحیح دکتر کریمی سال ۱۳۲۸ در تهران چاپ شده است.

آغاز: بعداز بسم‌الله ـ الحمدلله رب‌العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی خیرخلقه محمد وآله اجمعین اما بعد این ذیلی است‌کتاب ظفرنامه شامی حضرت صاحب قرانی جهانگشای انارالله برهانه و ثقل بالحسنات میزانه را کـه مولای اعظم افتخارالائمة فی‌العالم سحبان‌الزمان وحیدالاقران مـولانا نظام‌الدین الشامی نورالله قبره نبشته است و ایـن‌کتاب تا اوائل رمضان سنهٔ ست وثمانمائه، زیادت نبودکه حضرت صاحب‌قرانی انارالله برهانه بعداز تسخیر بلاد روم ازقراباغ ازآن متوجه دارالسلطنهٔ سمرقندگشت‌وقایع وحالاتی‌که بعدازآن دست داد تا زمان وفات حضرت صاحب قرانی به مـوجب اشارت حضرت سلطنت شعاری شاهرخی خلدالله تعالی فی‌بسیط‌الارض سلطنته، کمترین بندگان عبدالله‌بن لطف‌الله‌بن عبدالرشید المدعو به‌حافظ ابرو در قلم‌آورد و این‌کمینه درآن ایام ملازم اردوی همایون بود وکیفیت احوال کـه معروض می‌گرداند مشاهده نموده توقع ازمخادیمی‌که به‌شرف مطالعه ایشان برسد آنکه چون برسهو و خطائی‌که هرآینه از آن مصون نخواهد بود اطلاع یابند به‌کرم عمیم و لطف جسیم شرف اصلاح ارزانی فرموده چون ایشان مبذول دارند از حضرت واهب‌العطایا توفیق اتمام‌آن مسألت می‌نماید ....[2]

https://t.me/shenakht_lib

۱ـ رك: ذیل جوامع‌التواریخ رشیدی ص ۱ـ۲ ۲ـ رك : ذیل‌کتاب ظفرنامه شامی ص۱ـ۲

به‌کتاب تاریخ طبری و جامع‌التواریخ صاحب اعظم دستورالوزراء فی‌العجم خواجه رشیدالحق والدین فضل‌الله طبیب طاب‌الله ثراه اشارت فرمود .

۴ ـ تاریخ آل مظفر: که بدین عبارت شروع می‌گردد : شکر و سپاس صانعی راکه به‌کرم عمیم ونعم جسیم ازخزانهٔ اعطی‌کل شیء خلقه ثم‌هدی الآیه هریك را ازآحادکاینات به‌خلعت صورتی درخورمخصوص کرد ... چنین‌گوید مؤلف این تألیف بندهٔ ضعیف نحیف عبدالله‌بن لطف‌الله المدعو به حافظ ابرو اصلح‌الله احواله و انجح‌آماله‌که این اوراق مشتمل است برشرح احوال و اوضاع آل مظفرکه مدت شش سال دولت این دودمان در ممالك فارس و بعضی از عراق وکرمان همچون شمع رخشان بود[۱] .

https://t.me/shenakht_lib

۵ ـ تاریخ ملوك‌کرت : که این چنین آغاز می‌گردد : الحمدلله رب‌العالمین... اما بعد چنین گوید مؤلف این تألیف عبدالله‌بن لطف‌الله‌بن عبدالرشید السپهدادنی ؟ المدعو به حافظ ابرو اصلح‌الله احواله و انجح‌آماله چون حضرت سلطنت شعاری خلدالله تعالی ملکه وسلطانه ... به‌جمع این‌کتاب اشارت فرمود و تواریخ طوایف امم و حکام‌که در این ایام در بلاد ایران زمین حکومت‌کرده‌اند اکثردرقیدکتابت‌آورد این‌کمینه را ازوقایع وحالات ملوك‌کرت که بعضی ازکتبی‌که به‌نام‌ایشان نوشته‌اند معلوم‌گشته بود وبعضی از ثقات ومعارف استماع نموده به‌رأی‌العین مشاهده افتاده در این اوراق ثبت‌کرده‌آمد . توقع از خداوندان فضل و افضال آنکه چون بشرف مطالعه مشرف‌گردانند اگر به‌سهو و خطائی وقوف یابندشرف اصلاح دریغ نفرمایند[۲] .

۱ــ رك: مقدمهٔ ذیل جامع‌التواریخ‌رشیدی .

۲ ــ رك : مقدمهٔ ذیل جامع التواریخ رشیدی حافظ ابرو تاریخ ملوك‌کرت را در داخل تاریخ عمومی آورده و اینکه این کتاب را تألیف جداگانه بدانیم مورد تأمل است .

۶ــ پادشاهی طغا تیموربن‌سودای‌کاوبن باباکاون و پادشاهی امیرولی‌بن شیخ علی‌هندو[۱].

۷ــ سربداریه وحقیقت‌کارایشان .

۸ــ تاریخ شاهرخ میرزا :که اینطورآغاز می‌شود: «حمدوسپاس‌مبدعی که به‌یك اشارت‌کن ابداع موجودات و اختراع مصنوعات ...» این‌کتاب به سال ۸۱۹ ختم می‌شودچون بندگی حضرت به‌دارالسلطنه هرات نزول فرمودند بعد از چند روزشیخ‌الاسلام ... سید شمس‌الدین برسید موعظت و نصیحت ومصلحت دید و توسط اورا سلطان اویس به سمع قبول اصغا ننموده همچنان برطریق خلاف و عصیان بود .. حضرت سلطنت شعاری را از این معنی نایرهٔ خشم و غضب در اشتعال‌آمد ، لشکرها مثال فرموده .. فرمودکه توجه جانب‌کرمان شوند ... در اوایل ربیع‌الاخرسنه تسع وعشر و ثمانمائه بدان حوالی رسیدند.

https://t.me/shenakht_lib

۹ــ جغرافیای‌حافظ‌ابرو مختلط با تاریخ : این‌جغرافیا به‌اشارهٔ‌شاهرخ میرزا تألیف یافته ودارای دوجلد می‌باشد بخش اول‌آن جغرافیای عمومی و در بخش دوم جغرافیای خراسان وهم تاریخ خراسان ذکر یافته .

مرحوم خانبابا بیانی‌مصحح ذیل جامع‌التواریخ رشیدی و امام مصحح روضات‌الجنات ازآن نامبرده‌اندویك‌نسخه‌درلنین‌گراد نیزموجود بودکه نگارنده آنرا دیده است .

خوشبختانه بنابه‌دعوت بنیاد فرهنگ ایران سفری به‌تهران‌مرا نصیب افتاد ودرکتابخانه‌ملك این‌جغرافیا را دیدم ومتعاقب‌آن‌درکتابخانه بنیاد فرهنگ از اموال‌آنجا به‌صورت عکسی‌کتاب جغرافیای حافظ ابرو موجود بود که جناب

۱ــ رك : مقدمهٔ ذیل جامع التواریخ رشیدی حافظ ابرو تاریخ ملوك کرت را در داخل‌تاریخ عمومی‌آورده واینکه این‌کتاب‌را تألیف جداگانه بدانیم موردتأمل‌است.

استاد معظم دکترخانلری دبیرکل بنیاد فرهنگ به دسترس من گذاشتند نه بلوك هرات را ازجغرافیای حافظ ابرومربوط کتابخانهٔ ملك ، رونویس کردم آنرا نیز با نسخهٔ بنیاد فرهنگ مقابله کردم و در مقدمهٔ کتاب قسمت آب قاسم بن یوسف ابونصری آوردم چون جغرافیای حافظ ابروراکتاب ارزنده‌ای یافتم قسمت جغرافیای هرات را زیر تصحیح و تحشیه و تعلیق گرفتم .

طوری که ازجغرافیای حافظ ابرونمودارمی‌شود که درسال ۸۱۷ به‌شاهرخ جغرافیائی به‌زبان عربی عرضه داشتند حافظ ابروکه دردربارمنزلتی داشت‌وادار کرده شدکه جغرافیای کاملی به‌زبان فارسی تألیف وتدوین کند واز یك سلسله کتب جغرافیاکه قبل‌ازاوبه‌زبان‌عربی وفارسی تألیف نموده بودند استفادت برد وبرخی جاها را به‌هم رکابی شاهرخ بدید وهم از اهالی بومی‌شنیدنیهای خود را نیز در قید قلم‌آورد .

جغرافیای حافظ ابرو محاسن خاصی دارد مثلاً وقتی‌که جغرافیای شهر و مربوطات همان شهررا ذکرمی‌کند در پهلوی‌آن ، تاریخ شهررا نیز تذکر می‌دهد واما درجلددوم‌خودکه به‌جغرافیای‌خراسان‌می‌رسد تاریخ‌خراسان‌راخیلی مشروح ازصدر اسلام تا روزگارخود ذکرمی‌کند واین تذکروشیوهٔ تاریخ نویسی حافظ ابروخراسان را به‌صورت عموم ومختلط به تناسب سلسله‌های حکمرانان و سلاطین خراسان تاریخ وار می‌آوردکه در پهلوی جغرافیای او این کار خیلی پرارزش بنظرمی‌رسد .

این جغرافیای حافظابرو دارای اجزاء زیادی است‌که اگر توفیق‌کار وچاپ‌آن میسر گردد یکبارمی‌تواند جغرافیای عمومی‌آن مجلدی علیحده ترتیب گرفته شود وباردگرهرربع‌خراسان بصورت جداگانه مثلاً بلخ ـ هرات ـ نیشابور ، رو ودردست‌آخر تاریخ خراسان مجلدی دیگرشود یعنی ازیك جلد جغرافیای

حافظ ابروچند مجلد توان ترتیب کرد .

گوید : حضرت سلطنت شعاری خلدالله ملکه‌وسلطانه‌را داعیهٔ تحقیق شکل عالم وکیفیت بروبحروسهل وجبل وکمیت طرق مسالك ممالك که دانستن آن مطلوب خاص‌وعام است وصدق رغبت اکابر و اشراف به‌مطالعهٔ آن معلوم در خاطرخطیرخطور نمود وکتاب عربی مسالك‌الممالك و صورالاقالیم به حضرت با رفعت به‌محل عرض رسید ، این‌کمترین بندگان عرضه داشت که‌آن‌را فارسی گردانیده ازکتب دیگرآنچه تعلق بدین‌فن داشته باشد باآن اضافت‌کند، اشارت عالی بدین معنی نفاذ یافت و این‌کمینه را که ... این بحورومسود این سطور است همیشه درخاطر اختلاجی می بودکه‌آنچه از احوال کلی عالم معلوم گشته بعضی ازکتب این فن وبعضی به‌رأی‌العین مشاهده افتاده به‌سبب‌آنکه مدتی‌مدید درسفرهای بعید چند نوبت از جانب غرب و شمال دیارماوراءالنهروترکستان و دشت قبچاق و خراسان وعراقین وفارس وآذربایجان واران و موغان وگرجستان وارمینه صغری وکبری و تمامی عرصهٔ ممالك روم وشام وسواحل فرات و زابین وتکریت وموصل و دیاربکر وگرجستان وسواحل بحرخزر ودربند وشروانات و گیلانات ورستمداروآمل وساری و جرجان و ازجانب جنوب ومشرق زابل وکابل و بلاد منصورهٔ سند وهند وملتان و اوجه و دهلی‌که معظم بلاد است تاکنار آب گنگ‌مطالعه افتاده وبعضی از ثقات‌ومعتبران ومقبول قولان استماع نموده ودیگر ازکتب متعدد دراین‌قسم چون فن هیئت که‌کلی‌احوال‌ارض وبحارخواص‌هرموضعی شرح‌داده‌اند وکتاب مسالك‌الممالك ازتصنیف عبدالله‌بن محمدرا وصورالاقالیم‌که محمدبن یحیی‌درهند تألیف‌کرده استوجهان نامه‌مصنف محمدبن نجیب بکران وسفرنامهٔ ناصرخسرو وقانون البلدان و دیگررسائل ورقاع وفصول‌از انواع‌آنچه معلوم توانست نمود و بعد ازمقابله با یکدگر برآنچه خاطرقرارگرفت و درنسخ

https://t.me/shenakht_lib

مختلف متفق علیه بود نقل‌کرده‌اند .

کتاب جغرافیای حافظ ابرو بدین عبارت‌آغازمی‌یابد :

حمد بیحد وثنای بی‌عد قادری را سزدکه شرب احدیتش از قانورات اشباه و امثال منزه و حضرت صمدیتش از ادناس اضداد و انداد مطهر و مقدس ، لیس‌کمثله شیئ و هوالسمیع‌البصیر... بیان شرف وجـود پادشاه برطریق اجمال و حکمت و اختصاص او بعنایت الـهی ، ذکرمحامد پادشاه اسلام شهنشاه امـام معین‌الحق والدنیا والدین ، غیاث‌الاسلام و مغیث‌المسلمین شاهرخ بهادرخلدالله تعالی خلافته وسلطانه.

https://t.me/shenakht_lib

شرح تألیف درچند سطر بالاترذکرشد عناوین‌آن بدین قرار است در حقیقت علم تاریخ ، ذکرفواید دانستن تاریخ ، ذکرقسمت نوح عالم را به‌پسران خود، ذکربحرالاخضروهو بحرالهند (وهمین طورذکر بحرهای دیگر) ذکر انهار بزرگ که در معمورهٔ زمین است ، ذکر جبال مشهورکه در ربع مسکون است ، مسافات هرموضعی به طریق تخمین و قیاس علی‌الاجمال ، ذکردیارعرب ، ذکر دریای‌قلزم وفارس، ذکردیارمغرب، ذکربلاد مصر، ذکردیارشام، ذکربلاد الارمن من‌الشام، ذکربحرروم وسواحل‌آن ، ذکردیار ارمن‌وفرنگستان ، ذکردیارجزیره، ذکردیارعراق ، ذکر بلادخوزستان ، ذکرمسافات دیارلورستان، ذکردیار فارس و احوال‌آن ، ذکرحکام وسلاطین فارس ، دیالمه و حکومت ایشان درفارس ، ذکر کسانی‌که به نیابت سلجوقیان در فارس حکومت کرده‌اند ، ذکرحکومت اتابکان سلغری درممالك فارس ، ذکرحکومت امرا در بلاد فارس ، ذکر ابتدای دولت و احوال خاندان طلوع صبح سعادت آل مظفر، ذکرحکام فارس که دعوی استقلال می‌کردند بعد اززمان ابوسعید بهادرخان ، ذکراحوال ممالك فارس بعدازوفات حضرت صاحبقرانی انارالله برهانه ، ذکرحرکت رایات همایون به جانب فارس

وموجبات آن ، رسیدن حضرت سلطنت شعاری به‌دارالملك اصفهان و مسلم شدن ممالك فارس ، ذکریاغی‌شدن امیرزاده بایقرا و توجه‌حضرت سلطنت شعاری‌کرت دیگر به‌جانب فارس ، ذکردیارکرمان و احوال و اوضاع آن ، ذکرحکام‌کرمان ، ذکرحکومت‌قاورد و ابناء اودرممالك‌کرمان ، ذکرحکومت‌طایفهٔ غزان درممالك کرمان ، ذکرملك زوزن وحکومت او در بلادکرمان ، ذکرسلاطین قراختای در کرمان ومدت سلطنت هریك از ایشان رحمهم‌الله ، ذکرحکومت‌آل مظفر ، ذکر کیفیت حکومت اوغانیان وجرمانیان ، شجرهٔ آل مظفر ، ذکرجماعتی‌که در ایام حیات حضرت صاحبقرانی مهمات دیوانی به مملکت‌کرمان رفتند[1].

https://t.me/tabarestan_lib

جلد دوم این‌طور آغاز می‌شود:

بعدازحمد وسپاس تبارك وتعالی جلت... بعدازآنکه راجع‌به‌خراسان مطالبی آورد عناوین بدین‌گونه پیرایه می‌بندد :

صورت‌خراسان، احوال خراسان به‌ایام دولت میمون وروزگارهمایون (شاهرخ)، دارالسلطنه هرات، توابع ونواحی‌هرات، بلوکات، ولایات‌که ازتوابع هرات است ، هراترود ، بادغیس، مرغاب ، غور و غرجستان و ساخر و تولك، ولایت اسفزار ، ولایت فوشنج ، ولایت کوسویه ، ولایت باخرز، ولایت خواف، ولایت زاوه ، ولایت جام ، ولایت قهستان ، ولایت شافلان ، جنابد ، ترشیز ، ناحیت‌بیرجند، ناحیت زیرکوه ، طبس، تون، بهارجان ، مؤمن‌آباد، دشت‌بیاض، قاین ، طبس‌مسیا ، خوسف .

اما نیشابور وتوابع (ربع نیشابور) بلوکات نیشابور

---

۱ ـ عناوین وصورت جلد اول جغرافیای حافظ‌ابرو در بنیاد فرهنك بصورت ناقص بود ازجغرافیای‌فارس شروع شده ، حکومت‌های فارس وکسانی‌که‌حکومت درآنجا کرده‌اندحاوی بود ازآنرو عناوین‌بالای جلداول جغرافیای حافظ ابرو ازتحقیقات دکتر بیانی ذیل جامع‌التواریخ س ش گرفته شد .

اما مرو وآنچه مضاف است بدان، ماخان

اما بلخ و نواحی آن (هجده نهر بلخ) غیراز جوی بلخ وهرجوئی را به‌نامی باز خوانند وبرآن جویها دیههای معتبر است. طالقان ، ولایت شبورغان، ولایت اندخود ، ولایت سرخس ، ولایت خبوشان ، ولایت سمغان [1] وجرمغان ، ولایت بیهق (بلوکات بیهق)

ولایت طوس ومشهدمقدس نواحی (بلوکات طوس) مرغزارهای مشهور که درولایت طوس مشهد است ، مشهد امام رضاعلیه‌السلام .

https://t.me/khanakht_lib

محله های مشهد مزارعی‌که تعلق به مشهد دارد ، ولایت نسا ـ ولایت جوین ـ ولایت فریومد ـ ولایت جاجرم ـ ولایت طبران وتوابع ـ ولایت دستجرد وتوابع .

ذکر حکام خراسان بعداز فتح اسلام، شجرهٔ بنو امیه (بصورت دائره) ذکر حکام خراسان از ابتداء دولت عباسیان تا آن زمان که امراء خراسان بالاستقلال شدند ـ ذکر یعقوب‌لیث وصفاریان‌که درخراسان حکومت‌کرده‌اند ـ ذکر امرائی‌که به ایام دولت سامانیان در خراسان حکومت‌کرده‌اند ـ ذکر خلفا تاخلیفه بیست‌وپنجم القادربالله ـ ذکرحکومت سلطان محمود واتباع اودرمملکت خراسان ـ ذکرابتدای خروج‌سلجوقیان درممالك خراسان واستیلای ایشان‌خلیفه بیست ونهم المسترشدبالله خلیفه سی‌ویکم المقتفی‌بالله تاخلیفه سی‌وچهارم الناصر ـ الدین‌الله ـ ذکر سلطنت خوارزمشاهیان و سلاطین غور درممالك خراسان ـ ذکر حکومت خوارزمشاهیان در خراسان ـ ذکر حکومت سلاطین غور در خراسان ـ ذکر توجه پادشاه جهانگیر چنگیزخان به قصد ممالك خوارزمشاهیان ـ ذکر

۱ـ درهر دونسخه خبوشان و جرمغان و بیهق درجزو بلخ آورده شده شاید کاتبان اشتباه کرده‌اند .

آمدن سلطان جلال‌الدین به خراسان بعد از وفات پدرش محمد خوارزمشاه ـ ذکر استخلاص خراسان ـ ذکر واقعه مرو ـ ذکرواقعه هرات ـ ذکرجنگ سلطان جلال‌الدین با لشکر مغول و انهزام ایشان ـ ذکر حرب پادشاه جهانگیر چنگیزخان با سلطان جلال‌الدین ـ ذکر امرائی که در زمان پادشاه مغول در خراسان حکومت کرده‌اند ـ ذکر ابتدای حکومت هرات و کیفیت آن ـ ذکر مخالفت شاهزادگان با براق ـ ذکر حکومت امیرارغون درخراسان ـ ذکر ابتدای عمارت هرات و شرح کیفیت آن ـ ذکر حکومت ملوك کرت در غور و هرات ـ ذکر قضایائی که در ایام رسیدن هولاکوخان به خراسان واقع شد ـ شجرهٔ خلفاء عباسی ـ ذکر آمدن براق به خراسان ـ سواد مکتوب خواجه شمس الدین صاحب دیوان که به ملك شمس‌الدین کرت نوشته است ـ جواب مکتوب صاحب دیوان ازانشاء ملك شمس‌الدین ـ ذکرنکودریان وفتنه ایشان درخراسان ذکر حکومت ملك شمس‌الدین کهین در هرات و غور ـ ذکر پادشاهی ارغون‌بن ابقا خان‌بن هلاکوخان در خراسان ـ ذکر احوالی که درخراسان به‌ایام پادشاهی ارغون خان واقع شد ـ ذکر احوال امیر نوروز وياغی‌گری او درخراسان ـ ذکر حکومت‌شهزاده خربنده درخراسان ـ ذکر قضایائی که‌درزمان دولت‌الجایتو سلطان درخراسان واقع شد ـ قتل امیردانشمند بهادر بردست جمال‌الدین محمدسام ـ ذکر ملك غیاث الدین محمدبن محمدبن محمدبن ابی بکر کرت ـ ذکر شهزادگان چغتای که به ایام سلطنت اولجایتو به خراسان درآمدند ـ ذکر فرستادن شهزاده ابوسعید به خراسان ـ ذکر رفتن لشکر خراسان به ماوراءالنهر وسبب آن ـ ذکر وقایعی که درایام دولت سلطان ابوسعید درخراسان واقع شده ـ ذکرعهدنامه‌هائی که شهزاده یساور وشهزاده ابوسعید بیکدگر نوشته‌اند ـ ذکرفتنه وتشویشی که در زمان سلطنت ابو سعید خان درخراسان پیدا شد ـ ذکر مخالفت شهزاده یساور و

https://t.me/shenakht_lib

لشکرکشیدن به خراسان ـ ذکرقتل شهزاده یساوروسبب‌آن ـ ذکر یاغی شدن امیر چوپان در خراسان و قتل او در هرات ـ ذکر امرائی‌که بعد از امیر چوپان به حکومت خراسان آمدند ـ ذکر حکومت ملك معزالدین حسین و قضایائی که به ایام او واقع شد ـ ذکر خروج سربداران و ابتدای حکومت دولت ایشان ـ ذکر خروج امیر عبدالرزاق ـ ذکر حکومت امیر و جیه‌الدین مسعود سربدار ـ مکتوب شیخ حسن جوری به‌امیرمحمدبیك ارغون‌شاه ـ ذکر لشکرکشیدن شیخ علی کاون به‌سر سربداران وکشته شدن او ـ ذکر محاربه امیرمسعود سربدار با ملك معزالدین حسین ـ ذکر کشته شدن پادشاه طغا تیمور بر دست سربداران ـ ذکر لشکرکشیدن امیر غزاقن به جانب هرات و موجبات‌آن ـ ذکر احوال ملك حسین بعد ازرفتن امیر قزاغن ورفتن وی به ماوراءالنهر ـ ذکراحوال سربداران و قضایای باقی خراسان ـ ذکر جنگ امیر ستلمش و امیرمحمد خواجه با ملك معزالدین حسین و کشته شدن ایشان ـ ذکرلشکرکشیدن ملك حسین پسر امیر توکل فولاد ـ ذکرزلزلهٔ هرات ـ ذکر وفات‌ملك‌معزالدین حسین ـ ذکر حکومت ملك غیاث‌الدین وقضایائی‌که میان ملك غیاث‌الدین وخواجه علی مؤید واقع‌شد ـ ذکرامیراسکندر شیخی پیش‌ملك غیاث‌الدین ـ ذکر آمدن درویش رکن‌الدین ـ ذکر مصاهرت ملك‌زاده پسر محمد ـ ذکر توجه حضرت صاحب قرانی به تسخیر ممالك خراسان ـ ذکر توجه امیرصاحب قران نوبت دوم به‌جانب خراسان ـ ذکر امیرمحمد سلطان شاه وحکومت او درخراسان ـ ذکر جلوس همایون وقضایائی که بعدازآن درخراسان واقع‌شد ـ ذکریاغی‌گری سلطان علی سبزواری وقضایائی که درآن طرف خراسان واقع شد ـ مکتوب‌حضرت سلطنت شعاری‌خلدالله ملکه به امیر زاده میرانشاه ـ ذکر توجه امیرزاده الغ‌بیك گورکان به‌جانب اندخود ـ ذکرشهیدشدن امیرزاده پسرمحمدبن جهانگیر میرزا ـ ذکر توجه رایات‌همایون

https://t.me/shenakht_lib

حضرت سلطنت شعاری به‌جانب مازندران ـ ذکر مخالفت امیرجهان ملك ـ ذکر ختان شاهزادگان امیرزاده بایسنقر و امیرزاده جوکی بهادر ـ ذکر واقعاتی که مجملاذکر کرده می‌شود ـ ذکرعمارت کوشك باغ سفید ـ ذکرسفرحضرت صاحبقرانی به‌بادغیس ـ ذکرفرستادن حضرت سلطنت شعاری جمعی عساکرمنصوررا به‌خوارزم ـ ذکر عزیمت کردن حضرت سلطنت شعاری و واقعاتی که در آن جانب روی داده ـ ذکر مراجعت نمودن حضرت سلطنت شعاری به دارالسلطنه هرات ـ ذکر توجه نمودن حضرت سلطنت شعاری به‌جانب دارالسلطنهٔ هرات ـ ذکرفرستادن سیورغتمش به‌جانب خراسان ـ ذکرآمدن ایلچیان ختای به‌نزد حضرت سلطنت شعاری ـ ذکر تفویض فرمودن حضرت سلطنت شعاری مملکت امیرزاده قیدو را به‌فرزند ارجمند سعادتمند امیرزاده سیورغتمش ـ ذکر عنایت فرمودن حضرت سلطنت شعاری به‌جانب خطاجهت تزویج دخترمحمدخان جهت امیرزاده جوگی محمد. اخیرکتاب (تاریخ خراسان).

رفت با طالع فرخنده زکاخ کیوان گوشهٔ چتر برافروخت زماهی برماه

سورت لشکرسرما روی در انحطاط نهاد رایات همایون درغرهٔ صفرختم بالخیر والظفرفی‌سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه بطریق قوشلامیشی از دارالسلطنه هرات خفت بالمیامن والسعادات به‌جانب مرو روان شد[1].

دراخیر این مطلب‌را باید متذکرشدکه بخش هرات جغرافیای حافظ ابرو شامل بعضی شهرچه‌های دیگرکه در متن این رساله نیامده است می باشد یعنی ناحیت وحدود هرات درقرن نهم هجری وسیع بود ویکی ازشهرهای معظم خراسان شناخته می‌شد و این شهرچه‌ها بذات خود خیلی وسعت داشته وآبادان بوده‌است و به‌نام ولایت شناخته می‌شد.

۱ـ رك: ج ۲ جغرافیای حافظ ابرو اموال بنیاد فرهنك ایران

چون کار جغرافیا نگاری و تصحیح متون جغرافیا موضوعی است کاملاً مشکل و هرکس اگر از آن محیط نباشد و یا در آن ولایت روزگاری را سپری نکند ضبط نامها را کمتر درست دریابد، و به نقل از دیگران بسنده کند از این لحاظ نگارنده بدین مطلب متوجه بود وهم لازم دید آن ولایاتی که حافظ ابرو در روزگار خود آنها را به‌هرات پیونده‌اده است وضبط صحیح دهات میسر نمی‌شد از رو نویسی آن خودداری کند ، امروزکه بازسفری به‌ایران نصیبم شد وجغرافیای حافظ ابرو (مربوط بنیاد فرهنگ) به‌دسترسم قرارگرفت نام آن ولایات را در اخیر مقدمه بافهرست بلوکات ودهات ونواحی هرات بیاورم ودهات مربوط قهستان وجام وباخرز وخواف وخوسف نظر به‌اشکال دریافت نام درست آورده نشده آنها را به‌باشندگان قهستان وامی گذارم .

ولایت باخرز : درقدیم آن را باد هرز نوشته‌اند یعنی محل باد ناحیتی است شرقی آن متصل کوسویه و اعمال فوشنج است وغربی آن ولایت خواف است وشمالی ولایت جام است وجنوبی بیابانیکه میان حدود قهستان وخواف وفوشنج وسبزار افتاده است ، آب‌وهوای خوش دارد و دیههای معمور وباغستان بسیار از همه نوعی میوه باشد دوشاب آفتابی سازند بعضی چنان باشدکه ازعسل فرق نتوان کرد و از آن موضع مردم بزرگ خاسته ، علی‌حسن باخرزی‌که وزارت سلاطین سلجوقی کرد، شیخ‌المشایخ سیف‌الدین باخرزی‌وغیره ازآنجا بوده‌اند درآن ناحیت هم آب رود وهم کاریزدارند و اماکاریززیادت باشد وقرای مشهور او این است[1].

ولایت خواف : شرقی ولایت خواف اعمال باخرزست و غربی اعمال قهستان و شمالی ولایت زاوه اعمال نیشابور و جنوبی بیابانی که میان قهستان و

۱ ــ قراء باخرز را نسخهٔ بنیاد فرهنك نیاورده و اگر نوشته هم می‌بود یافتن ضبط درست آنها مشکل می‌نمود .

فراه و سیستان است و خـواف را در قدیم از اعمال نیشابور می‌گرفته‌اند فـاما حالامدتهای مدیدی است‌که ازحساب هرات است وداخل دیوان هرات می‌دارند وخواف ناحیتی است مشهور ، مردم بزرگ ازآنجا بسیار خاسته‌اند ، از علماء و ملوك ووزرا جد اعلاء محمدمظفر که پدرشاه شجاع بود ازخواف‌است وملك‌زوزن که مدتی‌حکومت کرمان کرد درآخردولت خوارزمشاهیان از زوزن خواف بود و ملك شمس‌الدین محمد انار[1]؟که در زمان دولت خوارزمشاهیان لشکرکش و سپهسالار بود از خواف است و دانشمندان معتبر و وزرا ازخواف بسیار بوده‌اند چنانچه درفصل تاریخ ذکرهریك بموضع خود بیاید انشاءالله .

بعدازآنکه نام دهات را ذکر می‌کندگوید :

درخواف‌مزارع وقری بسیار است وکان‌آهن داردکه‌کارمی‌کنند ومردم آنجا سنی وپاك مذهب باشند وآب ایشان اکثر ازکاریز است وآب رود اندکی دارد ودرخت بسیاربود ، ابریشم‌حاصل‌شود وازمیوه‌ها همه نوعی باشد به‌تخصیص انار بسیار بود و پنبه نیز بسیار باشد .

ولایت‌زاوه و محولات : حد شرقی آن اعمال جام وباخرزاست وغربی آن اعمال قهستان وشمالی اعمال نیشابور و جنوب اعمال خواف ودیههای معمور دارد وباغستان بسیاروازهمه نوع میوه‌ها باشد وقصبه‌زاوه سی‌قریه ومزرعه دارد.

ولایت‌جام : شرقی‌آن اعمال فوشنج وکوسویه و بادغیس است وغربی آن اعمال نیشابور وشمالی اعمال طوس و مشهد و جنوبی ولایت باخرز و مزار شیخ‌الاسلام شیخ احمدجام قدس‌سره آنجاست وهوای خوش‌دارد و انواع میوه‌ها درآنجا باشد وآب رود و کاریز هردو دارد اماآنراکاریز زیادتست و وفات شیخ‌الاسلام احمد درشهورسنه ثلثین و خمسمائه بوده است .

---

۱ ــ در هر دونسخه بنیاد: انار

ولایت قهستان : ولایتی طویل وعریض است دورآن قریب صد فرسخ زیادت باشد شرقی آن ولایت خواف است و بیابانی که میان خواف وفراه وسیستان افتاده و غربی آن بیابانی است که میان فارس وکرمان افتاده و شمالی آن اعمال نیشابورسبزواراست وجنوبی اعمال سجستان و بیابان کرمان وقهستان مشتمل است برچند قصبه وناحیت بزرگ ودرایامی که ملحدان مستولی شدند وتختگاه ایشان الموت بود اعیان ایشان قهستان مسخر کردند و مدتها در تصرف ایشان بود تاآن زمان که پادشاه گیتی ستان هولاکوخان بن تولی خان بن چنگیزخان به خراسان آمد قلاع ایشان به تمامت مسخر گردانیددر تاریخ سنه خمس وخمسین وستمائه وناحیت های قهستان این است که ذکر کرده می آید ولایت شافلان وازاب[1] .

ناحیت بیرجند : مردم آن ناحیت اکثر بازرگان باشند وآب کاریزدارند وآب وزمین هریك علیحده قیمتی تمام دارد ناحیتی مختصر است سه قریه وسی وپنج مزرعه دارد .

و بیرجند قصبه سرواسفهرود[2] ؟ : نزاری شاعر ازآن قصبه است ودراین قریه زعفران بسیارکارند این بیت ازآن معزالدین[3] نزاری است . نظم :

کشمان[4] بیرجند بهشتی معین است گویی صفای خاطر پاکیزهٔ منست

درآنجا کاریز بزرگی است که ازچاه اول کاریز تاآنجاکه برروی زمین می رسد صد فرسنگ است و سنگی بزرگ مدور بشکل گویی بر بالای کاریز می اندازند وآن سنگ بمدت یکسال بدهان کاریز می رسد وآنرا پاك می کند .

---

۱ ـ ذکر آن درمتن آمده است

۲ ـ کشمر (کاشمر) درآن ولایت قصبه است ودرقدیم درختی سرو بوده است چنانچه درعالم هیچ درختی ازآن بلندتر نبود چنین گویندکه جاماسپ حکیم نشانده بود . رك : نزهة القلوب حمدالله مستوفی ص ۱۴۳

۳ ـ در یك نسخه بنیاد فرهنك ایران سعدالدین آمده .

۴ ـ زمین کشت و زمین زراعت شده فرهنك نفیسی ـ ناظم الاطباء

جنابد[1] : بیست دیه و پنجاه مزرعه ازتوابع آن است جنابد به‌خواف نزدیك است و...[2] که حاکم قهستان بودند درجنابد نشستندی .

زیرکوه : ناحیتی بزرگ است[3] .

بجستان[4] : ناحیتی مختصر است سه قریه و بیست مزرعه دارد .

تون: شهرقدیمی استوپیشترآنرا شهرعمید می‌خوانده‌اند وقلعهٔمحکم دارد ، دوازده قریه و پنجاه مزرعه ازتوابع وی است وآب ایشان ازکاریز است و یك کاریزدارندکه تا به‌آب آن صد پایه فرود می‌رود .

https://dl.mcgchenukhat.lib

طبس‌گیلکی ورقه :کنار بیابان است میان نیشابور وکرمان و اصفهان وفارس افتاده دوازده‌دیه وسی‌وپنج مزرعه ازتوابع طبس‌ورقه است مزارپیرابونصر که علم او بگردانند ومردم نذر او قبول‌کنند درین موضع است .

بهارجان : ناحیتی خوش‌هوا است وباغ ومیوه بسیاردارد شانزده قریه وهفت مزرعه ازتوابع‌آن است .

ناحیت مؤمن‌آباد : بیست قریه وصدمزرعه ازتوابع این ناحیت‌است.

ناحیت‌دشت بیاض : شش‌قریه وهشت مزرعه ازتوابع دشت بیاض‌است.

ترشیز: ناحیتی بزرگ استوقلعه‌ای محکم دارد وکشمرکه سروکشمر درجهان مشهور است دراین ناحیت است[5] .

شاخین[6] : هفت قریه وصد مزرعه زیادت ازتوابع این ناحیت است .

قاین : شهرقدیمی استوعمارت‌عالی‌درآنجا بوده است وقلعه‌ای محکم

---

۱ ـ نیابذ ـ جناود ـ گناباد ۲ ـ دعولاتیان خوانده می‌شود

۳ ـ یکی‌ازقصبات‌زیرکوه‌شنارخت‌است.حمدالله‌مستوفی ۴ـ درنسخه‌بحشان‌آمده

۵ ـ حمدالله مستوفی درنزهةالقلوب این‌سروراکه‌جاماسپ‌غرس نموده ودرقصبه ناحیه بیرجند بوده است می‌داند وحافظ ابروآنرا درناحیت ترشیزعقیده دارد .

۶ ـ درنسخه: ساحس‌آمده .

دارد آب آن هم ازرود وهم کاریز است اما آب کاریز زیاد است ودرمجموع قهستان کاریز زیاد است از آب رود ، اندك مواضعی آب رود باشد دلقك که ندیم سلطان محمود بود از این قاین بوده است وقصبه بزرگ قهستان یکی قاین است .

طبس مسینا[1] : نه دیه وپنجاه مزرعه از توابع این ناحیت است طبس مسینا برکنارهٔ بیابانی است که میان قهستان و سجستان است و دره و درونه ؟[2] سرحد آن است ودره حصارکی محکم دارد .

خوسف : بیست قریه وصد مزرعه از توابع خوسف است برکنار بیابان است وبرآن طرف بیابان حدود کرمان است جنیص[3] ؟ نواحی آن است وآن بیابان را بیابان لوط خوانند ودرتابستان ازآن موضع نمی توان گذشت چهل فرسنك درآن راه آب ندارد .

حافظ ابرو دراخیر جغرافیا بخش خراسان هرات واقعهٔ الم انگیزی را ذکرمی کند بدینگونه: به تاریخ سنه خمس وستین وسبعمائه درهرات زلزله واقع شده چنانچه اکثرمقاتل های بارو بیفتاد وطاق مسجد جامع بشکست واز سرمنار فلك الدین[4] چندگز جدا شد و اکثرعمارت عالی نقصان تمام پذیرفت وعزیزی در تاریخ آن واقعه فرموده :

زهجرت شده هفتصدوشصت وپنج چوخورشید برزد سرازبرج حوت
بلرزید ارکان شهر هرات بفرمان حی الذی لایموت

وازآنچه مخصوص است به هرات که درمواضع دیگرنیست ، یکی از آنجمله شیرخشت است که به غیرازکوه هرات رود جای دیگرنیست وبه همه روی زمین ازآنجا برند[5] .

---

۱ ـ دریك نسخه مسیناو درلسترنج مسینان آمده ۲ و ۳ ـ کذا درهردو نسخه
۴ ـ ازاین منارامروزهرات نه نامی است ونه نشانی ۵ـ نسخه عکسی مربوط بنیاد فرهنك ایران

دهات مربوط قهستان و جام و باخرز و خواف و خوسف درجغرافیای حافظ‌ابرو بخش هرات‌آمده است ولی خیلی نادرست وازجانبی بی‌نقطه‌که بهیچ صورت نزد نگارنده این مشکل حل نمی‌شد والبته‌آن مواضعی‌که امروزمربوط شهرهرات افغانستان است دریافت صحیح نامهاآنقدر اشکالی نداشت وتا جائی‌که شناسا بودم به‌تذکرآن پرداختم .

اینجانب‌آرزوداشت جغرافیای بلخ را نیز به‌این بیفزاید و اما هجده نهر بلخ چندین دهات راآبیاری می‌کند وضبط درست دهات بلخ نیزایجاب‌آن‌را می‌کندکه روزی دربلخ سفرنمود وبه نام‌صحیح دهات‌آشنا شد بخصوص‌که بعضی دهات نام خود را به مرور زمان تغییرداده است . امیدوارم ترتیب جغرافیای نیشابورودهات قهستان‌را ازروی جغرافیای حافظ ابرومرد خبیری‌که ازباشندگان آنجا باشد به‌عهده بگیرد تا به این‌کارنیمه‌کاره وناچیزمن تکمله‌ای مرتب‌گردد و این‌کاررنگ اکمال پذیرد .

فهرست بلوکات وولایات
ونواحی هرات از جغرافیای حافظ ابرو بخش خراسان

بلوکات هرات :

بلوك‌گداره ، بلوك انجیل ، بلوك‌آلنجان ، بلوك‌خیابان ، بلوك توران وتونیان ، بلوك سبقر، بلوك غوروان و پاشتان .

توابع و نواحی هرات و بلوکات :

بلوك پروانه وهوادشتك ، بلوك‌کمبراق ، بلوك ادوان وتیزان.

ولایات‌که ازتوابع هرات است :

کروخ، هرات‌رود ، بادغیس، مرغاب، غور، غرجستان، ساخر، تولك، ولایت اسفزار، ولایت فوشنج ، ولایت‌کوسویه ، ولایت باخرز، ولایت خواف ،

ولایت زاوه ، ولایت جام ، ولایت قهستان ، ولایت شافلان وازاب ، جنابد ، ناحیت بیرجند ، ناحیت زیرکوه ، ناحیت بجستان ، تون ، طبس گیلکی ورقه ، بهارجان ، ناحیت مؤمن آباد ، ناحیت دشت بیاض ، شاخین ، ترشیز ، قاین ، طبس میسنا ، خوسف .

چهرهٔ نسخه‌ها[1]

۱ ــ **نسخهٔ عکسی اموال‌بنیادفرهنك ایران :** که به‌خط نسخ خیلی‌خوب نوشته شده وسر لوحه مذهب نیزدارد و اغلاط آن‌کم بنظرمی‌رسد، جای تاریخ آن چنین آمده یوم‌الاحدشهررجب‌المرجب سمت ترقیم یافت‌سال تحریر آن تذکرداده نشده است .

http://t.me/dehnamkhat_lib

۲ ــ **نسخهٔ کتابخانه ملك :** به‌خط نستعلیق ظاهراً به‌عصرقاجاریه نوشته شده‌خصوصیات بیشتر نسخه‌را جزجای‌رقم آنرا یادداشت نکردم‌بدین‌گونه «به‌دست حقیرفقیرملك‌بن محمدبن حسن بروجنی در پنجم شهرجمادی‌الاولی من شهور سنه اثنی وسبعین و مأتین بعدالالف‌الهجریه النبویه .

نحوهٔ کار

برخی رجالی‌که دراین نسخه تذکررفته اگردرتعلیق نسخهٔ قسمت‌آب قاسم‌بن یوسف ابونصری شناخته شده‌اند دراینجا ازآنها یادی نشده است وشرح حال سایررجال تا جائی‌که دسترس بوده در یادآمده وازطرفی چون بعد مسافت دهات ازشهرهرات درآن نسخه نشان داده شده در این نسخه از آن خودداری به‌عمل‌آمد این رساله درواقع متمم رسالهٔ قاسم‌بن یوسف ابونصری است‌که هردو می‌تواند پهلوی هم جغرافیای تمام ربع خراسان (هرات) را بیانگر باشد و آینهٔ

۱ ــ درعلامت (ن ف) اشاره به‌نسخهٔ بنیاد فرهنگ ایران‌شده و (ن م) نسخهٔ ملك را می‌رساند .

تمام نمای جغرافیای تاریخی هرات گردد ، به‌این تفاوت که صورت مالیه دهی عصر تیموریان هرات در رسالهٔ قسمت‌آب آورده شده و در جغرافیای حافظ ابرو جغرافیای ولایات و اطراف هرات نیز آمده وهم دهات امروز هرات که از رسالهٔ آب بخشی‌عبدالحکیم باد مرغانی یاد شده در تعلیق این جغرافیا آورده شده است این تألیف می‌رساندکه درروزگارشاهرخ درهرات چه‌دهاتی وجود داشته وامروز مزارع و دهات تا چه اندازه متشکل شده که در واقع سیرمدنیت است دهات و انکشاف‌مزارع هرات‌را مبین می‌سازد. درنتیجه وظیفهٔ خود می‌دانم ازجناب‌استاد گرانقدر آقای دکتر خانلری دبیر کل بنیاد فرهنگ‌ایران تشکرکنم‌که جغرافیای حافظ‌ابرو را به‌دسترس من‌گذاشتند وچند روزی درآن مشغولی حاصل شد .

مایل هروی

https://t.me/shenakht_fh

https://t.me/shenakht_lib

https://t.me/shenakht_lib

https://t.me/shenakht_lib

جغرافیای حافظ ابرو

بخش هرات

https://t.me/shenakht_lib

بسم‌الله الرحمن الرحیم

https://t.me/shenakht_lib

بعدازحمد وسپاس تبارك وتعالی جلت[1] عظمته و درود محمد مصطفی صلی‌الله[2]علیه‌و آله‌وسلم . برعالمیان واضح‌باشدکه خراسان [3] اسم‌مملکت است و این مملکت عرصهٔ وسیع دارد ، حد شرقی آن منبع آمویه و جبال بدخشان و کوههای تخارستان و بامیان واعمال بلاد غربی و کابل[4] و ماورای جبال الغور، که منبع هیرمند است، حد غربی آن به‌بیابانی که فاصله است میان خوارزم و خراسان و حدود نیستان و جرجان تا بحرخزر وبعضی از حدود قومس ، و بیابانی که‌میان خراسان وحدود قومس وری افتاده، وحدشمالی خراسان ،منتهی[5]می‌شود به‌جیحون که آموی[6] برکنار آن است[7] وبه‌جهت آنکه‌گذر مشهور در زمان‌سلطنت سامانیان که تختگاه بخارا بودآن بوده است،آن‌آب را آمویه خواندند، وازآن طرف آب را بلاد ماوراءالنهر خوانند ، و جنوبی خراسان حدود سند[8] است ،

۱ـ ن م : با (و) ۲ـ ن ف : با (و) ۳ـ راجع به‌خود خراسان‌حافظ ابرو در این مقدمه بحث زیادی دارد . ۴ـ راجع به‌کابل درحواشی مطالب زیادتری می‌آید . ۵ ـ ن ف : منتفی ۶ ـ آموی شهری بوده است‌که موقعیت‌گذرگاه را داشته. ۷ـ ن ف: برکنارآب‌است. ۸ـ کلمه‌سند صورت‌فارسی قدیم ازکلمه هنداست اعراب سندرا بطورکلی برایالت‌بزرگی اطلاق می‌کردندکه در خاورمکران واقع شده و امروز قسمتی از آنرا بلوچستان‌گویند و قسمت دیگر جزء سندکنونی است .

نقل از حاشیهٔ ص۳۰۰ لسترنج

کابل و **غزنین** و اعمال **سجستان**، و بیابانی که فاصله است میان **کرمان** و **خراسان** و بیابان **فارس**، وزمین **خراسان** درطول از **بسطام**[۱] است تا **غزنی**، که تخمیناً دویست فرسخ باشد، و در عرض از **سجستان** تا آب **آمویه**، که تقریباً دویست فرسنگ باشد، و یك‌سر این مسافت سی‌هزار فرسنگ بود، این در وسط اقلیم چهارم است، از آن جهت طول[۲] درعرض طرف جنوب، متصل[۳] است به‌اقلیم سوم، و طرف شمال به‌اقلیم پنجم، وهوای او اصح اقالیم‌است، و در بلاد **خراسان** وبا و طاعون کم بود، وگرم‌سیر و سردسیر هر دو باشد، اما هیچ‌یك به‌افراط نبود، ودر آن کوهستان وسهل[۴] هردو باشد، اما کوهستان زیادت بود، ودر وجه تسمیهٔ آن‌به **خراسان** هر کس چیزی گفته‌اند:

https://t.me/shenakht_lib

ابن دعقل[۵] نسابه می‌گوید: **خراسان** و **هیطل** فرزندان **عالم** بن سام بن نوح‌اند که از **بابل** بیرون آمدند، و در **خراسان** بدین موضع ساکن‌شد، وبدین سبب‌این نام‌بماند، و **هیطل** از آب بگذشت و آنجا ساکن شد، و آن موضع را **هیاطله** بدو باز خوانند، و بعضی گفته‌اند: خورسان یعنی آفتاب مانند، وبعضی گفته‌اند: خورآسان معناه بالعربیه کل سهلاً، واما نسبت‌بدان خرسی وخراسی وخراسانی‌هرسه لغت‌گفته‌اند، وتختگاه ملوك عجم در ابتدا **بلخ**[۶] بوده است.

بعداز آن **بابل**، وپس‌از آن **فارس**، واهل‌**خراسان** به‌وفاومروت‌منسوب‌اند، و **ابن قتیبه**[۷] گوید: **خراسان** اهل الدعوة و انصارالدولة و لم یزالو فی اکثر

۱ـ دومین شهر ایالت قومس، بسطام است روستای خرم و باغهای فراوان دارد ومسجد بزرگی داشته‌که دربین بازارها قرار دارد. رك: لسترنج ص ۳۹۰ـ۳۹۱

۲ ـ در ن م: عوض آن از جهت آمده ۳ ـ ن م: (متصل) ندارد ۴ ـ زمین نرم وهموار ۵ـ در هر دو نسخه وعقل آمده، ایاس ابن دغفل محدث است. لغت‌نامهٔ دهخدا ج۱ ص۴۰۳ ۶ـ بلخ‌را حافظ ابرو مفصل شرح داده درتعلیق ذکر آن بیاید.

۷ـ دو ابن‌قتیبه سراغ داریم که یکی محدث خبیری بوده دروقت مأمون‌عباسی و دیگر ادیبی بوده است که درغرایب قرآن معلومات‌کافی داشته و صاحب تألیفات عدیده‌است من فکر می‌کنم همین ابن قتیبهٔ خراسانی مسکن باشد. ابن قتیبه سعدبن مسلم بن‌قتیبه بن مسلم‌بن عمرو بصیرالاصل‌خراسانی‌المسکن‌باهلی‌القبیله ابومحمدالکنیة ابن‌قتیبه‌الشهرة ←

ملك‌العجم لایودون الی‌احدٍ اتاوة[۱] ولاخراجاً و در حق خراسان، شعرا صفت بسیار کرده‌اند ، استشهاد را چند بیتی آورده شد :

مولانا تاج‌الدین پوربهای جامی فرماید :

چو مصر جامع عالم ، بنا نهـاد خدا
اساس شهر وجـود ،آمـد از عدم پیدا
بسیط رازه[۲] و برزو مهنـدس تقـدیر[۳]
در این سراچهٔ کون و فساد نشو و نما
سواد شهر جهان ، اوستاد کـن فیکون
کشید نقش بـر ایـن خاک تـودهٔ غبرا
تمام کرد به شش روز خاک و زیر زمین
بنـا نهـاد بـر آن ، هفت قلعـهٔ والا
به کوتوالی هر قلعه ، شحنه‌ای بنشاند
سپرد[۴] مملکت کشوری بـدو ، تنهـا[۵]

https://t.me/shenakht_lib

←ازمحدثین اواخر قرن دوم و اوائل قرن‌سوم هجرت بوده و در حدیث و علوم عربیه خبیر بوده است . رك : ریحانةالادب ج ۱ ص ۱۱۳-۱۱۴

۱ــ ن ف : تاره . یاقوت اینطورآورد وقال ابن‌قتیبه‌واهل خراسان اهل‌الدعوة و انصارالدولة و لـم یزالوا فی‌اکثر ملك لقاحـاً لایؤدون الی احد اتاوة ولا خراجا »
مقدسی از زبان ابن قتیبه‌گوید: « خراسان اهل‌الدعوة و انصارالدولة لما اتی الله بالاسلام‌کانوا فیه احسن‌الامم رغبة و اشدهم الیه مسارعة منا من‌الله علیهم اسلموا ... ... اهل‌الدولة والظفر وانصارالحق اذا ماظهر». را در آخرآورده است . رك: احسن التقاسیم ص ۲۹۳؛ مقدسی ازکتابی‌که به خزانهٔ عضدالدوله بوده این مطلب را خوانده است‌که: خراسان مطلع چراغ دنیاست ،آب و باد خوشگوار دارد و مردمانش به‌سلاح، تجارت و دانش بی‌نظیرند، حسن خوب وقامت رسا دارند. رك: احسن‌التقاسیم ص۲۹۴
۲ ــ در هر دو نسخه رازه ۳ ــ ن م : تقریر ۴ ــ ن م : سریر ۵ ــ ن م : شبها

زمین، به‌نسبت این هفت قلعه چون شهری است
فصیل و بارهٔ آن ، کوه و خندقش ، دریا
در آن، چو هفت محله است وضع هفت اقلیم
ز هر محله به‌هر قلعه‌ای رهی است، جدا
چو تیم‌هاست در آن، شهرها به هرطرفی
دکان او ده و بازارها ، ولایتها
به‌طول و عرض ، سرچارسوی و بازارش
گرفته‌اند و خراسان بر او ، نهاده بنا
https://t.me/shenakht_lib
میانهٔ همه اقلیم‌ها ، خراسان است
ز وضع هیأت عالم به حکمت حکما
پس اختیار ، خراسان بود ز هفت اقلیم
بدان دلیل که خیر الامور اوسطها
چو نسبتش زکواکب به آفتاب آمد
زهفت کشور، از آن رو گرفت نور و نوا
به اعتدال ، ز اقلیم‌ها همه بیش است
چو آفتاب، که‌هست[اوز][1] اختران به‌ضیا
چهار شهر در آن بین بر این چهار طرف
که‌چار سوش بدان یافته است زیب و بها
هری و بلخ و نشابور و مروشهجان است
که با بهشت برین است ، هر یکی همتا

و ملك الشعراء اوحدالدین انوری در این قطعه[2] فرموده است:

۱ــ اصل : از، تصحیح متن قیاسی است ۲ــ این قطعه در دیوان انوری که به‌کوشش‌سعید نفیسی‌صورت گرفته دیده‌نشد ودر دیوان انوری تصحیح آقای مدرس رضوی چاپ بنگاه ترجمه ونشر کتاب جلد دوم ص۵۷۰ــ۵۶۹ آمده است وازآنجا تصحیح←

چهار شهراست خراسان را بر چار طرف
که‌وسطشان‌به‌مسافت[کم‌صددرصد][۱]نیست
[گرچه معمور وخرابش، همه‌مردم دارند
برهر بی‌خردی‌نیست که‌چندین ددنیست][۲]
بلخ‌شهری‌است درآگنده به‌اوباش ورنود
[درهمه‌شهر ونواحیش‌یکی‌بخردنیست][۳]
مصر جامع را چاره نبود از بد و نیك
معدن زرّ وگهر، بی‌سرب و[بسّد][۴]نیست
https://t.me/shenakht_lib
مرو شهری‌است به‌ترتیب همه چیز در او
جد و هزلش متساوی‌و هری هم‌بدنیست
حبذا شهر نشابور که بـر روی زمین
گربهشت‌است‌همان‌است‌وگرنی‌خودنیست

فامّا درآن ایام که‌این قطعه انوری گفته، مرو تختگاه سلطان سنجر بود ونیشابور درغایت معموری، به‌جهت‌آن هرات[۵] را مختصر ذکر کرده‌است وحالا دراین تاریخ، هرات برهمه فایق است . بعداز صورت[۶] خراسان، احوال هریك ذکر کرده شود. انشاءالله تعالی .

احوال خراسان به‌ایام دولت میمون وروزگار همایون[۷]، رونق ونظامی هرچه تمامتر یافت ، به تخصیص دارالسلطنهٔ هرات باوجود آنکه چند پـادشاه

←شد . انوری متوفی ۵۸۵ در بلخ در جوار احمد خضرویه مدفون است ، شرح حال انوری مفصل در مقدمهٔ دیوان اوآمده آنجا مراجعه شود.

۱ـ نسخه‌ها: صداندرصد. ۲ـ نسخه‌ها: این‌بیت‌را ندارد. ۳ـ نسخه‌ها: برهر بی‌خردی نیست‌که چندین رد نیست . ۴ـ نسخه‌ها : بی‌سد . ۵ـ درهر دو نسخه هرات به تاءگرد ضبط شده . ۶ـ در هر دو نسخه‌جای صورت خراسان سفید گذاشته شده است فکر مـی‌کنم نقشهٔ خراسان را حـافظ ابروکشیده باشد وکاتب از آن فروگذاشت‌کرده است . ۷ـ ن م : همیون

معظم دربناء آن‌سعی‌نموده‌اند چنانچه این‌رباعی مخبر آن‌است :

لهراسب ، نهاده است هری را بنیاد[۱]
گشتاسب ، در او بنـای دیگر بنهـاد
بهمن ، پس از او عمارت دیگر کرد
اسکندر رومـیش ، همـه داد به‌باد

حضرت سلطنت شعاری خلّدالله سلطانه و اوضح علی العالمین برّه واحسانه، درشهورسنه سبع‌وثمانمائه به‌عمارت آن اشارت‌فرموده‌است[۲]. مرمت باره‌وفصیل ودروب ومقاتلهٔ آن به نوعی استحکام یافت که عمارات سلاطین ماضیه عشرعشیر آن نبوده است .

https://t.me/shenakht_lib

مولانا علاءالدین بدر[۳] رحمةالله :

دربـارهٔ شهر هری ، صدبارگـویم بیش و کم[۴]
آنچ از سکندرگفته شد، از روی باره ساختن
از همت عالی شه، برجش به اوجی سر کشید
کاندرحضیضش آسمان،چون‌پاسبان سازد وطن
در سور او تانفخ‌صور، آرامش وسوروسرور
باشند در امن و امان، خلق زمـانه مـرد و زن

---

۱ ـ ن ف : مصرع اول را نیاورده این طور آغـازکرده «گشتاسب نهاده است هری را بنیاد» ۲ ـ ن ف : فرمود ۳ ـ ن ف : علماءالـدین . فکر می‌کنم مولانا علی‌بدر باشدکه به‌قول خوندمیر از جملهٔ شعراء دارالسلطنهٔ هرات بود و در سنهٔ احدی وتسعین و سبعمائه‌که میرزا میرانشاه جهت‌دفع فتنهٔ حاجی بیك‌جونی قربانی‌به‌هرات‌آمد ودرباغ زاغان نزول نمود مولانا علی‌بدر به‌شرف ملازمت شاهزاده مشرف‌گشته قصیده‌ای گذرانیدکه دوبیت اولش این است. نظم :

ای ز مهررخ تو ماه منور گشته عالم ازنکهت زلف تومعطرگشته
خط‌مشکین‌تو برصفحهٔ‌کافورعذار آیت‌حسن‌وجمال‌است‌مقررگشته

و شاهزاده نسبت به مولانا درمقام‌التفات‌آمده صلهٔ مناسب عنایت فرمود. نقل‌ازجزو سوم از ج۳ ص۹۱ حبیب‌السیر. ۴ـ ن ف: دربارهٔ شهر هری‌صدباره‌کرد وبیش وبیم .

زهره[۱] ز نیل آسمان ، اندر محیط خنـدقش
بینی چو در نیل روان ، دردانهٔ[۲] بحر عـدن

هرپنج بابش در عدد، از خاصیت دارند خود
محروس نفس‌خویش‌را، درضرب ازفانی‌شدن

درتاریخ بناء هرات یکی ازفضلاء فرموده است. قطعه :

به‌عدل شهنشاه بـا عدل و داد هری‌گشت ازنوچوسبع[۳]شداد
عروس فلك بهر تاریخ ملك سر زلف آورد بـر رخ نهـاد

آن‌پادشاهان‌که بناءهرات نهاده‌اند هیچ‌یك‌را تختگاه دراین‌مقام نبوده، و از آن مـدت بسیار گذشته ، چنانکه از تواریخ او[۴] معلوم می‌شود ، هرگز تختگاه سلاطین‌بزرگ نبوده، امروزبه‌فردولت‌ابد پیوند، هرات[۵] لقب‌دارالسلطنه یافت، ومقصد جهانیان ومنشأ علوم ومنبع فضایل ومعدن هنرشد، ازسرحد چین تا اقصای روم و از پیشین تانهایت شام. قطعه [۶] :

ز شوراب چین تا به‌تلخ‌آب زنگ ز سرچشمهٔ نیل تـا رود گنگ

امثلهٔ مطاع‌را مطیع‌و منقادند[۷]، ونام والقاب همایون[۸]، تزئین منابر ورواج نقود ربع مسکون‌گشته . قطعه[۹] :

در خراسان هری‌بهشت‌برین شدبه عهدمعین دولت ودین
شاهرخ پادشاه هفت اقلیم خـلّـدالله مـلکه آمـیـن

شوارع بازارها درقدیم‌الایام تمام پوشیده‌نبود واز اثارت غباروتراکم اقطار،متسوقه واهل‌معاملات درزحمت بودند، فرمان‌فرمودتا بنیاد بازارها به‌گچ وآجر برآورده، طاقهای‌عالی بستند وسربازارها فراهم‌آوردند وهرجائی فرجه

۱ــ ن م: دانه ۲ــ ن م: دردانه دربحر عدن ۳ــ ن ف: سبعاً ۴ــ ن م: (او) ندارد ۵ ــ ن م : هرات را نداشت . ۶ــ در ن ف : قطعه‌نیامده ۷ــ ن م: مطاع را مطیعند ۸ــ ن م : همیون ۹ ــ در ن ف : قطعه نیامده و این شعر ظاهراً از حافظ ابرو باشد .

https://t.me/chenakht_lib

ازبهر روشنائی بازگذاشت ، پس تصفیف دکاکین آن نزهتگاه دیدهٔ نظارگیان مشتمل برصفهای والا وحجره‌های بالا، بازاری، درچشم جهان‌نگاری ودرچمن روزگار ساری ، وضع چهارسوی او مرتب برمربعی متساوی‌الاضلاع ، واقع برمرکز دایرهٔخیرالبقاع، وازچهار دروازه چهارراست‌بازار بدان محل می‌رسد چنانچه درصورت شهر کشیده آمده است. بیت[۱]:

مانندچهارسویش، درچهارسوی‌عالم نه‌دیده دیده‌هرگز،نه‌گوش کس‌شنیده

مولانا جلال‌الدین جامی راست در تعریف هرات . بیت[۱] :

عربی در هرات می گردید گرچه‌بود از بلاد ملك‌عراق

به زبان[۲] فصیح می فرمود لیس مثل الهراة فی الافاق

https://t.me/shenakht_lib

و برطرف شمال شهر، تحت‌القلعه[۳]، مدرسه و خانقاه بنا فرمود و در برابر یکدگر مسافت مابین صحن سرائی بزرگ و صفهٔ عالی و دو منار برابر یکدیگر، بر[۴] دوطرف‌در درآمد آن[۵] چنانکه مهندسان ومقدران[۶] بنی‌آدم اجماع واتفاق‌دارند، برآنکه کشیده‌تر به‌قد، وتمامتر به‌مد، وباریکتر به‌عمل، ومحکمتر به‌تفصیل وجمل[۷]، بر روی زمین ازآن‌بنائی نکرده‌اند.

از پای تا به سرسنگ مرمر و بنائی کوفی ومرد بر[۸] معقلی[۹] برآورده یکی‌را استاد قوام‌الدین، که درصنعت طیانی[۱۰] واحد ماله ثانی، است ودیگری‌را حافظ کلام‌الله خواجه علی حافظ التبریزی سلمهماالله[۱۱] غـایت استادی ونهایت پیشه‌کاری از لطف استدارت و حسن استقامت ، در ابداع و احداث آن شکل بدیع وقد رشیق، حقایق خرده‌کاری وچابك‌دستی، به تقدیم رسانیده‌اند و هیچ دقیقه‌ای از دقایق صنعت فرونگذاشته ، امروز در عرصهٔ بسیط زمین درس و

۱ـدر ن ف: نیامده ۲ـ ن م: بر ۳ـ ن م: تخت‌قلعه ۴ـ ن م:(بر) ندارد
۵ـ ن م: (آن) ندارد ۶ـ ن م: مقرران ۷ـ ن م: اجمال ۸ـکذا درهر دونسخه
۹ـ معقلی یکنوع خطی باشدکه برکاشی‌ها نویسند ۱۰ـ طیان من یعالج‌الطین‌المنجد ظاهراً درصنعت گلکاری‌که آن‌گچ‌بری باشدکه ازگل وبرگ خانه‌هارا تزئین می‌کردند کلمهٔ طیان بکار برده می‌شده ۱۱ـ در ن م: سلمهماالله نیامده

فتوی‌را موضعی به‌نزاهت، وموقعی به‌طراوت آن، نشان نمی‌دهند، ضیاع‌وعقار فراوان بر آن وقف کرده‌اند[۱] و درچهارصفهٔ مدرسه، چهار دانشمند معتبر به‌نشر[۲] علم و افادت، و طلبه‌مستعد به‌کسب فضایل و استفادت، مشغول ودرخانقاه حفاظ به‌قراءت کلام‌الله مداومت‌نموده، درویشان‌وفقرا شبانروزی ازسفرهٔ آن‌محظوظ[۳].

قبةالاسلام هرات به واسطهٔ تمدن و توطّن حضرت سلطنت شعاری مستقر سلاطین، ومطلع خورشید ارباب‌یقین، وقبلهٔ احرار و ابرار و کعبهٔ‌اشراف واخیار، مرکز اهل برّ وتقوی مأمن زهّاد و عبّاد، ومسکن اقطاب و اوتادگشته.

https://t.me/shenakht_lib

بیت[۴]

از جماعت روز جمعه جامع مجموع او
می‌کند با کعبه روز حج اکبر همسری

اهل فضل او همه کامل در انواع علوم
بوده هریك نادری در عهد خویش ازنادری

در دولت این پادشاه ،که به امتداد ایام مقرون باد ، کار شهر هرات رونق ونظامی هرچه تمامتریافت ، برموجب الناس علی دین ملوکهم اهالی‌آن از وضیع وشریف، هرکس به‌قدرمرتبهٔ خود درعمارت کوشیدند، ارکان دولت و اعیان حضرت، به‌بناء دور وقصور وعمارت‌کاخ و باغ و تشیید طاق و رواق مشغول‌گشتند ، متنزهات ومفرحات که فرادیس‌عدن از رشك آن[۵] تشویرخوردن گیرد ، پرداخته شد. بیت :

گر کسی پرسد ز تو ، از شهرها خوشتر کدام
گر جواب راست خواهی داد ، او را گو هری

۱ــ در ن ف: اند نیامده ۲ ــ ن م : مبشر ۳ ــ نام چهار دانشمند در تعلیق ازقول عبدالرزاق سمرقندی بیاید. ۴ــ ن ف : ندارد. صاحب مطلع این دوبیت را از حافظ ابروگرفته و ظاهراً بی‌صاحب می‌نماید . ۵ــ ن م : در

این جهان چون بحر دان، دروی خراسان چون صدف
در میان آن صدف ، شهر هری چـون گوهری

ادیب زوزنی در حق هرات گفته است . شعر:

هراة اردت مقامی بهـا لشیء فضایلهـا[1] الوافره
نسیم الشمال و اعنابهـا واعین غزلانها الساحره

باد شمال مخصوص هری است ، در اول فصل تابستان به وقتی که باد مرغوب و مطلوب بـاشد البته وزیدن گیرد و از طرف شمال باشد ، چنـانکه بادگیرهای عمارات از این یك طرف بیش ، نمی‌گشایند و میوه‌های خوب از هرنوعی باشد، به تخصیص انگور می‌تواند بود که صد نوع انگور باشد ، که هریك را نامی علیحده است ، و این شهر را پنج دروازه است[2] دروازه‌ای که برغربی شهر است از طرف قبله آنرا درب[3] عراق خوانند، و آنکه برشرقی شهر است درب خوش خوانند ، و آنکه برجـانب جنوب است و به‌راه سجستان و هندوستان ، از آن طرف روند درب فیروزآباد گویند ، و بردیوار شمالی دو[4] دروازه است یکی که ترددمردم برآن زیاد است آنرا درب میدان ودرب برامان و درب ملك، نیز خوانند ویکی دیگر برشرقی این دروازه قریب به‌گوشهٔ شهر است آنرا درب قبچاق خوانند، و بغیر ازاین درب چهاردر دیگر، از هرکدام که درآیند متصل بازار باشد، تا میان شهر که چهارسو است و برهردروازه چندین در بزرگ آهنین نشانده و مابین دروب مسافتی بطریق اشترگردن بـریکدیگر گشته، و برروی خندق پل بسته و عرض دیوار شهر در قدیم که بنیـاد نهاده‌اند شصت‌گز بوده، سی‌گز مرتفع گردانیده[5]، بعد از آن فصیل و مقاتله[6] از خاکریز جدا کرده، هردیواری[7] دوهزارگز و کسری است و دور وبیرون‌خندق فرسنگی

https://t.me/shenakht_lib

۱ــ ن م : فضلها. ۲ــ ن م : (واو) دارد ۳ــ ن م: آن‌درب‌را درب عراق
۴ــ ن ف : ده. ۵ــ ن م : (ه) را نداشت ۶ــ مقامله ومعامله در هردو نسخه‌آمده
۷ــ ن م : دیوار

گیرند و مابین دروازه تاگوشهٔ شهر برروی دیوار، برجها نهاده‌اند وچهار برج بزرگ درچهار ارکان دارد وبرجی که بردیوار شرقی است آنکه به جانب‌شمال است برج **علی‌اسد** گویند وآنکه به جانب[۱] جنوب است برج **حریق** و دوبرج که بردیوار غربی است آنکه به‌جانب شمال است برج **خاکستر**[۲] خوانند وآنکه به جانب‌جنوب است برج **شمعانیان** گویند وبردیوارشمالی آن **شهر قلعهٔ‌علیحده** که ملك **فخرالدین کرت**[۳] در زمان پادشاه عادل غازان خان آنرا از خشت خام برروی خاك برآورده بود و به‌مرور زمان مدروس و مطموس‌گشته .

حضرت سلطنت شعاری در شهور سنهٔ عشر و ثمانمائه به‌بنای حصنی حصین رصین[۴]، وتسدید اساس‌قلعهٔ منیع رفیع ، که دراستواری با سدّ سکندری دعوی برابری بی‌تصلّف[۵] برتری‌نماید . بیت:

حصنی حجرش جواهر پاك　　اصلش چو زمین ستون افلاك

اشارت فرمود آنرا گشاده برگردانیدند و در همان موضع این سنگ وآجر، قلعه‌ای بنیاد نهاد وبه‌تکلف‌هرچه تمامتر، در مابین دوسال به‌اتمام رسید. یك در قلعه در اندرون شهر و یك[۶] دیگر در بیرون، و مؤلف‌را قطعه‌ای است درصفت عمارت و تاریخ‌آن و مدح حضرت سلطنت شعاری و فرزندان خلدالله تعالی ملکه، که بعضی ازآن ابیات برکتابهٔ قلعه به‌کاشی نوشته شده‌است. بیت:

ز اولاد تیمور خان صحن گیتی　　نخواهد تهی گشت تا روز محشر
ازآن اصل طاهر چنین فرع زاید　　که آید ز پشت غضنفر ، غضنفر
بجز در نبینند از موضع در　　بجز زر نیابند از معدن زر
شهنشاه اسلام ، شهرخ بهادر　　که از عدل او گشت گیتی منور
زحشمت‌چوفوج[۷]نجومش‌عساکر　　ز رفعت براوج سپهرش، معسکر
جهان قطره وهمتش بحر زاخر　　فلك ذره[۸] و خاطرش شمس انور

۱ــ ن ف : به‌طرف　۲ــ ن م: خاکستری　۳ــ در ن م : کرت را نیاورده.
۴ــ ن م: رسین　۵ ــ ن ف : بر تصلّف　۶ــ ن م : ویك در دیگر　۷ــ ن ف : نوح
۸ــ ن ف : ذروه

https://t.me/shenakht_lib

به اولاد او[1] باد عالم مزین — به احفاد[2] او باد گیتی معطر
شهنشه[3] الغ بیك و سلطان براهیم — که هستند شایستهٔ تخت و افسر
یکی‌را نشانده‌است‌درتخت توران — دگر کرده از بهرش ایران مسخر
شده روشن از هردو چشم زمانه — یکی شمس ملك و دگر ماه‌کشور
جهان پادشه، بایسنقر که قدرش — به رفعت زاوج سپهر است برتر
به چهر منوچهر و فر فریدون — به تأیید جمشید و رسم سکندر
کمین چاکر بزم او گشت خسرو — کمین خادم خلق او هست عنبر
رخ زر، زدستش شود زرد درکان — ز طبعش بجوشد دل بحر در بر
ندارد همی ابر با دست او پا — اگرخودکشد سر به‌گردون اخضر
دگر سور غتمش خردمند عاقل — که در جنب او هست عالم محقر
دگر شاهزاده چو جولی محمد — که شد آیت حق بدیشان مشهر
همه ملك را مستحقند و لایق — همه تاج را مستعدند و در خور
بدین پنج صفدر که اندر معالی — چو ایشان نیاورد ایام دیگر
تفاخر نماینده دین الهی — تظاهر فزاینده شرع پیمبر
کسی‌راکه اولاد از این‌گونه باشد — بود ملك در خاندانش مقرر
بماناد شه شاهرخ تا قیامت — براحباب میمون، براعلاء مظفر
بود ملك دنیا به‌دولت مسلم — شود جاه عقبی به طاعت میسر
نهادند بنیاد این حصن عالی — به‌میمون زمان‌و به‌فرخنده اختر
ربیع دویم صاد[4] باحج زهجرت — که رفته ز بطحا به یثرب پیمبر
ز تاریخ اگر بفکنی چار صد را — شود سال او هم ز تاریخ اظهر
به‌وضعی نهادند اول هری را — که شد پنج دروازه در وی مقرر
همان پنج در پنج برج حصارش — ببین و بدان جمله در ضرب بشمر
دلیل ثبات بنایش بدانی — اگر خرده[5] دانی دراین نیك بنگر

۱ــ ن ف: (ا) ندارد ۲ــ ن ف: اخبار ۳ــن ف: شهنشاه ۴ــ ن ف: ضاد
۵ــ ن ف : خورده

https://t.me/shenakht_lib

زیادت شود لیك فانی نگردد | که دایر بود این عدد تا به‌محشر
مهندس نهاده درون و برونش | قصوری مقرنس، بروجی مدور
به معماریش فخر آورده انجم | به‌سرکاریش جاه افزوده لشکر
ز روی لطافت، چو ایوان کسری | ز راه حصانت، چو سد سکندر
به‌پای کمالش چو ایوان کیوان | به‌زلزال دوران نگردد مبتر[1]
ورا از حوادث زیان نیست آری | حوادث ملك را نباشد زیانگر
سراپای او جمله زیب است وزینت | زوایای او جمله زرّ است وگوهر
نهادش چو جان است درجسم ارکان | سوادش چو نور است درچشم اختر

https://t.me/shokhbe_lib

واما توابع و نواحی هرات ، بلوکات است و ولایات ، آنچه در جلکاء هرات است و متصل شهر ، آنرا بلوکات خوانند ، مابین هرات رود و فوشنج که پانزده فرسنگ باشد درطول، و پنج فرسخ درعرض، تخمیناً و طول آن جلکا از مشرق به مغرب است و بلوکات هم برجانب شمال است و هم برجانب جنوب از رود، و رود درمیان جلکا است و از هردوطرف جویها برداشته‌اند و قری و مزارع برآن معمور گردانیده ، هرجویباری را بلوکی خوانند و این رود را خاصیتی است که چندانکه آب آنرا بربندند[2] و آب به جویها روان گردانند و اگرچه[3] موضع خشك کنند چون اندك مسافتی قطع کند باز آب بسیار در رود روان باشد. دیگر در آنجا سنگ ریزه های منقش بیابند مثل سنگ ریزه‌های زاینده رود اصفهان .

۱ــ ن م : به‌گیرد مبتر ۲ــ ن ف : به‌بندند ۳ــ در ن ف: اگرچند خشك کنند

بلوکات هرات
https://t.me/shenakht_lib

بلوك گداره[1]

برجنوبی رود است، بلوکی‌معتبر است وقصبهٔ آنرا مالان خوانند، و جوی آنرا بدین قصبه باز خوانند و جوی مالان گویند و بر رود هرات پلی به عظمت بسته‌اند، درزمان‌حکومت سلطان سنجر در خراسان ، به‌تاریخ سنهٔ خمس وخمسمائه، آن پل‌را نیزپل بابل خوانند وقرای این‌بلوك ازجوی مالان‌آب خورد وبعضی کاریزها تعلق بدین بلوك دارد و قرای مشهور درین بلوك اینست :

مالان ، غوران[2] سرنان[3] جویان، میان دوجوی ، کوفان، میان وه[4] نهرجدید وره ، سنوجرد[5] دیزه[6] ، مرغاب ، محلهٔ سادات ، محلهٔ خواجه شهاب ، قصر ابنای ،

۱ـ حال‌گذره‌گویند ۲ـ ن ف : غوروان ۳ ـ ن ف : سرینان ۴ ـ در نسخه ن ف : میان وریه ذکر شده در سلسله کوفان زیارتگاه قریه بزرگی است‌که در جغرافیای حافظ ابرو نیامده شاید درآن روزگار بدین‌نام یاد نمی‌شده وهمین‌طور بعضی دهات دیگر نیز نیامده و درکتاب قسمت‌آب قاسم‌بن یوسف ابونصری دهات زیادی آمده چون آن کتاب بعدتر تدوین شده . ۵ـ ن ف : سوجرو . ۶ـ درکتاب قسمت آب دیزق آمده ومردم دیزه‌گویند .

قریهٔ ناگهان ، خلجان ،تلاس[۱] ، میشی[۲] ، کنجان ، گواشان ، سیاوشان ، نهر زنگی[۳] ، کورت ، تبرکن[۴] ؟ ، نشین .

بیرون‌آنچه ذکرشد ، مزارع بسیار تعلق بدین‌بلوك دارد .

https://t.me/shenakht_lib

۱ــ ن ف: ملاس. ۲ــ ن ف : مینی . ۳ــ ن ف : رنگی. ۴ــ این قریه نیز شناخته نشد وضبط آن در هردونسخه بترکن‌آمده .

بلوك انجيل

https://t.me/shenakht_lib

این بلوك را انجیل به لام و انجیر به را هردو نویسند، اما اصح لام است و آب‌شهر ازاین‌بلوك است، وقری پایان‌آب‌را شیب‌شهر خوانند وعمارات و سراها و کوشك وباغات دراین بلوك زیادت باشد به‌سبب قرب شهر. و قرای مشهور این بلوك این است واین بلوك برشمال رود است ، وشهر هرات داخل این بلوك است .

ادران، بزدان، جلواچه ، نوین علیا وسفلی، عزیز درود ، ترکان ، سروستان، کارته ، عقاب، غیزان علیا وسفلی ، فیروزآباد ، بالیان ، بکرآباد ، باد مرغان ، چکان ملاحان ، غوره و دروازه ، باب حوض ، سوسان[1] ؟ ، دیوانچهٔ خرد و بزرگ ، شیخان[2] ، بلندآب ، قصر شیرین ، جسان ، ملاسیان ، غلوار ، سینان ، آزادان ، تلابه سیروان مزار متبرك شیخ‌المحدث احمدبن ابوالولید ، آباده ، غلوان ، کوزنگیان؟ ، زندران ، سرای نو ، علوی ، تغاری[3] ، سرتل ، شادی پتره[4] ، جبرئیل[5] ، باغدشت.

بیرون آنچه ذکر کرده شد مزارع دارد[6].

۱ــ این دهات‌فعلا به‌همین‌نام یاد می‌شود واما بعضی‌که علامت‌استفهام‌گذاشته شده بدین نام یاد نمی‌گردد . چون مسافت و سمت این دهات درکتاب قسمت آب‌کاملا آمده از ذکرمسافت آنها تا شهر خودداری شد. خواننده را اگر ضرورتی افتد بدان کتاب مراجعه نماید . ۲ــ در هر دونسخه: شخان. ۳ ــ در ن ف: تغاری نیامده . ۴ــ در ن م : شادی بره ومردم بومی شالی پتره‌گویند . ۵ــ درن ف: جبرئیل نیامده ۶ــ این‌جمله در ن م : نیامده است.

بلوك آلنجان

https://t.me/shenakht_lib

دراین بلوك قراء ازهمه بلوك زیاده باشد ، واین بلوك برجانب شمال رود است و برجنوب شهر ، هم باغستان وهم زراعت دراین بلوك بسیار باشد ، و قرای مشهور این است :

قرای بلوك آلنجان[1]

بُزدان، گُرازان، هندوان، جغاره، خرتوشان، شادمانه، نوسان[2] ، درقرا، مراغز، فراشان ، میلدان ، بزان ؟، فریزن[3] علیا وسفلی ، شمعان ، دستجرد، جفرقان ، بسادق ، مکیزان[4] ، مَلَدُم ، مسکرد[5] ؟ چری ، شیرین ، بشوران ، زرشت، قلاب ، کبرزان ، کوسنان ، حفصان[6] ، قبچاقان ، خردزدان ، ببره[7] ، سرخیز ، کناعان ، بیچغیال[8] ؟ بوی ماسان ، ترکاباد ، خاندر ، خنبه ،

۱ـ این‌جمله درهردو نسخه آمده وظاهراً تکراری‌بنظر می‌رسد ۲ـ قریه قوشلان درهمین موضع هست ظاهراً کاتب اشتباه‌کرده است واگرچه بعداً به‌نام‌کوشنان موضعی را یادکرده است ۳ـ در ن ف: فورن‌آمده حال رباط فریزه‌گویند فریزن را ۴ـ کمیزانش‌گویند . ۵ـ در ن م : نکرد آمده و ظاهراً سنسوگرد باشد . ۶ـ کذا در هردو نسخه. ۷ـ ن م: بیره و بدین نام قریه‌ای نباشد. ۸ـ بدین نام قریه‌ای نباشد .

کهرکی[1] ، تسحی ؟ ، جاده ، جاکران ؟ ، بزیان ، پهوه و قیماق و بعد از این نیـز مزارع دیگر دارد ، و این بلوك متصل کنار رود است ، و از بالای بلوك تا آخر پنج فرسخ باشد .

https://t.me/shenakht_lib

۱ـ اهالی بومی کرکی گویند .

بلوك خیابان[1]

https://t.me/shenakht_lib

این بلوك برشمال رود است و برشمال شهر[2] نیز ، متصل بلوك[3] انجیل است برشمال انجیل، و مقابر اهل[4] شهـر اکثر دراین مزرعهٔ خیابان است و مزارات بزرگان در این گورستان بسیار است ، وقرای مشهور این بلوك این است[5].

خیابان ، سفچه ، میان دوجوی ، بوی مرغ ، قصرابوبکر ، تغاری، سقسلمان[6]، رباط غوریان ، بدلو[7] ، قنات مختار ، تاوه بریان ، قنات قریقل[8] ؟ ایـن قـرای مذکور بعضی آب رود است و بعضی کاریز ، اما رود زیاده است .

۱ـ بلوك خیابان درنسخه ملك نیامده است ۲ـ ن ف: شهر ندارد ۳ـ ن ف: بلوك راندارد ۴ـ ن ف: اهل ندارد ۵ـ ن ف: این است ندارد ۶ـ در ن ف: سوه سلمان آمده ۷ـ در ن ف : مدلو آمده و زیر نویسی شده وقف خالصه ۸ـ ن ف : این دوقریه را ندارد وازین قنات نشانی نمانده است .

بلوك توران وتونيان

https://t.me/shenakht_lib

[در] اين بلوك زراعت زياده از باغات باشد و برشمال رود است بالای شهر، و قرای مشهور اين بلوك اين است[1] :

توران ، تونيان ، زندران[2] ، پوستين ، قصر جولاه ، كجابه ، نهر حلوائی ، ماس ، چاكران ، گوش‌عليا ، گوش سفلی .

۱ــ ن ف: اين جمله را ندارد ۲ــ ن م: زندان .

بلوك سبقر

https://t.me/shenakht_lib

این بلوك باغات بسیار دارد و مزارع نیز دارد ، و این برشمال رود است بالای شهر ، وقرای مشهور این بلوك این است[1] :

غاوردان ، ارتخان ، غشه ، نوبادان ، کوشکك ، ترياك ، سفیدروان ، نویان ، فرك ، خوشباشان ، کتوانی ، چغانکر ، شادی حجام ، نوسان ، عورم ؟ .

۱ــ ن ف: این جملات را ندارد.

بلوك غوروان و پاشتان

https://t.me/shenakht_lib

دراین بلوك زراعت از باغات زیادت باشد و قـرای مشهور این مواضع این است این بلوك برشمال رود است بالای شهر :

غوروان

کنار ، زیرك ، بغنی ، بام ، جاورس ، بوطلحه ، غوروان ، جندخان ، علی افغان ، بایسن[1] سرای حسن خواجه ، خواجه غریبان .

پاشتان

کهـدستان ، گازرانچه ، پاشتان خواجه احمـد ، پاشتان خواجه مودود ، مزرعه سلیمان ، خانانی ، مزرعه باسه بریان ؟ مزرعه رباط خواجه مودود[2] پاشتانی که در زمان سلطان سنجر معتبر بوده است از این پاشتان است . و در این بلوك کاریز بسیار باشد.

۱ــ این نام غیرمأنوس است ۲ــ همان خواجه محمود عصمی است که ممدوح انوری است ودرصفحات بعد ذکر آن بیاید .

اما توابع و نواحی هرات و بلوکات

https://t.me/shenakht_lib

بلوك پروانه و هوادشتك

این بلوك برشمال شهراست ، و کوهی درمیان است که آنرا کوه کازرگاه خوانند و کازرگاه مزار خواجه عبدالله انصاری است رحمةالله علیه[1] و قرای مشهور این بلوك این است:

هوادشتك ، غرقاب، پردانه، تغوز رباط ،کاریزنو، جرجرك ،کنده آب .

مزارع بسیار در این بلوك است و باغات کم باشد، و تغوز رباط که ذکر رفت خواجه مودود عصمی[2] که ممدوح انوری است ، درزمان سلطان سنجر ساخته است این است[3] و ازشهر تا رباط دوفرسنگ باشد، و آب این بلوك اکثر کاریز است.

۱ــ ن م: رحمةالله علیه ندارد .

۲ــ مودودبن احمد عصمی یکی ازامراء سلاجقه بوده که درخراسان حکمرانی داشته و انوری درچندین جای ازاو به نیکی یاد کرده وقصاید غراء به وصفش سروده است:

کرد عالی بنای این محدود — اختر سعد و طالع مسعود
از برای نزول میرعمید — صدر دنیا ضیاء دین مودود

جای دیگر : تو در زمانه بسی اززمانه افزونی — اگرزمانه نداند خدای می‌داند

رك: دیوان انوری ص ۸۹ بکوشش سعید نفیسی

۳ــ ن م: این است ندارد .

بلوك گمبراق[1]

https://t.me/shenakht_lib

این بلوك برجنوب رود هرات است و در این بلوك هم بـاغ باشد و هم مزارع ، اما مزارع بیشتراست و آب رود و کاریز هردو دارد ، وقرای مشهور این بلوك این است :

گلمیر ، دشت بام ، میـان دوجوی عزالدین ، سیاه‌گرد[2] ، شتری[3] علی بهرام سلیمی[4] ، منزل ، لکلکخانه ، آسیاچه ، داشان ، کندر ، بیچقی، مزرعهٔ امیرمحمود[5]، رود ماهی ، شهرك ، صراف ، سنگ سوراخ .

بعد از آنچه نام برده شد ، مزارع بسیار دارد و اکثر غلهٔ بوم است .

۱ــ در ن ف : کمیران ۲ــ ن ف : سیاه‌گر ۳ــ ن ف: شری ۴ــ ن ف: سلوین ۵ــ ن ف : مزرعه ندارد .

بلوك ادوان و تیزان

https://t.me/shenakht_lib

این بلوك هم بر جنوب رود است ، و در این بلوك باغ و مزارع هـر دو باشد ، و آب رود و کاریز نیز دارد .

قریهٔ ادوان ، قریهٔ چاکران[1] ، مزرعهٔ منار[2] ، مزرعهٔ ده نو ، مزرعهٔ سدان ؟ مزرعهٔ سراب[3] ، مزرعـهٔ عشق‌آباد ، مزرعهٔ غریبان ، مزرعـهٔ دو مالك[4] ، مزرعـهٔ معانك[5] ؟ مزرعه زنباباد ؟ مزرعهٔ چهارگفترخان[6] .

تیزان

قریهٔ تیزان ، قریهٔ گوشه میر ، قـریهٔ ریوند ، مزرعهٔ لامان ، قـریهٔ قتلغشاه ، مزرعهٔ علیشاه ، قریهٔ امیریحیی ، قریـهٔ گواشانچه ، بیـرون آنچه ذکـر کرده شد مزارع دارد[7] .

۱ــ ن ف : حاکران ۲ــ ن ف : مساز ۳ــ ن ف : اسراب ۴ــ ن م : دوبابك در همین حوالی به‌نام قوچانك مزرعه‌ای هست ۵ــ ن م: تمغابك ۶ــ ن م: کفترخان بدون‌چهار ۷ــ در ن م : مزرعه علی ساحر وامیرسیمین نیز علاوه شده‌است که ازاین مزارع ظاهراً آثاری نمانده ویا نام‌آن به‌مرور دهور تغییر یافته .

ولایات که از توابع هرات است

https://t.me/shenakht_lib

کروخ[1]

برشرقی هرات است و در قدیم بسیار معمور بوده است چنانچه پانصد قریه و مزرعه‌گویند که درآنجا نام‌بردار بود ، و زمین کروخ متصل می‌شود به عرصهٔ باد غیس ، آب رودخانه و کاریز هر دو دارد و هوایش مایل به ییلاق است ، و بیست فرسنگ ازجانب آن گرفته‌اند وحالا دراین ایام همایون ، امید چنان‌است که زیادت از آنچه در قدیم بوده شود[2] وحالا آنچه از قری ومزارع او نام برده آید هشتادونه موضع به دفتر[3] دیوان داخل است و در تفصیل آن زیادت فایده تصور نکردیم .

۱ــ ن م: ولایت کروخ که ازتوابع هرات‌است ۲ــ ن م: که زیاده ازآنچه ازقری ومزارع او نام برده‌آید ۳ــ ن ف: مذکور .

هرات رود

https://t.me/shenakht_lib

آب وزمین وباغات بسیاردارد ودرآنجا میوه‌های خوب‌باشد ، به‌تخصیص سیب مشکان و مویز طایفی وجوز و بادام فراوان باشد و قری و مزارع بسیار دارد .

قصبهٔ **اوبه** ، شصت مزرعهٔ نام‌بردار داخل آن‌است .

قریهٔ **دوان** ، بیست مزرعه از توابع آن است .

قریهٔ **دری** ، ده مزرعه دارد .

قریهٔ **درتخت** ، سی مزرعه‌که هریك دیهی است ، از توابع آن‌است .

قریهٔ **جوان** ، دو مزرعه دارد[1] .

قریهٔ **ملصح**[2] ؟ هشت مزرعه دارد، قریهٔ **تخت** ، قریهٔ **مارآباد** ، قریهٔ **تکلب**[3] .

۱ــ در ن م : قریهٔ خوان کـه ده مزرعه دارد ۲ــ ضبط صحیح این قریه معلوم نشد واما در ن م برخی قریه‌های دیگرآمده :

قریهٔ کویان ، ده مزرعه از توابع آن است .

قریهٔ سوروان ، بیست وچهار مزرعه .

قریهٔ مك ، چهار مزرعه از توابع‌آن است .

قریهٔ اری ده ، هشت مزرعه ازتوابع‌آن است .

۳ــ در ن م : این قری نیامده است .

قریهٔ چشت[۱] : چشت که مزار خواجه مودود چشتی و فرزندان [او] که از مشایخ قدیم خراسان است در آنجا است .

قریهٔ فیروزکوه[۲] تختگاه سلاطین غور بوده و تا اکنون اثر عمارت ایشان

---

۱ ـ چشت شهری وسط است و ولایتی قرب پنجاه پاره دیه که به هریرود منسوب است ازتوابع آن است ، این زمان موضع او به‌حاکم‌نشین آنجاست ، محصولات فراوان ومیوهٔ خوب دارد به‌تخصیص سیب سفید بزرگ که‌درخراسان مثل آن جای دیگر نیست . رك : نزهة‌القلوب حمدالله مستوفی ص ۱۸۹ .

۲ـ تیمور به‌هنگام عبور ازاین‌حوالی آن حصار را درمحاصره گرفت و آنرا ویران ساخت، این وقایع پانزده روز قبل‌از رسیدن ما رخ داده بود . علت این امر آن بود که تاآن زمان پادگان این حصار به‌فرمان اسکندر شیخ یکی ازسرداران تیمور بود که همواره مورد محبت و نظروی بود وفرماندهی حصار فیروزه‌کوه را هم تیمور به‌او داده بود . اما اخیراً نظر به بعضی جهات مورد خشم و غضب تیمور واقع گشته و تیمور فرمان داده بودکه او را بازداشت کنند و تحت نظر سرهنگی که وی مأمور کرده‌بود به‌زندان سمرقندگسیل شود . اما وقتی که این سرهنگ به‌پای حصار فیروزکوه رسید ، مردان حصار بیرون ریختند و او را گرفتند و در حصار زندانی ساختند . تیمورکه از ماوقع آگاه شد، شخصاً به‌دروازهٔ حصارآمد وسی‌روز گرداگردآن حصار را تنگ گرفته بود . پادگان حصار چون دیدندکه دیگر نمی‌توانند پایداری کنند شبانه گریختند و فرمانده خویش‌را به‌دست تیمور دادند .

فیروزکوه‌چنان‌نیرومند بودکه‌هیچکس نمی‌توانست آنرا درصورتیکه پادگان کافی‌درآن موجود می‌بود ، به‌حمله بگیرد، چون‌حصار برنوك کوهی‌است مشرف بردشتی که‌این کوه‌را ازکوههای دیگربکلی مجزا می‌کند. درپای حصار درکنار دشت دیواری است که‌گرداگردآبادی فیروزکوه راگرفته است و ازآنجا دفاع می‌کند در داخل این دیوارآبادی فیروزکوه قرارگرفته و بالاتر ازاین دیوار، دیوار دیگری به‌موازات آن کشیده شده‌است وبالاترهم دیوار دیگری‌است به‌موازات دو دیوار اول که‌همانا دیوار دژ اصلی‌است، درمیان دو دیوار اخیرخانهٔ مردم‌آبادی واقع است . برفراز اینها سنگرها و استحکامات دژ مرکزی قرار دارد با دیوار محکم و برجهای استوار و بسیار . به‌این طریق باآنکه فیروزکوه داخل یك‌دژ است، سه‌حصار داردکه یکی برفراز دیگری‌است. ونیز در دژ مزبور چشمهٔ زلالی‌است که‌کفایت اهالی آنجارا می‌کند و حال آنکه ازپایین حصار هم رودخانه می‌گذردکه برروی‌آن پلهای‌متحرك وجود داردکه برای‌دست یافتن به‌حصار اول باید ازآنها گذشت . (ص ۱۷۹ و ۱۸۰ سفرنامهٔ کلاویخو چ. تهران)

https://t.me/shenakht_lib

درآن موضع باقی‌است، ده مزرعه داردکه حالا معمور است و درایام سلاطین غور درغایت معموری بوده‌است .

قریهٔ اسفرز ، بیست مزرعه دارد .

قریهٔ حصارك ، شانزده مزرعه دارد .

و ایـن هرات رود متصل به‌ولایت غور است ، هـوای خـوش دارد و برمشرق بتران[1]است وبیرون اینکه نام برده شد قری و مزارع بسیار دارد وکان آهن وکان سرب که حالاکار می‌کنند آنجاست و درآنجا سنگ سرمه سازند و درخت شیرخشت‌آنجا باشد و درکوهستان‌آن درخت بسیار باشد[2] .

https://t.me/shenakht_lib

۱ــ ن ف: برشرق‌ترآن ۲ــ ن م: آن درخت‌بسیار باشد، بدون‌کوهستان.

بادغیس[1]

https://t.me/shenakht_lib

بعضی در وجه تسمیهٔ آن بادخیز گویند، یعنی باد از آنجا می‌خیزد ودر بادغیس مراعی بسیار است ، چنانچه الوسی[2] معتبر باچهارپای بسیار ، درآنجا توانند بود ، چشمه‌سار ، رودخانه ، قنوات بسیار دارد و عرصهٔ وسیع است ، چنانچه دورآن[3] ازصد فرسنگ زیادت بود .

حد شرقی آن کروخ است و بعد از آن بعضی از اعمال هرات رود و غرجستان [4] وشمالی آن آب مرغاب وحدود آن وغربی آن اعمال سرخس و جام[5] تا کوسویه وجنوبی آن اعمال فوشنج و هرات وقریه‌های مشهور که حالا معمور است این است[6] :

۱ــ واز بوشنج تا بادغیس سه منزل است وعبدالرحمن بن شمره در دوران معاویه بن ابی‌سفیان بادغیس را فتح کرد . البلدان احمدبن‌ابی‌یعقوب ترجمهٔ آیتی طبع تهران ص ۵۶ . ۲ــ در ن م: نبود . ۳ــ ن م : درآن. ۴ــ ن ف : قرجستان . ۵ــ ولایت جام شرقی آن اعمال فوشنج وکوسویه وبادغیس است وغربی آن اعمال نیشابور وشمالی اعمال طوس و مشهد و جنوبی ولایت باخرز و مزار شیخ‌الاسلام شیخ احمد جام قدس‌سره آنجاست و هوای خوش دارد و انواع میوه‌ها درآنجا باشد وآب رود وکاریز هردو دارد واماآنرا کاریز زیادت است وفات شیخ‌الاسلام احمد در شهور سنهٔ ثلثین و خمسمائه بوده‌است وقرای مشهورآن‌این‌است که ذکر کرده می‌شود وقریب دویست مزرعه باشدکه ازتوابع جام‌است. نقل ازجغرافیای‌حافظ ابرو نسخهٔ‌عکسی بنیاد فرهنگ‌ایران ۶ــ درن م : نبود.

حلیل[۱]، زعفران ، چل دختران ، تودن[۲]، سیرکی، لنگر شیخ بورا[۳]، لنگر امیرغیاث‌الدین ، بادام‌تو ، تخت ملك، ترناباد ، قراباغ ، سحاو؟ .

در وقتیکه لشکر پـادشاه جهانگیر ، چنگیزخان ، به خراسان در آمد ، بادغیس درغایت معموری بوده‌است وچند شهرمعتبرمثل کالوین و یغشور[۴] ودیگر قصبات، که‌درهریك قریب بیست هزاروسی‌هزار[۵] مردم بودند ودر آن مواضع، لشکر چنگیزخان ، قتل بی‌شمار[۶] کردند چنانچه درفصل تاریخ شرح احوال آن تقریر داده آید . انشاءالله تعالی، وحالا دراین ایام همایون[۷] باز روی به‌عمارت آورده است، چنانچه بغیرازاین قری که ذکر کرده شد ، قریب دویست مزرعه باشدکه نام او به دفتر دیوان درمی‌آید در تفصیل آن زیادت فایده نبود به‌سبب آن مجمل ذکر کرده شد[۸] .

https://t.me/shenakht_hb

۱ــ ن م : حلیل را ندارد ۲ــ ن م : تـودن را ندارد ۳ ــ درن ف : لشکر شیخ‌بودا آمده ۴ــ ن ف: نعشور ۵ــ ن ف: هزار را ندارد ۶ــ ن ف: بسیار ۷ــ ن م : همیون ۸ــ این بحث بادغیس در ذیل مرغاب‌آمده بودآنرا لزوماً درذیل بادغیس‌آوردم .

مرغاب

https://t.me/shenakht_lib

حد نواحی هرات[1] از جانب شمال تا مرغاب است بعد از آن چیچکتو را از توابع بلخ می‌گیرند و این مرغاب برشمال بادغیس است و این مرغاب به‌جهت رود مرغاب که این موضع برساحل آن است ، بدین نام خوانند و اکثر عمارت این مواضع ، بعد از آن شد که حضرت صاحبقرانی ، انارالله[2] برهانه ممالك خراسان را مسخرگردانید ، امرا و ارکان دولت هرکدام نهری احداث کردند و برآن عمارت و زراعت بنیاد نهادند . چنانچه انهار مذکوره که حالا دراین تاریخ زراعت می‌نمایند این‌است[3] :

نهر دلگشای ، نهرگنج روان ، نهر دربند ، نهر کنج‌خانه ، نهر عمرمامان نهرآقبوقا، نهر قیلقمور ، نهر شیخ بوسعید[4]، نهرشیخ علی ، نهردولتشاه جاندار[5]، نهرکل ماعان ، نهر قلع جانور، نهرحسن جاندار ، نهر امیرعلاءالدین، نهرسنجدك[6]، نهر نوروز ، نهر نوبختان [7]، نهر منگلی خواجه ، نهرکنکجی، نهر علی‌ملك .

حالا پنج ده[8] و مروچاق قصبه آن است و در سرپل تابان نیز بازار و معموری وباغات دارد اما اکثرمزارع غله است وچهارپای‌بسیار دارد[9].

۱ــ ن م : هرات را ندارد ۲ــ ن م : انارالله را ندارد ۳ــ ن م : است را زیاد دارد ۴ــ ن م : ابوسعید ۵ــ در ن م : نیامده ۶ــ این نهرها در ن م: نیامده ۷ــ ن ف : قوبختان ۸ــ ن م: پنج دیه ۹ــ در ن ف : ازکلمهٔ بازار تا اخیرجمله ضبط نشده است .

غور و غرجستان و ساخرو تولك

https://t.me/shenakht_lib

این نواحی همه متصل یکدیگر است و مجموع کوه است ، در غور حصارهای استوار است و هوای سردسیر، بعضی مواضع چنان باشدکه راه‌ها زمستان دربندشود وعسل‌بسیار دارند ومردم روستایی‌صفت باشند وشکارگاهها از نخجیر و بز کوه درآن نواحی بسیار باشد . زمین صحرای هموارکم باشد وآب مرغاب از میان غرجستان[۱] گذرد و مبدأآن[۲] ازکوهستان بامیان است ودر غور پنج پاره‌کوه[۳] بزرگ عالی‌است ،که اهل‌آنجا اتفاق دارندکه از رأسیات جبال عالم است . یکی ازآن مرغزار[۴] ملندش[۵] است‌که دارالملك[۶] سیستانیان، در دامن‌آن‌کوه بوده‌است وبه‌قول ایشان چنان‌است‌که سیمرغ، زال راکه پدر رستم است، دراین‌کوه پرورده است[۷]کوه دوم سرحفر نام دارد وهم درولایت ملندش است.کوه سیم، در لشك است‌که قرای تمران درشعاب واطراف اوست و[۸] چهارم‌کوه دربی[۹] است‌که بلاد خاور[۱۰]و دالشت و قصر کجوران درشعاب و اطراف اوست. و[۱۱]پنجم‌کوه روس است وبعضی‌پنجم راگویند فج چنار[۱۲]ست

۱ــ ن ف : قرجستان ۲ــ ن ف : و مبدأ از ۳ــ ن ف : کوهی بزرگی
۴ــن ف: زادمرغ ۵ــن م: بلندس‌آمده ۶ــ ن ف:دارملك ۷ــ ن م:(است) ندارد.
۸ــ ن م: (و) ندارد ۹ــ ن ف : درنی ۱۰ــ ن م : خاوران ۱۱ــ ن ف:(و) ندارد
۱۲ــ ن م : خج چنار

که رفعت ازحد وهم ، و درك فهم بیرونست و در غرجستان[۱] در غاله‌هاست از بالای کوه که سردرغاله‌است تا پایان که به‌رود مرغاب می‌رسد، چشمه‌سارهاست وهرجا اندك همواری است، مردم آن ولایت بدان همواریها درختها نشانیده‌اند وغلهٔ آنها اکثر دیمه[۲] باشد بربالای کوه و با اکثر زمین[۳] هموار باشد اما آنجا آب‌روان نیست. درخت‌های خودرو از امرود ولانه وغیره باشد و در درغاله‌ها درخت جوز بسیار بود و در ته مرغاب درخت انجیر بسیار بود و مردم غور رعایاء ایشان، اکثرجامهٔ پشمین پوشند ودرعهد سلاطین غور درغایت معموری بوده چنانچه انوری درقصیده‌ای می‌گوید :

https://t.me/shenakht_lib

بیت[۴]

عرصهٔ مملکت غور چه نامحدود است
که در آن عرصه چنان لشکرنامعدود است

وپیش غوریان چنان‌است که ابتدای[۵] عمارت درغور، فرزندان ضحاك تازی کرده‌اند به وقتی که[۶] از فریدون گریخته ، اول به بامیان ساکن شدند ، بعدازآن به‌تدریج به‌غور درآمدند ، پیش‌ازآن از بنی‌آدم کسی درآن مواضع مسکن نساخته‌بود[۷]. حالا در غور صد دیه ودویست سیصد مزرعه‌باشد که معمور

---

۱ ـ ن ف : قرجستان ۲ ـ ن م : دیم ۳ ـ ن م: اکثر بالای زمین .

۴ـ ن ف : باقی ابیات آن قصیده:

رونق ملك سلیمان پیمبر دارد — عرق‌سلطان چه‌عجب کز نسب‌داوداست؟
چشم‌بد دور که بس‌منتظم‌است‌این‌دولت — آری این‌دولت را منتظمی معهود است
ای برادر سخن راست بخواهم گفتن — راستی بهتر تا «فاستقم»اندر«هود»است
عقل‌داند که مهیا به‌وجود دو کس‌است — هرچه‌از نظم وزترتیب دروموجوداست
ازیکی بازوی‌اسلام همه‌ساله‌قوی‌است — وزدگر طالع دولت ابدا مسعود است
گوهر تیغ ظفر پیشهٔ این ازفتح‌است — هیئت دست‌گهرگستر آن از جوداست

این قصیده بمدح ملك شهاب‌الدین و حسن محمودگفته اما در عنوان به‌نام ناصرالدین آمده‌چون‌مدح امرای غوراست تا آخر نقل‌آن مورد نداشت. رك: دیوان‌انوری ص۳۵

۵ـ ن م : ابتداء ۶ـ ن ف : بروقتیکه ۷ـ ن ف : ساخته بود .

است و در زمین **غور** چشمه‌سار بسیار است و دراین دو سه ولایت که ذکر کرده شد کاریز نیست به سبب آنکه کوه است و هیچ شهر بزرگ[۱] معمور[۲] مشهوری نیز[۳] نیست و **فیروز کوه** که ذکر آن در هرات‌رودگذشت ، بعضی[۴] آنرا ازجانب **غور** می‌شمارند و **سلطان غیاث‌الدین** محمد بن سام و **شهاب‌الدین** پسران سام بن **حسین غوری** که به سلطنت رسیدند و ایشان را ساسان خوانند از غور بودند و حکایات ایشان درفصل تاریخ ذکر کرده شود .

https://t.me/shenakht_lib

۱ و۲ـ ن ف : بزرگی، معموری ۳ـ ن م : (نیز) ندارد ۴ـ ن ف : و بعضی .

غرجستان[1]

https://t.me/shenakht_lib

اما غرجستان درتسمیهٔ آن چنین گویند که غرش کوه را گویند و غرشستان یعنی کوهستان ، کوهستانی[2] سخت دارد چنانچه اشتر بدان ولایت درنتواند رفتن و کسانیکه ازطفولیت از آن ولایت بیرون نیامده‌اند اشترندیده‌اند وحاکم آنرا[3] شار می‌گفته‌اند و حالا خود مدتی مدید است که از نسل آن شاران کسی نمانده است[4] و حکام آنجا را از دیوان دارالسلطنهٔ هرات مقرر می‌کنند .

و درغرجستان کان زر بوده‌است و در زمان سلطان سنجر کار می‌کردند شخصی که مباشر آن عمل بود پیش سلطان سنجر آمد و گفت که هزار دینارخرج می‌کنم همان هزار دینار طلا حاصل می‌شود وهیچ توفیر ندارد .

سلطان سنجر فرمود که ترك کار نگیرند توفیر آن همین باشد که زری از سنگ بیرون می‌آید و بعضی درویشان در مزدوری به‌مزدی رسند .

و اما ساخر و تولك قریب سی وچهل دیه معتبر باشد وپانصد مزرعه[5] که از توابع آن است و تولك حصاری محکم دارد و خیسار غور نیز حصاری محکم‌است ومقام ملوك کرت بوده‌است[6] که به‌موجب حکم فرزندان چنگیزخان

۱ــ این عنوان بدان آورده شد ۲ــ ن م : کوهستان ۳ــ ن م : حاکم آنشار ۴ ــ ن م : (است) ندارد ۵ــ در ن ف : باشد ، بعد از مزرعه آمده است .
۶ــ ن م : (است) ندارد .

حاکم هرات و غور و اکثری[از][1] خراسان شدند و مدت یکصد و سی سال آن حکومت، در خاندان ایشان بود ، چنانچه[2] در فصل تاریخ ، ازابتدای ایشان تا انتها مذکور شود انشاءالله وحده‌العزیز .

https://t.me/shenakht_lib

۱ـ ن م : ازخراسان ۲ـ ن م : (چنانچه) ندارد .

ولایت اسفزار

https://t.me/shenakht_lib

شرقی آن بلاد غور است وشمالی اعمال هرات و جنوبی اعمال فراه و سجستان وغربی بیابانی که میان قهستان[1] و شیراز و فراه افتاده است . از هرات تا بدانجا بیست فرسخ باشد واز شیراز تا فراه نیز بیست فرسخ باشد و درآن ولایت آب رود وکاریزهر[2]دو باشدآب رودش ازکوه غور می‌خیزد و آن رود را رود ادرسکن خوانند . ازهمه جنس میوه دارد و قصبه‌ای بزرگ است و آن قصبه‌را برمحلات قسمت کرده‌اند. هرمحله به‌نام یکی‌شهرت دارد بدین‌تفصیل: محلهٔ نصرآباد[3]، محلهٔ نو ،محلهٔ کوسال، محلهٔ کهندژ[4]، محلهٔ یحیی‌آباد.

دیگردیه‌ها ومزارع بسیاردارد . سی‌چهل‌قریه وپنجاه مزرعه ازتوابع

۱ــ قهستان ولایتی طویل و عریض است . دورآن قریب صد فرسخ زیادت باشد . شرقی آن ولایت خواف است و بیابانی که میان خواف و فراه و سیستان افتاده و غربی‌آن بیابانی‌است که میان فارس وکرمان افتاده وشمالی‌آن اعمال نیشابور وسبزوار است وجنوبی اعمال سجستان وبیابان‌کرمان و قهستان مشتمل‌است برچند قصبه وناحیت بزرگ ودرایامی‌که ملحدان مستولی شدند و تختگاه ایشان الموت بود اعیان ایشان ، قهستان مسخر کردند و مدت‌ها در تصرف ایشان بود تاآن زمان‌که پادشاه گیتی‌ستان ، هولاکوخان بن تولی‌خان بن چنگیزخان ، به‌خراسان‌آمد، قلاع ایشان به‌تمامت مسخر گردانید، درتاریخ سنهٔ خمس و خمسین وستمائه . نقل از جغرافیای حافظ ابرو نسخهٔ عکسی‌بنیاد فرهنگ ایران. ۲ــ ن ف:(هر) ندارد ۳ــ ن ف: و ۴ــ ن م: کهندر.

اسفزار است وانواع میوه‌ها باشد ، بـه‌تخصیص انارخوب و درخت بنفش که لسان‌العصافیر بار آن است، در آن ناحیت بسیار است و ازچوب آن طبق و کاسه سازند و به‌اطراف برند و مردمان آنجا عادی و به‌قوت باشند .

ودرقصبه قلعه‌ای دارند ازخاك ودر کوه نیزقلعه‌ای دارند ودر بدرآباد که یکی از قراء سبزوار است قلعه‌ای محکم بود ، به‌وقتی که حضرت صاحب قرانی[1] انارالله برهانه ، به فتح سجستان متوجه شده بـود جمعی در آنجا متمرد شدند . آنرا فتح فرمود . فرمان شد تا خراب کردند .

https://t.me/shenakht_lib

۱ـ دراینجا مراد از حضرت صاحب قرانی تیمور است ، زیرا حافظ ابرو حکمفرمائی تیمور وشاهرخ را درك کرده‌است و تیمور سجستان را به‌خاك برابر کرد و چون اسفزار سرراه سجستان بودآن ولایت نیز آسیب فراوان دید . هرجا حافظ ابرو حضرت سلطنت شعاری می‌گوید مراد ازآن شاهرخ است .

ولایت فوشنج

https://t.me/shenakht_lib

فوشنج شهری قدیم است وبعضی برآنندکـه بناء آن پیش از هرات بوده‌است واز هرات تا بدانجا شش فرسنگ است . آب آن هم از رود هرات است . برغربی هرات است . باغستان بسیار دارد و از همـه نوع میوه باشد ، به‌تخصیص انگور ودرآنجا مویز وکشمش بسیار خشك کنند و درخت عرعر که ناژو خوانند فراوان باشد و قرای مشهور این است که ذکر کرده می‌شود :

قصبهٔ فوشنج جای بزرگی‌است وبازاری دارد[1].

ارد ، بنادیز ، ساباد ، ارسو ؟ ، مسکوان ، آوه[2] ، قورمان ، غنجاباد ، ترکاباد ، استونان ، شکیبان[3] علیاوسفلی ، نوبرگ ، شاده ، حجره ، جنگان ، روج ، روجنك ، دهران ، سبول ، بوی‌برسیس،کاروچه[4] ، فرهه ، گزه ، کرنوا ، مویزك ، زنده جان[5] .

وازعجایب فوشنج نزدیك آن کوهی‌است مشهور، به‌رباط پی وزیادتی مردم برآنجا روند وسنگهاست[6] درآن موضع افتاده، برشکل جانوری خردتر

۱ــ ن م : بار بسیار دارد ۲ــ ن ف : واوه ۳ــ در متون قدیم شکیدبان و شکبدان‌آمده‌آنچه اسفزاری‌گوید : دیگر قریهٔ شکبدان ازمضافات ولایت فوشنج‌است موضعی است وسیع بامنازل رفیع وازآثار خیرات ونشان مبرات ومداخل و موقوفات‌آن بعضی هنوز باقی‌است. رك : روضات اسفزاری ج۱ ص ۱۲۱

۴ــ ن ف :کاردچه ۵ــ در ن ف: مویزك و زنده جان نیامده ۶ــ ن م : سنگهای

و کلانتر است، تا مقدار ده‌سیر[۱] و زیادت نیز باشد و خردتر تا به‌مثقالی[۲] به‌صورت مرغکی که شکل و پرها و سینه نمایان است. دیگر هم در آن کوه گیاهی از سنگ خاره می‌روید و زمستان که برف می‌بارد بالای آن گیاه از حرارت نمی‌نشیند.

بعد از آنکه اهل اسلام خراسان [را] فتح کردند، هر کس به حکومت خراسان می‌آمد دارالاماره مرو بود و آنجا ساکن می‌شد، تا به‌روزگار طاهریان، چنانکه در فصل تاریخ بیان کرده آید، ایشان در فوشنج متوطن[۳] شدند و در آخر ایام دولت به نشابور رفتند[۴].

https://t.me/shenakht_lib

۱ـ سیر هرات است که معادل خورد کابل باشد. ۲ـ ن م : تا به‌مثقال.
۳ـ ن م : متولد ۴ـ سطر اخیر در ن ف نیامده.

ولایت کوسویه[1]

https://t.me/shenakht_lib

برغربی هرات است. بعداز ولایت فوشنج باغستان بسیار دارد و[2] همه میوه باشد به‌تخصیص انگور، و آب آن‌هم از رود هرات رود ازمبداء تا بدانجا از مشرق به‌جانب مغرب می‌رود و از آنجا مایل به طرف شمال می‌شود تا به‌سرخس[3] که پایان آب است. باغات و مردم‌نشین در نفس قصبهٔ کوسویه است، و دیگر مزارع دارد[4] که غله می‌کارند و در آن قصبه آسیاهای[5] باد ساخته‌اند، و درمزارع اکثر آب کاریزاست.

۱ـ کوسویه خطهٔ معموره‌ای است در میان صحرا و مختصر فصیلی ازگل برگردآن کشیده. رك: روضات ج ۱ ص ۱۲۱.

گوهرشادآغا چون گنبد سبز معلای‌هرات درآن ناحیت نیز گنبدی آباد کرده که‌هنوز پابرجاست. دواء بن براق یکی‌ازعشایرچنگیزخان بانودهزار مردجنگی قلعهٔ کوسویه را نتوانست اشغال کند تفصیل این سخن درتاریخ نامهٔ سیفی هروی ذکر وقایع هفتاد ونهم و روضات‌اسفزاری ج۱ ص۱۲۱ تا۳۲ آمده است. ۲ـ ن ف: (واو) ندارد

۳ـ ولایت سرخس در هامونی افتاده، کوه نزدیك ندارد و حصاری محکم دارد ازخاك، وبنای‌آن قدیمی‌است وگویند سرخس‌بن‌کوذر بنای آن نهاده است. آب روان آن در بهار باشد، باقی سال کم بود وباغات زیادت ندارد. غله بسیار دارد. آنجاگندم خوب آید وخربزهٔ بسیارکارند وآب‌آن از رود هرات است و درتابستان بدانجا نمی‌رسدآب خوردن از چاه‌ها باشد ومردم مشهور از آنجا بسیار بوده‌اند و در میان مرو و نیشابور افتاده، نقل ازجغرافیای حافظ ابرو نسخهٔ عکسی بنیاد فرهنگ ایران.

۴ـ ن م: دارند ۵ـ در ن م: آسیاهای.

ولایت شافلان و ازاب

https://t.me/shenakht_lib

شافلان و ازاب و دامن‌کوه و یحیی‌آباد[1] برجانب شرقی و جنوبی هرات است و ازطرف دیگرمتصل به‌غور می‌شود و باغستان بسیار دارد و به‌تخصیص درخت سیب وجوز وازهمه نوع میوه. وهوای آن سردسیراست ومردم‌آن مثل مردم غورند ودر یحیی‌آباد غله بسیارمی‌شود وازقرای مشهورکه مذکورمی‌شود این است : شافلان شش[2] وهفت دیه وسی‌چهل مزرعه دارد . ازاب هفت‌هشت دیه و پنجاه شصت مزرعه دارد . بوران چند دیه وچند مزرعه درتوابع آن است . تخجه چندمزرعه ازتوابع‌آن است . کروچه[3] مزارع بسیار دارد .

۱ــ ن ف: (و) ندارد ۲ــ ن م: دهات شافلان‌را ندارد ۳ــ ن م: کروخه بعدازهرات‌رودکوه‌پایهٔ شافلان ولایتی‌است درغایت وسعت ونهایت فسحت،مداخل بسیار و مرافق بیشمار یکی ازقصبات اوکروخه است شهرچه‌ای برسر سنگی درحد معموری و کمال‌آبادانی ، بازاری به‌جمعیت تمام و دکاکین بسیار و منافع لاکلام معادن آهن و اسرب درآن ولایت است بیشترآهنی‌که درهرات بخرج می‌رود دخل آنجاست و درآن ناحیت نیز میوه‌هـای لطیف از : سیب و زردآلو و ناشپاتی و امرود و شفتالـو بسیار حاصل می‌شود ومزارع خوب ومراتع مرغوب دارد و درآن ولایت نیز چشمهٔ آب‌گرم مشهور به‌چشمهٔ سفیدکوه ،آب‌آن درغایت منفعت‌است. منزلی بس خرم وخوش باهوای روح‌پرور و فضای دلکش ، و از بدایع آثار معمار همت رفیع مقدار حضرت سلطانی ، عمارت دلپذیرکه رشك خورنق و سدیر است درآن سرچشمه اتمام یافته و خلایق بسیار ازنواحی بلاد و دیار بعضی به‌تفرج ریاض و حیاض وبعضی بجهت ازاله علل و امراض بدانجا می‌آیند خاصه درخلال فصل بهارکه به‌حد وفورآن دیار ازسبزه و ریاحین غیرت بساتین بهشت برین می‌گردد . روضات اسفزاری ج ۱ ص ۱۰۴ ــ ۱۰۵ .

https://t.me/shenakht_lib

https://t.me/shenakht_lib

حواشی و تعلیقات

https://t.me/shenakht_lib

حواشی و تعلیقات

https://t.me/shenakht_lib

آمویه : ص ۳

(آمودریا) را قبل ازقرون به‌اسم یونانی‌رود اوکسس می‌نامیدند وبعدازآن عربها آنرا جیحون‌گفتند وازکلمهٔ‌گیحون‌که درتوراة آمده شایدگرفته‌اند و مقارن دورهٔ هجوم مغول آمودریا نامیده شد آمودریا معاونین زیادی داردکه از آن جمله توان رودبدخشان ورودخانهٔ وخش‌را نام برد ، آمودریا ازسه طرفی‌که بدخشان را احاطه‌کرده است دورودخانه یکی طالقان و دیگری قندزکه از طخارستان مـی‌آید به‌آن ملحق می‌شود و بالاخره به‌دریای آرال می‌ریزد . رك :لسترنج ص۴۶۴

بدخشان : ص ۳

ایالتی پرجمعیت وحاصل‌خیزوخرم استدارای نهرهائی است‌که یکی‌ازآن کوکچه است‌که عربها رود ضرغام‌گویند ودرشرق طخارستان واقع است و مرکزآن فیض‌آباد است . بدخشان معدن یاقوت و لعل ولاجورد وسنگ بلوروسنگ پازهران می‌باشد مقدسی‌گویدکه در حوالـی معدن جواهرقلعه‌ای است به نام قلعهٔ زبیده زن هارون‌الرشیدکه به امروی ساخته شده. معدن یاقوت‌که درحوالی شهر یمگان مدفن ناصرخسروعلوی است نزدیك‌معدن نقره است. امیرتیمور درنیمهٔ قرن‌هشتم بدخشان را مورد تاخت‌وتازقرارداد درآن وقت‌کرسی بدخشان شهرکشم بود وپادشاه درآنجا مقام داشت . برای معلومات بیشتر رك: لسترنج و رهنمای بدخشان چاپ‌کابل.

طخارستان : ص ۳

ولایت پهناورطخارستان درخاور بلخ به محاذات ساحل‌آمودریا تا حـدود بدخشان امتداد دارد واز طرف جنوب به‌رشته جبال شمال بامیان و پیچ هیر محدود می‌گردد. رك : قاموس جغرافیای افغانستان ولسترنج .

بامیان : ص ۳

کرسی ولایت بزرگی است که قبل از اسلام در زمان حکمفرمایی آشوکا کوشانیان دارای مدنیت باشکوه وبتخانهٔ بزرگی بوده و برستون‌های آن بتکده تمام پرندگانی که خداوندآفریده است نقش یافته ، معبد بزرگ برسطح کوه قرارداشته کوه منقوریافته ودو بت بزرگ از پائین تا قلهٔ کوه نقش بدیع گرفته که تا امروز این آثارمحیرالعقول نمودار است قسمت خاوری آن غور است .

درظهور اسلام شهرغلغله شکوه دیگر گرفت در وقت سلاطین غوری ولایت درغایت‌خرمی بود درزمان حکومت فرزندان سام مسجدجامع بزرگ داشته ودرشهر چهار دروازه نصب بوده و فخررازی نیزدرآنجا سفر کرده است .

معادن زیبق و چشمه گوگرد نیزداشته است . بهواسطه کشتن نوادهٔ خود موتوکن پسرچغتای چنگیز خشم عظیم گرفت شهررا خراب وهمه ساکنین آنرا بکشت وبامیان را موبلق نام گذاشت حال درحال آبادی است وکرسی یك ولایت به‌نام بامیان است بهواسطه موقعیت تاریخی مسافرین زیادی را جلب می‌کند و از نقاط جالب بامیان این‌جاها را باید نام‌برد: بند امیر- شهرغلغله- شهرضحاك - شهرسرخشك- اژدهای سرخ - در دره‌های فولادی -ککرك - سوماره - آهنگران -کالو.

راجع به‌بامیان‌درافغانستان کشفیات وحفریات زیادی شده وکتابها نگارش یافته برای‌معلومات بیشترك: رهنمای بامیان ازکهزاد وکتاب بامیان ترجمهٔ کهزاد وتاریخ لسترنج .

غور : ص۳

درسمت خاوروجنوب غرجستان ناحیهٔ کوهستانی غورقراردارد و ازهرات تا بامیان وحدودکابل وغزنه امتداد داشت . رودهای بزرگ افغانستان مثل هیررود وهیرمند ورود خاش ورود فراه ازکوه‌های برفگیرغور سرچشمه می‌گیرد . در قرن چهارم درغورکفارزندگی‌می‌کردند ودر دوره های اسلامی برخی مذاهب مثل کرامیه درآنجا رواج داشت ، غورچشمه‌ها ونهرهای زیادی دارد .

مقارن حکومت غزنویان غورامرائی پرورش‌داد وحکومت مستقلی تشکیل دادند وتا سال۵۸۸ه.ق قسمت عمدهٔ شمال هندوستان‌را تحت تسخیردرآوردند، و در سال ۶۱۲ حکومت‌خوارزمشاهیان بساط ایشان را برچید ، چنگیزدر۶۱۹فیروزکوه را به‌زحمت به‌تصرف‌آورد همین‌طورقلعهٔ خیسار وکالیون را به‌زحمت تمام‌تری‌مسخر کرد وغلامان‌آل‌شنسب (ملوك‌غور) تا مدت مدیدی به‌دهلی حکمرانی‌کردند . برای معلومات بیشتر رك : طبقات ناصری وحبیب‌السیرولسترنج ص۴۴۲ .

https://t.me/shahrakht_lib

هیرمند : ص۳

سرچشمهٔ این‌رودخانهٔ‌بزرگ‌درکوهستان بین‌غزنه وبامیان‌است، امروزهیرمند را هلمند تلفظ‌کنند، هیرمند به‌سمت‌جنوب‌باختری سیرمی‌کند به‌درهٔ پهناوری‌معروف به‌زمین داورسرازیرمی‌گردد وبه‌شهربست می‌رسد وبست اولین شهرسیستان است در آنجا رودخانهٔ قندهارکه بلاد رخج را سیراب می‌سازد از طرف چپ به‌آن ملحق می‌گردد رود هلمند نیم دائره می‌شود مسیر رودخانه ابتدا به‌جنوب وبعد به‌مغرب و بعد به شمال تغییرسمت می‌دهد تا به‌زرنج می‌رسد و ازآنجا دوباره به‌سمت باختری می‌پیچد درروددخانهٔ هیرمند به‌فاصلهٔ یك منزل یعنی‌سی‌میل اززرنج چندین سد برای جداکردن‌آب از رودخانه وآبیاری‌کشت‌زارها ساخته شده و بالاخره به‌دریاچهٔ زره می‌ریزد . نقل از لسترنج ص۲۶۳

https://t.me/shenakht_lib

خوارزم : ص۳

در قرون وسطی دو کرسی داشته یکی شهرکاث ، این شهر در روزگار خوارزمشاهیان مدنیت باشکوهی‌داشت ، مسجد جامع وقصرپادشاه و بازارشهر به‌قدر یك میل دوطرف دریای «جردور» قرارداشت طغیان‌آب جیحون این شهررا یکسره ویران‌کرد وشهرچند میل دورتر آباد گردید وآنرا گرگانج می‌گفتند واعراب آنرا جرجانیه می‌گفتند و بعداً به‌اورگنج موسوم گردید . جرجانیه به‌فاصله یك تیررس درمغرب شهربزرگ واقع بودکناردروازهٔ حاجیان به‌امرمأمون خلیفهٔ عباسی قصری وهم به‌دستورعلی پسرمأمون قصردیگری ساختند و قصرمأمون دری داشته‌که درتمام خراسان نظیرآن نبوده است . روبه‌روی در قصر، میدانی بزرگ بوده‌که چهارپایان خرید وفروش می‌شده وهمین جرجانیه متدرجاً به شهرخوارزم معروف شد خربزهٔ خوارزم شهرت جهانی دارد و درقرن هشت ونه آهنگران و نجاران زبردستی ظهور نمودند ودرهنرکاسه‌سازی وعاج‌وآبنوس هنرمندان‌آنجا طوفان‌کردند، درقلاب‌دوزی نیززنان خوارزم دستی داشتند .

این شهر یکبار به‌دست چنگیزوباردیگر به‌دست امیرتیمور به‌خاك یکسان شد وبعدازآن شهرخیوه جای‌آنراگرفت . رك : لسترنج ص۴۷۷

ایالت جرجان(گرگان): ص۳

درجنوب خاوری دریای‌خزرواقع شده ومشتمل است برجلگه‌های پهناور ودره‌هائی‌که ازدو رود جرجان واتراك سیراب می‌گردد. جرجان ازتوابع‌مازندران است ایـن ایالت نیز در فتنهٔ مغول و بار دیگر به اثرلشکرکشیهای تیمور یکسره ویران شد .

جرجان دارای‌آب فراوان است ودرکوه‌های‌آن نخل می‌روید و نارنج و

انگور بسیار دارد رود جرجان به دریای خزرمی‌ریزد ، طول رود جـرجان پنجاه فرسنگ باشد . شهردردوطرف رود جرجان قراردارد وباغهای پرمیوه دارد وغالب میوه‌ها درگرگان یافت شود . درقدیم نه دروازه داشته است وگرمای شدید دارد . رك : لسترنج ص۴۰۲-۴۰۳

دریای‌خزر : ص۳

دریای خزرمحدود است ازمشرق به قسمتی ازدیلم وطبرستان وگرگان و بخشی ازبیابان واقع درمیان‌گرگان وخوارزم وازمغرب به‌اران وحدود سریر وبلاد خزر و بخشی از بیابان غزان وازشمال به‌بیابان غزان درناحیهٔ سیاه‌کویه وازجنوب به‌گیلان ودیلم وسرزمین‌هائی‌که نزدیك‌آن است ، دریای خزربه‌هیچ یك ازدریاهای روی زمین‌چسبیده نیست جزاینکه رودخانهٔ روس معروف به‌اتل‌بدان می‌ریزد ، خزر دریای شور است جزر ومد ندارد قعرآن برعکس دریای قلزم تاریك‌است ته‌آن گل سیاه و بدبوئی است ازدریای‌خزرجزماهی به‌دست نیاید درمیان‌آن‌کشتیها درحرکت است و ایـن دریـا میان اران ،گیلان و طبرستان وگرگان واقـع است . نقل از صورةالارض ابن‌حوقل ص۱۲۹ چاپ بنیاد فرهنك ایران .

ومس : ص۳

دردامنهٔ جبال البرزواقع است این سرزمین‌کم پهنا در باریکی‌کـه میان کوه‌های البرزدرشمال وکویرلوت درجنوب محصوراست تشکیل‌گردیده است .

قومس شاهراه بزرگ خراسان شناخته شده ؛ کرسی ایالت قومس دامغان بود درآغاز آبادانی‌کم داشت و پارچه های خوبی می‌بافتند دارای دژمشهوری بوده ودودروازه داشته به‌نام دروازهٔ ری ودروازهٔ خراسان وهمین‌طور دوبازارداشته به‌نام دروازهٔ بالا و پائین ودردامغان دربرخی قلعه‌ها اسمعلیه جا داشتندکه قابل اعجاب بوده است امرود دامغان وپستهٔ‌آن شهرت دارد . بسطام نیز از ایالت قومس بشمار می‌رود مسجد پاکیزه‌ای داشته است و در چهار فرسخی بسطام خرقان وجـود دارد واز این دوشهرعارفان بزرگی برخاسته‌اند . نقل ازلسترنج ص۳۸۹-۳۹۰

ری : ص ۳

درمشرق پس‌از بغداد شهری‌آبادتراز ری نیست ونیشابورهم‌پهناور ووسیع است ولی درآبادی وداشتن بناهای بسیار وتوانگری مردمان و فراخی به پایهٔ ری نمی‌رسد وسعت ری یك فرسخ‌ونیم در یك فرسخ‌ونیم است و بناهای آن اغلب ازگل وگاهی ازگچ وسنك است . نقل ازصورةالارض ابن‌حوقل‌ص۸۵ چاپ بنیادفرهنك.

سلطنت سامانیان : ص ۳

سامان ازنجبای بلخ بود به خدمت اسدبن‌عبدالله حکمران خراسان رسید

ازدین زردشتی منصرف شد وبه‌دین اسلام گروید پسرش درخدمت حکمران خراسان می‌بودچهارپسرداشته همه منظورنظرمأمون خلیفه قرارگرفتند نوح درسمرقند احمد درفرغانه یحیی‌درچاچ والیاس درهرات حکومت می‌کرد .

ازمیان این برادران احمد برتری وسروری داشت، پسردوم احمد اسمعیل خراسان‌را ازدست‌صفاریان به‌سال ۲۹۰ گرفت . تقریباً یك قرن‌واندی درماوراءالنهر وخـراسان حکمرانی می‌کردند در دورهٔ ایشان علم و ادب دری پایه‌گذاری شد . نقل ازطبقات السلاطین لین پول ص۱۱۹ .

ایالت سند : ص۳

ایالت‌سند که همان سندیانای‌قدیم‌باشدشامل سرزمین‌خرم حاصل‌خیزی است که میان‌رود جیحون وسیحون واقع گردیده ازآبهای رود زرافشان یعنی‌رود سندکه شهرهای سمرقند و بخارا درساحل آن واقع‌اند وهمچنین ازرودی‌که ازکنار دوشهر کش ونخشب می‌گذرد مشروب می‌گردد .

بزرگترین شهرهای سند سمرقند و بخارا بود کـه اولی مرکزسیاست و دومی مرکزشریعت (دین) بوده است بخارا را نموجکث می‌گفتند حوالی بخارا را باغها وآبادیها فراگرفته وکوهی درنزدیك خود ندارد ودر قرن چهارهجری دور آن باروئی‌که دوازده فرسخ طول داشت‌کشیده شده‌بود . بیرون باروی شهرقهندزی بوده‌که به‌اندازهٔ شهرکوچکی‌که والی‌شهروخزانه وزندان درآنجا بوده است .

بخارا درویی داشته‌که به‌نام درب نوبهار و دربسمرقند و درب رامیشنه یاد می‌شده است ده جادهٔ اصلی از میان این حومه‌ها می‌گذشت مسجد جامع نزدیك ارك بود .

بخارا دروقت حکمرانی سامانیان به اوج اعتلای خود رسیده بود و امـا فتنهٔ مغول‌آنرا به‌خاك برابرکرد وبازدرقرن هشتم تیمورکه درسمرقند مرکزگرفته بود ازفیض‌مدنیت بخارا نیزنصیبی‌وافرگرفت. نقل ازجغرافیای تاریخی‌سرزمین‌های خلافت شرقی . لسترنج ۴۹۱-۴۹۲

کلمهٔ سند صورت فارسی قدیم ازکلمه هند است اعراب سندرا بطورکلی برایالت بزرگی اطلاق می‌کردندکه درخاورمکران واقع شده وامروزقسمتی ازآنرا بلوچستان‌گویند وقسمت‌دیگرجزء سندکنونی است . نقل ازحاشیهٔص۳۵۵ لسترنج.

غزنه : ص۴

غزنه در اواخرقرن‌چهارم شهرت وشکوه بسزائی داشت سلطان محمود در مشرق برهند ودرمغرب به‌بغداد حکومت می‌کرد وثروت زیادی درغزنین جمع شده بود وبندرهند شناخته شده بود ، غزنی دهکده‌های زیادی داشته ومشاهیر بزرگی را

پرورانده‌است یك قرن‌ونیم‌غزنه شکوه‌خودرا حفظ‌کرد . متأسفانه سلطان علاءالدین غوری غزنه را به‌انتقام برادرخود درداد. زابل نیز از حومه‌های غزنی‌است. اخیراً درغزنین حفریات‌زیاد شده وآثاربودیزم وآثار اسلامی ازپاره‌ای‌کشفیات‌آن نمودار است‌که ازشکوه دیروزآن‌آینه‌داری می‌کند . رك: غالب جغرافیای تاریخی .

سجستان : ص۴

حمدالله مستوفی‌عقیده داردکه سجستانرا گرشاسب ساخته ونام‌آنرا زرنگ نام نهادعربان زرنج‌خواندند وبعداً تجدید یافت وسگان یاد شد وبعد سگستان‌گفتند و عرب‌آنرا سجستان خواند وحـال سیستان یاد می‌شود . سجستان شهری بوده در اطراف دریاچه زره وحصهٔ خـاوری‌آن ، سجستان را نیمروز نیزمی‌گفتند سیستان و زابلستان به‌واسطه‌آن بیشترشهرت داشت‌که جای پیدایش پدررستم (زال) بوده است درزمان خلفای‌عباسی وپادشاهان صفاری سیستان اشتهارزیادی یافت. سیستان‌سرزمین خرم وپرازخوردنی بوده است انگوروخرمای خوب داشته. شهرزرنگ دارای قلعه بزرك و پنج دروازه بوده مسجد جامع شهردرنزدیك دروازهٔ جنوب باختری سرراه فارس واقع‌بوده. ساختمان‌های شهر از خشت و طاقدار ساخته شده بود . در نزدیك مسجد بازاری عمرولیث صفاری اعمار نموده بودکه اجاره بهای‌آن روز هزار درهم بوده‌که عمرولیث‌آنرا وقف مکهٔ مبارکه ساخته‌بوده است. زرنگ چند قرن‌درکمال آبادی ومعموری بود . درسال ۶۱۹ لشکرکشیهای مغول خیلی‌بدان آسیب نرسانده اما به قرن هشت تیمور آنرا بخاك یکسان‌کرد . رك : لسترنج ص۳۶۱-۳۶۲

https://t.me/chenakht_lib

کرمان : ص ۴

کرمان قسمت عمدهٔ آن گرمسیر است یك برچهار حصهٔ آن کوهستانیست ومحصول سردسیر درآنجا بعمل آید وآبادیهای آن باهم متصل نبوده چهل و پنج مسجد کوچك وبزرگ داشته، در دورهٔ سلاجقه خیلی آباد بوده جنگهای امیرتیمور برخرابی آن افزود وکرسی سیرجان که‌از ناحیهٔ کرمان بوده دروقت سلاطین آل مظفر ترقی کرده بوده وآل‌مظفر مقر سلطنت خودرا شیراز قرارداده بودند. برای معلومات بیشتر رك : لسترنج ص۴۲۰-۴۲۵

ایالت فارس : ص۴

ایالت فارس جایگاه پادشاهان‌هخامنشی بوده ویونانیان آنرا به‌نام پرسیس می‌شناختند یکی ازکرسی های آن اصطخر است که آثار بزرگی درآنجا فعلا از روزگار باستان نموداراست کرسی دیگر آن شیراز بوده است شیراز را پسرعم حجاج‌بن یوسف درسال ۹۴ هجری که والی آنجا بوده است بنیان گذاشت درنیمه دوم و سوم دورهٔ صفاریان شیراز شکوهی داشت و مساجدی آباد گردید در وقت

عضدالدوله دیلمی قصری نیز در آن‌جا بناکردند باروی شهر را صمصام‌الدوله ساخته است محمودشاه انجو آنرا مرمت کرد ، رکن‌الدوله حسن‌بن‌بویه دیلمی کاریزی آباد کرد که به‌نام رکن‌آباد یاد می‌شود در وقت آل‌مظفر که امیرتیمور درشیراز آمد شیراز ازآسیب مصون ماند. برای معلومات بیشتر به‌اقلیم‌پارسی وفارسنامهٔ ابن‌بلخی وسرزمین‌های خلافت شرقی رجوع کنید .

سام : ص۴

سام پسر نوح‌را پنج پسر بود که یکی ازآنها عالم بود که‌از زمین‌بابل بهر طرف پراکنده شدند و نامشان اسم مکان گردید . چون این‌گروه از بابل بیرون شدند دلهای فرزندان دیگر نوح نیز برای خروج ازآن شهر تپیدن گرفت، پس خراسان پسر عالم پسر سام برفت ودرخراسان متوطن شد وهیطل پسر عالم‌پسر سام بافرزندانش درماوراءالنهر که موسوم به‌سرزمین هیاطله است فرود آمدند نقل از اخبارالطوال چاپ بنیاد فرهنگ ص۳

https://t.me/shamakht_lib

بابل : ص۴

جلگه پهنای بین‌النهرین که دربین فرات ودجله قرار دارد دوقسمت‌بود حصهٔ شمال، سرزمین قدیم آشور شناخته شده بود وقسمت جنوبی که‌بابل قدیم باشد سرزمین حاصل‌خیزیست که خاك رسوبی پربرکتی دارد واین قسمت‌را عراقمی‌نامند یعنی صخره های کنار دریا وقدیم‌ترین شهر مشرق‌زمین ظاهراً بابل بوده که نوح وفرزندانش ازآنجا برخاستند. برای معلومات‌بیشتر رك: لسترنج ص۲۶

مولانا پوربهای‌جامی: ص۵

مولانا تاج‌الدین پوربهای جامی ازسخنوران نامی خراسانست که درقرن هفتم درهرات زندگی می‌کرد وپدرانش از قضات‌خطهٔ جام بوده‌اند پوربهای جامی شاگرد رکن‌الدین قبائی بوده ودرمطایبه دستی داشته‌است باهمام تبریزی وسعدی و قطب‌الدین شیرازی معاصر بوده است نخست مداح خواجه وجیه‌الدین زنگی وبعد مداح طاهر فریومدی و سپس منظور خواجه شمس‌الدین محمد صاحب دیوان‌گردید این رباعی را به‌معشوقی سروده‌که دندانش افتاده ویاخودکشیده است چه‌خوب‌مطلب را رسانده است .

گرشدگهری ز درج نوشینت‌کم — در حسن نگشت هیچ تمکینت کم
صد ماه ز اطراف رخت می‌تابد — گوباش ستاره‌ای ز پروینت‌کم

رك: هفت اقلیم امین‌احمد رازی ج۲ ص ۱۷۹ و تذکره دولتشاه ص۱۸۱

اسفزاری در بحث اسفزار گوید : چنانکه پوربهای جامی در باب آب و هوای آنجا تضمین کرده است .

هوای خطهٔ شیراز و آب‌رود ادرسکن غنیمت‌دان که‌درجنت‌مگر یابی‌چنین‌جارا

مملکت چین : ص ۹

مملکت چین ؛ شرقی وشمالی آن دریای محیط است و جنوبی‌آن اسلام هندوستان وغربی دریای محیط است. رك: مسالك وممالك اصطخری ص ۷ . مملکت روم شرقی این مملکت دیار اسلام است و غربی و جنوبی آن دریای محیط و شمال آن حدود اعمال چین . رك : مسالك و ممالك اصطخری ص ۷ به‌کوشش ایرج افشار راجع به روم به‌لسترنج‌که بحث مستوفائی دارد رجوع شود . وجه تسمیه شام را از سام بن نوح دانند شام محدود است به فرات و بحرالروم حلب و حماه ، و حمص و دمشق از شهرهای بزرگ‌آن‌است. رك : معجم‌البلدان ج ۵ ص ۲۱۸-۲۱۹ شام رباطات فاضله دارد تربت اسحق و مولدشیث و مقتل جالوت و مقبرهٔ ایوب درآنجاباشد احسن‌التقاسیم ص ۱۵۲ غربی دیار شام دیار روم است وشرقی‌آن بادیه از ایله تا فرات وازفرات تا حد روم و شمال شام بلاد روم است و جنوبی حد مصر و تیه بنی‌اسرائیل ویا حد با مصر دارد . رك : مسالك و ممالك اصطخری ص ۵۹.

خواجه جلال‌الدین ابوالقاسم جامی : ص۱۰

خواجه جلال‌الدین ابوالقاسم جامی ، اعتبار و اختیار آن جناب در آن ولایت از اماثل و اقران درگذشت اما بواسطهٔ سعت مشرب‌گاهی باشاهزادگان عالی مکان مصاحبت می‌فرمود و به‌خلاف طریقهٔ آباء و اجداد به تجرع شراب ناب قیام می‌نمود و در صف جود و سخاوت و سلوك طریق بذل و مروت عدیل و نظیر نداشت و مادام‌الحیات آنچه از هرجهت حاصل می‌کرد صرف آینده و رونده نموده تخم محبت و اخلاص در زمین دل همگنان می‌کاشت و درشهور سنه عشرین وتسعمائه علم عزیمت به‌صوب سفرآخرت برافراشت. نقل از رجال حبیب‌السیر ص۱۷۹.

استاد قوام‌الدین معمار شیرازی : ص ۱۰

استاد قوام‌الدین معمار شیرازی قدوهٔ مهندسان زمان و مرجع معماران دوران بود و از جملهٔ آثارآن استاد نادره‌کار در دارالسلطنه هرات عمارات عالیات مهد علیاگوهرشادآغاست، حکایتی مشهور است و برالسنه و افواه مذکورکه نوبتی حضرت خاقان سعید به‌سبب عمارت از استاد قوام الدین رنجیده مدت یك سال او را رخصت درآمدن به بارگاه عالم پناه ارزانی نداشت و چون استاد برعلم نجوم نیز ماهر بود تقویمی استخراج‌کرد، بعد از آن‌که اجازت ملازمت یافت‌آنرا پیش برد حضرت خاقان سعید تبسم فرمود این بیت بروی خواند .

تو کار زمین را نکو ساختی که باآسمان نیز پرداختی

انهدام بناء حیات استاد قوام‌الدین معمار درغرهٔ شعبان سنهٔ اثنی واربعین

https://t.me/shenakht_lib

و ثمانمائه اتفاق افتاد نقل از رجال حبیب‌السیر ص ۱۰۷ .

زوزن : ص ۱۲

زوزن قصبه‌ایست در بین هـرات و نیشابـور و ظاهراً از اعمال نیشابور شناخته می‌شود و بزرگان زیادی داشته است . رك : معجم البلدان یاقوت ج ۴ ص ۴۱۶ زوزنی عبـدالله بن محمدبن یوسف زوزنی یکی از ادبا و شعرا و ظرفاء قرن پنجم‌خراسان است از زمرهٔ نوادر روزگار خود به‌حساب می‌رود صورت مضحك و قدکوتاه داشته مردی حاضرجواب و سریع‌الذهن بوده است . رك : الاعلام زرکلی ج ۴ ص ۲۶۶ :

اصفهان : ص ۱۵

اصفهان : در زاویهٔ جنوب خاوری ایـالت جبال به فاصلهٔ کمی از حاشیه کویر لوت شهر اصفهان قرار دارد زاینده رود این شهررا حاصلخیز ساخته است.

ابن رسته عقیده داردکه طول‌آن نیم فرسنگ و وسعت‌آن دو هزار جریب بوده چهـار دروازه دارد اول دروازه خور و آنرا دروازهٔ زرین رود هم می‌گویند کـه اسم قدیمی رودخانه است دوم دروازهٔ اسفنج سوم دروازهٔ طیـره چهارم دروازهٔ یهودیه. اصفهان پارچه‌های ابریشمی نفیس و زعفران صادر می‌کرده‌است و نام قدیم آن یهودیه بوده است ناصرخسرو درسال ۴۴۴ اصفهان را آباد دیده و اندران وقت درمیان شهر مسجد آدینهٔ نیکو بوده و دارای بازارها و کاروانسراهای نظیفی بوده و هربازاری دربندی داشته است اصفهان در روزگار سلاجقه نیز رونقی بسزا داشت حملهٔ مغول در اصفهان زیبا نیز آسیب رساند و حملهٔ امیرتیمور نیز ضربهٔ دیگری بودکه برپیکرش خورد.

اصفهان در وقت شـاه عباس اول پای‌تخت ایران بود و در این روزگار ترقی شایانی‌کرده بود ، مساجد بزرگی ساخته شده بود که آثار هنری آن هنوز نمودار است شاه‌عباس محلات زیادی بناکرد . برای مطالعه بیشتر رك: لسترنج ص ۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲ .

خراسان : ص۳

ازنگاه ابن حوقل : خراسان شامـل ولایات (کوره‌ها) بزرك و اعمال پهناور است ، خراسان نام اقلیم است وحدودآن ازمشرق نواحی سیستان وسرزمین هند ، بنا برآنچه من قسمت پشت غورتاهند را به سیستان منضم کـرده‌ام و نیزدیار خلج راکه درمرزکابل است و وخان واقع درپشت ختل و جزآن را ازنواحی هند ، برشمرده‌ام وازمغرب، بیابان غز ونواحی‌گرگان وازشمال ، سرزمین ماوراءالنهر و اندکی از سرزمین ترك واقـع بر پشت ختل و ازجنوب ، بیابان فارس وکومش

https://t.me/shonakht_lib

تا نواحی جبال دیلم باگرگان و طبرستان وری و منضمات آن است . همهٔ اینها را یك اقلیم نهاده‌ام وختل را به ماوراءالنهر پیوسته‌ام زیرا میان رودهای وخشاب و خرباب (جریاب) قراردارد . خوارزم را نیزجزو ماوراءالنهر نهاده‌ام ، زیـرا بزرگترین شهرآن پشت رودخانه وبه بخارا نزدیك تر ازشهرهای خراسان است . ودرطرف مشرق خراسان میان بیابان فارس و هرات و غور تا غزنه زنخی (جانبی) است و همچنین زنخ دیگری در مغرب آن است در مرزکومش ، تا نواحی فراوه و فاصله میان دوزنخ از تربیع (چهارديواری) جوانب دیگرخراسان کوتاه‌تر است و نیز حـدود گرگان و دریای خـزر تا خوارزم کمان‌وار است . رك : صورةالارض ابن‌حوقل . چاپ بنیاد فرهنگ‌ایران ص ۱۶۱ .

حـدود خـراسان را غالب جغرافی نویسان از ابن حوقل گرفته‌اند مثلاً اصطخری در مسالك و یاقوت در معجم‌البلدان و تقویم‌البلدان و غیره امـا صاحب احسن‌التقاسیم ، کابل وغزنین را ازشهرهای خراسان می‌داند[1] ویاقوت ماوراءالنهر را نیز ازمربوطات خراسان دانسته است[2] .

https://t.me/shanakht_lib

و حافظ ابرو در این زمینه گوید بعضی برآنندکه غزنی و کابل ازحومهٔ خراسان باشد . واما خودش نیاورده است .

کابل : ص ۳

اسم دریای کابل درسرود ریك‌ویدکو بهاآمده است . بطلیموس آن را به‌نام «کارور» ویا «کابورا» یادکرده است. قبایلی‌که‌دردامنهٔ جنوب هندوکش می‌زیسته‌اند « بولوتی‌ها »که احتمال می‌رود «کابولی‌تی‌ها » باشندگان کابل باشد نام داشته‌اند کوفن وکوفس‌هم نامهایی است‌که مورخین ، به‌رودخانهٔ کابل‌گذاشته‌اند . بنداهش به نام کاپل ذکر کرده زایرچینی، موقعیت کابل را درمیان دوکوه می‌نگارد داریوش و اسکندرنیز ازکابل عبورکرده‌اند وکابل تحت ادارهٔ سلوکوس سرداریونانی قرار داشت . کابل در زمان آشوکا ترقی شایانی داشت در دورهٔ سلطنت کوشانیان موقعیت خاصی داشت و بغتالیان نیزحکومت کردند ودردورهٔ دوم سلسلهٔ کوشانیان حکومت کردندکه به نام کابل شاهان یاد می‌شدند. در هنگام خلافت حضرت عثمان رض سپاه اعراب به قیادت عبدالرحمن بن‌سموره قریشی کابل را گرفت . عبدالرحمن تمیم و جبیررض را برای تعلیم فرائض وسنن درکابل گذاشت وعودت نمود .

دیوارهای کابل برفرازکوه آسه‌مائی وشیردروازه‌که شهرکابل را شمالاً و جنوباً احاطه‌کرده است تعمیرگردیده است . اعمار این دیوارها غالباً در قرن اول

---

۱ ــ رك : احسن‌التقاسیم ص ۲۹۷ ۲ ــ رك : معجم‌البلدان ج ۳ــ ص۴۰۸ .

اسلام به سال ۸۱ هجری ازطرف یکی از کابل شاهان سلاله کوشانی « رتبیل» یا زنبورك درمقابل فتوحات اعراب بنا گردیده بود . چهار برج مستحکم داشته ودر گوشه‌های آن‌دروازه‌های قوی‌ومستحکمی نصب گردیده بود . درقلهٔ کوه شیر دروازه وکوه آسه‌مائی قلعه مستحکم جنگی بنا یافته بود که حال خراب شده است .

بالای حصار کابل قلعهٔ‌مستحکم جنگی است که درجنوب شهر کابل برسطح مرتفعی واقع است‌وازحملهٔ چنگیزمصون مانده‌است وازشهزادگان کورگانی تنی‌چند درقلعهٔ بالاحصارزندگی‌می کرده‌اند. بابر نیزدربالاحصارعمارتی بناکرد ، همین‌طور جلال‌الدین اکبر نیزترمیماتی کرده است و جهانگیر تزئینات زیادی برآن افزود و شهر کابل از حـوزهٔ جنوبی بالاحصار به‌حوزهٔ شمالی‌آن شهر کابـل امروزه به‌وقت علیمردان‌خان حاکم کابل انتقال پیداکرد . همین‌طوردردورهٔ سدوزائیان نیز ایـن حصارترمیم شد والحاقاتی برآن افزوده شد که یکی ازبناهای ارزندهٔ کابل به‌حساب می‌رود ـ چهاردهی و پغمان ، ده سبز، شیوکی ازدهات زیبای‌کابل است . محلات کابل به‌نام نواحی و(ناحیه) یاد می‌شود چون شهر کابل دربین وادی وسیعی قرار دارد نواحی‌آن نیززیاد است . مسجد شاه دوشمشیره درصدر اسلام بنا یافت .

دریای‌کابل ازدره اونی پغمان سرچشمه می‌گیرد ورودخانه های دیگری ازجمله‌دریای وپنجشیر برآن می‌ریزد وبه‌طرف‌شرق جریان دارد . چشمه‌سارانی در داخل خود نیزدارد ودریای‌کابل دریای فیاضی است که درهرقسمت‌آن برای‌آبیاری بندکشیده شده است . برای معلومات بیشترك : قاموس جغرافیای افغانستان .

بلخ : ص ۴

بلخ از شهرهای قدیمی است‌گویند درخراسان هیچ شهرقدیمی تر از بلخ نیست وتوابع‌آنچه درکتب نبشته‌اند :

تخارستان ، سمنگان، بغلان، سرای‌ارهنگ، طالقان، اندخود، شبورغان، فاریاب، جوزگانان ، بامیان، غزنه ، پنجهیر ،کابل ، فروان تاکنارسند ازحساب بلخ شمرده‌اند ، وازطرف هرات ، لنگر، ججکتو تا مرغاب ازتوابع بلخ دارند ، ودرکوهستان بلخ درخت فستق خودروی بود ، همچنانکه در بادغیس ، امـا پستهٔ بادغیس پرمغزتربود . غرجستان‌را بعضی تابع بلخ دارند وبعضی تابع هرات‌گویند. منوچهردربلخ خانه بنا کرده بودکه‌آنرا نوبهار می‌خواندند، و اعظم بتخانه‌ها بود وآنرا تعظیم بسیارکردندی، وبنیادآن‌خانه صددرصد نهاده‌بود، وارتفاعش ازصدگز زیاده‌بوده‌است وتمام‌آن‌خانه‌را درحریرودیبا گرفته‌بود وشدهای جواهر نفیس‌آویخته، و ایل فرس و ترك هر دو قبیله او را معظم داشتندی ، و بـدانجا حج‌کردندی ، و هدایا ونذور بدانجا آوردندی ، وفردوسی در این دوبیت اشارت به‌آن‌کرده است .

https://t.me/shenakht_lib

به بلخ گزین شد بدان نوبهار که یزدان پرستان درآن روزگار
مران جای را داشتندی چنان که مرکعبه را این زمان تازیان

و بلخ تختگاه لهراسب بوده است ولهراسب ولیعهدکیخسروبود . بعدازاو به پادشاهی نشست واول کسی که لشکررا اجری داد ، اوبود . ودر بلخ تختی‌ساخت اززرسرخ واورا به‌جواهرویاقوت مرصع گردانید واورا ملوك هند وروم مطیع شدند ومنقادگشتند . ازدیارهند مردم بسیارآورد ، تا در بلخ‌که دارالملك اوبود حصاری کردند وبارهٔ نوی نهادندوآنرا حصارهندوان نام‌کردند ، وبزرگترین مدن‌خراسان بلخ راگویند به‌آب وزمین ، ودرزمان خوارزمشاهیان خوارزم چنان غلبه شده بود که زراعت خوارزم به غلهٔ ایشان وفا نمی‌کرد ، از بلخ به‌کشتی غلهٔ بسیار بدانجا نقل می‌کردند . زراعت بسیاردارد وشهر بلخ درهامونی افتاده است تا به‌کوه چهار فرسنگ‌باشد. رودی بزرگ بمیان شهرمی گذردکه‌آنرا رود هاس‌خوانند، وبرچهار دروازهٔ شهر ازهرطرفی‌که بیرون‌روند باغ‌وبوستان دارد وابوالفضل بیهقی درتاریخ سلطان محمودآورده است‌که سلطان محمود در بلخ باغ بزرگ به‌تکلف بساخت . چنانکه دور آن باغ یك فرسنگ بود وانواع درختها درآنجا بود رسیده چنانکه نارنج وترنج درآنجا بارآورده، عمارت خوب فرمود ونیشکر فراوان شد وعمارت آن اولی بلخ را به‌تکلیف می‌فرمودند و سلطان درآن باغ رفتی و به شراب‌خوردن مشغول شدی ، اما پیوسته زودآن مجلس برشکستی و بیرون‌آمدندی .

ابونصرمشکان می‌گوید: روزی سلطان سرخوش‌است وسؤال‌می‌کندکه سبب چیست‌که دراین باغ به‌این تکلف صحبت ما درنمی‌گیرد و نشاط نمی‌آرد ؟ ابونصر می‌گویدکه عرضه داشتم‌که سبب‌آن مرا بخاطر آمد اما می‌ترسم‌که بگویم . سلطان گفت بگوی. گفتم، به‌آن سبب‌که جمله اهل بلخ ازمؤنت وبیگار این باغ غمگین‌اند و هرسال مبالغی تخصیص می‌کنند از برای غم خوردن این باغ ، بدان سبب نشاطی به‌خاطر سلطان نمی‌رسد . سلطان را این سخن سخت‌آمد و باابونصر بد شد و چند روز سخن‌نکرد. ناگاه درگذری می‌گذشت جمعی داد خواسته تظلم نمودند . هم از رهگذر عمارت باغ سلطان فرمودکه شمارا ابونصر انگیخته باشد . ابونصرگفت من شنیدم‌که سلطان این سخن‌گفت و من از قضیهٔ تظلم ایشان خبر نداشتم اما مجال جواب‌گفتن نبود . بعدازآن رئیس بلخ را طلبید و فرمود درفلان تاریخ‌که لشکر جهانیان به‌بلخ‌آمد وما در ملتان بودیم ازآنجا تاختن‌کردیم وایشان را براندیم چه مقدار اهل بلخ را رسیده باشد ؟ رئیس‌گفت نقصان‌آنرا حد واندازه نیست ، شهری بیگار خراب‌کردند و مدتهای مدید باید تا بدان حال رسید . پس سلطان‌گفت ما همچنین زحمت‌ها از اهل شهر دفع می‌کنیم ایشان از مؤنت یك باغ من به تنگ

می‌آیند . رئیس عذرخواهی نمود و گفت‌آن شهر مارا ندیده‌است، واین تظلم بی‌علم صلحا و اعیان بوده‌است . بعدازآن از این حدیث چهارماه بگذشت و سلطان محمود به‌جانب غزنی می‌رفت ، در راه ابونصررا بخواند وگفت حکمی بنویس‌که اهل بلخ را ازمؤنت‌آن باغ معاف دارند، وازمال جهودان عمارت‌کنند. چون نشان نوشته‌شد، گفت به‌سرهنگی بده‌که برود از ایشان بسیار توقع‌کند . به‌نوکرخود ده تا برود و پانصد درهم زیادت نگیرد .

علی‌بن‌موسی ماهان در ابتدای دولت عباسیان مدتی حاکم خراسان بود و نشستگاه خود به‌بلخ‌کرده بود، و دیهٔ علی‌آباد به‌نام او منصوب است و قبل از اسلام حکام، اورا برمك می‌خواندند. چنانکه‌گویند برمکی، بعداز برمکی همچو قیاصرهٔ روم و اکاسرهٔ عجم وفراعنهٔ مصر، وبدانکه جز بلخ همان معنی دارد وخالد برمکی در زمان بنی‌امیه به‌شام رفت وآنجا به‌عزت اسلام مشرف شد ، و برامکه‌که وزرای عباسی بودند ازنسل خالدند، و ابراهیم ادهم ازبلخ بوده است و اما از نسل عجمیان است‌که دربلخ حاکم بودند، وازمشایخ بزرگ ابوعلی شقیق‌بن‌ابراهیم بلخی است . احمد بن خضرویه‌کـه او نیز ازکبار مشایخ خراسان است ، از بلخ است و مولانا جلال‌الدین رومی‌که به‌مولانای روم شهرت دارد، اصل او ازبلخ‌است و دیگرمشاهیر بلخ بسیار بوده‌اندکه تعدادآن در حیز حصر نیاید .

نقل ازجغرافیای حافظ ابرو نسخه عکسی بنیاد فرهنگ ایران

مرو : ص ۷

مرو از شهرهای قدیم خراسان است . در هامونی افتاده، چنانچه از هیچ طرف‌کوه ننماید وقهندزآن طهمورث بنا نهاده‌است ، و ربض شهرمقدار یك‌فرسنگ دریك فرسنگ، اسکندر رومی‌ساخته . زمین مرو شوره‌ناك و ریگ‌بوم است وزراعت خوب‌آید وشهر مرو ازمرور زمان، وطوارق حدثان، مدتی مدید است‌که مدروس و مطموس‌گشته بود وسبب خرابی‌آن از تواریخ چنان معلوم می‌شود که به‌وقت توجه پادشاه جهانگیر ، چنگیزخان ، به ممـالك ایران چون از معبر ترمذ عبور فرمود ، مدت سی وهفت روز متعاقب در شهر بلخ جنگ‌کردند تاآن زمان‌که شهر بگرفت . چون شهر بلخ مسخرگردانید ، مجموع مردم را بقتل‌آورد ، به‌جهت آنکه در آن میان پسوتواکه فرزند جغتای‌بود و محبوب‌ترین احفاد پادشاه چنگیزخان ، به قتل رسیده بود و مزاج چنگیزخان ازمردم این‌دیار به غایت درغضب بود. شهزاده‌تولی خانرا با مقدار هشتادهزار مرد ، به تسخیربلاد خراسان نامزد فرمود ووصیت‌کرد که ازاهالی مواضع تیغ، دریغ ندارد وازبچهٔ گهواره تا پیرصد سالـه ، همه را به قتل رساند . تولی‌خان دراواسط ربیع‌الاول سنهٔ ست عشر و ستمائه هجریه از حدود

طالقان عازم استخلاص خراسان گشته ، اول به‌شهر مرو رسیدودر آن تاریخ بلادخراسان درغایت معموری بود به تخصیص‌شهر مرو که تختگاه سلطان سنجر بود ، و درآن ایام شهر مرو را مروشاهیجان می‌خوانده‌اند . سه مسجد جمعهٔ بزرگ درمرو بوده است که روزجمعه هرسه مسجد پرمردم می‌شد ودرآنجا نود هزار سپاهی‌بود. به جنگ پیش آمدند . آخرالامر تولی‌خان شهرمسخر گردانید ومردم را چند روز به صحرا می‌آوردند و مردان‌را از عورات جداکردند و مجموع را به قتل آوردند و شهررا خراب کرد .

مؤلف تاریخ جهان‌گشای می‌گوید چند روز شمار کشتگان کردند . بیرون آنچه به شماره درنیامده بود وقاصر قلم گشته ، صدوسی‌تومان وکسری درقلم‌آمدکه به قتل‌رسیده بود . شهری که به صدور جهان آراسته بود و در حادثهٔ مذکور مسکن ضباع وسباع‌شد. ازدرختان او شاخی بادان وکاخی‌آبادان نماند. وموضعی بدان‌صفت قاعاً صفصفاً گشت سخط امر بارگاه، دمار ازآن قوم ودیار برآورد ، به مرتبه‌ای‌که قریب دویست سال‌نه مختار را سایه‌ای‌که یك لحظه درآن آرام گیرد ونه مقیم را همسایه‌ای‌که باآن‌سرگذشت حوادث ایام‌گوید، وکدام‌مقیم تا زمانی‌که تاریخ هجری به هشتصد و دوازده رسید ، فیض عنایت نامتناهی الهی داعیهٔ عمارت وآبادانی آن‌در خاطرخطیرحضرت سلطنت شعاری خلدالله ملکه پیدا آورد ، نظرعنایت خسروانه بر آن دیار افکند . فرمان فرمود تا ازاطراف واکناف ممالك ترك و تازیك ، وضیع و شریف روی‌بدان مهم‌آوردندوآب مروکه ازنهر مرغابست وبندآن آب برده وجوی‌ها انباشته شده ، فرمان شدکه جوی‌ها را بازکنند و بندها را ببندندکه زمین‌هائی که چون دل عاشقان خراب وچون روی‌کار هنرمندان بی‌آب بود چون عذار عذاری‌ها بهائی یابد وچون‌خط‌شاهدان برگ ونوائی گیرد .

ازاطراف واکناف مردم به تمدن وتوطن آن راغب و مایل شدند و بازارها معمورگردانیدند ومساجد را رونق‌شد وحمامات وبیوتات بنیاد نهادند و درایام دولت میمونش خانقاهات ومدارس ورباط وقناطیر ساخته وپرداخته شد عرض نهر مروکه به تجدید بازکرده‌اند دراوایل نهربیست‌گز گرفته‌اند ودر اواخر به پانزده‌گز رسیده است وعمق‌آن درمواضعی‌که پشته ها درراه بود به‌سی‌گز رسیده و مواضعی‌که زمین هموراست هیچ‌جای ازپنج زرع‌کمترنیست وطول‌آن ازسربند مرغاب تا دروازه شهر که دروازه‌علمدار گویندکه قبربریده و حکم است وایشان علمداران حضرت رسالت علیه افضل‌الصلوة والتحیات بوده‌اند وآن‌دروازه‌را به سبب آن‌دروازه علمدارخوانند دوازده فرسنگ است

نقل‌ازجغرافیای حافظ ابرو اموال‌بنیاد فرهنگ ایران .

نیشابور : ص ۷

نیشابور ازشهرهای قدیمی‌است ودراکثر اوقات شهری بزرگتر ازنیشابور درخراسان نبوده است‌به غلبه مردم، وعمارت و هوای تندرست دارد وآب‌رود وکاریز هردو دارد ودر محلی‌که شهرافتاده است کاریزها درزیر زمین روان است و چون از شهر بگذرد به‌روی‌زمین‌آید وبعضی‌کاریزها درشهر نیز بروی زمین می‌رسد . ابوالعباس نوزنی فرموده است :که لیس‌فی‌الارض مثل‌نیشابور بلد طیب ورب غفـور ، عربی از نیشابوریان درشکایت بود ازوی‌پرسیدندکه نیشابورچون جائی است؟ گفت: نعم‌البلد والنیشابور، وکان‌میاهها فوق‌الارض‌ورجالهاتحت‌الارض وشهرنیشابور چندکرت‌به‌زلزله خراب شده است ومشهور چنان‌است‌که بناء نیشابور شاپور نهاده است . نیستانی‌بود شاپور فرمود تاآنرا پاک‌کردند وبنای شهرنهاد وآن شهربود تا زمان عبدالله طـاهر که درفصل تاریخ ذکراوبیاید انشاءالله وحده چون عبدالله در نیشابور مسکـن‌ساخت لشکری‌که با اوبود هرکس به موضعی از خانه‌های رعایا فرود آمدنـد روزی عبدالله طاهرمی‌گذشت عورتی‌جوان را دیدکه اسپی‌بردست‌گرفته آب می‌داد تفحص نمودکه این‌عمل با اومناسبتی نداشت شوهراورا حاضرگردانید وسؤال‌کرد شخصی‌که شوهر آن عورت بود بگریست گفت به سبب ظلم توگفت از من چه ظلم صادر شده است که سبب آن شودگفت : جندئی دروثاق من‌می‌باشد اگردرخانه خالی می‌گذارم ازمتاع خانه ایمن‌نیستم واگرخود به مهمی بیرون می‌آیم برعورت خودکه با اوتنـها بماند نیز ایمن نیستم امروز من‌خانه نگاه می‌داشتم و عورت راگفتم تا اسپ اورا آب داد عبدالله طاهررا این‌معنی به غایت صعب نمود ودربیرون نیشابـور سرائی بسـاخت و دارالاماره نام نهاد وجندیانرا فرمود تا هرکس‌به حسب مقدار خود عمارت‌کردندو آن علیحده شهری شد وآنرا شادیاخ خواندند وشادیاخ شهری معتبر بود تا زمان‌ایل ارسلان سلجوقی، ذکرآن حکایت درمجلس‌اوگذشت ، فرمود تا شادیاخ را ازنومرمت کردند وشهری به عظمت شد تا درآخرایام‌سلطنت سلطان سنجر به دست غزان‌خراب شد وازجمله خرابی‌که درایام غزان شد ازجملهٔ آن مسجـدی بودکه آن را مسجد عقلا می‌گفتند ودرآن خزانه‌کتب معتبر چنانکه پنج‌هزار مجلدکتاب از انواع‌علوم درآنجابرطلبه وقف‌بود آتش‌زدند وهشت مدرسه ازمدارس خلفا بود وهفده مدرسه‌که مخصوص‌به‌اصحاب‌شافعی‌بود وپنج‌کتابخانهٔ‌دیگر که درهریکی‌مبالغی‌کتاب‌بود بسوخت وهفت کتابخانه غارت‌کردند و مجموع برنرخ کاغذ مقوا وکمتر نهزبفروختند. بعد واقعه غز مؤیدآبه‌که ازممالیك سلجوقی بود نیشابوررا بگرفت و شادیـاخ را مرمت کرد، بعدازآن به عهد سلطنت ابقاخان‌بن‌هولاکوخان زلزله عظیم واقع شد، چنانکه خشتی برخشتی نماند . پادشاه ، خواجه وجیه‌الدین زنگی‌فریومذی راکه درآن ایام

https://t.me/shenakht_lib

وزیرخراسان بود فرمود تا نیشابور را ازنوعمارت‌کرد و یکی ازشعرا درتاریخ آن حادثه گفته است ، بیت :

به دولت تو نشابورکهنه نوشد باز — بسان پیرخرف گشته‌کو شود برنا
اگرچه زلزله دردیش بودبی‌درمان — طبیب عدل‌توکردش دوا ویافت شفا
به سال ششصدو شصت‌ونه اتفاق افتاد — بنا نهادن این شهر شهرهٔ زیبا
اواخر رمضان آفتاب و زهره به‌ثور — قمربه‌حوت وعطارد نشسته درجوزا

کرت دیگر در ایام دولت امیرصاحب‌قران ، زلزله صعب واقع شد. باز در تاریخ سنه ثمان وثمان مائة بعداز یك‌سال ازآن تاریخ‌که سلطنت روی زمین به‌وجود شریف خدایگان سلاطین سایهٔ رحمت رب‌العالمین شاهرخ بهادر خلدالله ملکه مزین ومشرف شد ، زلزلهٔ عظیم‌واقع‌گشت ، آنچنانکه از بیم زلزال ، در تصور نیامدی که برکوههای‌آن سنگی برسنگی‌نماندی یا در دشتی‌کلوخی‌که درعرصات فضای‌هوا متفرق گردد ، درنظرها چنان می‌نمودکه جملهٔ اجزای زمین منحرف ومنعطف‌گشته است وزلزلت الارض زلزالها واخرجت‌الارض اثقالها و چندشبانه روز زمین درزلزله ومردم درولوله بودند ، مگرکسانی‌که درصحرا بودند دیگر اکثر مردم‌که در شهر بودند در زیربار آمدند و در تاریخ آن واقعه مولانا لطف‌الله نیشابوری این قطعه گفته است :

نشابور معظم را که بودی — درآن شاهان ایران را امانت
چنانش کرد ویران زلزله باز — که هامون گشت . . . تمامت
فزون ازسی‌هزار از مرد و از زن — فرو رفتند در درد و ندامت
نه یك درماند نه یکجای ، برجای — نه خشتی‌ماند برخشتی ، سلامت
نه صاحب حرص ونه‌صاحب شره‌ماند — نه‌صاحب جاه و نه صاحب کرامت
نمود آن ریختن اندر یکی دم — ز نفخ صور ، در عالم علامت
به تاریخ ستین از عهد هجرت — نمود آن دم دم روز قیامت

بعد ازآن به یمن‌عنایت عاطفت‌حضرت سلطنت شعاری خلدالله تعالی ملکه‌و سلطانه، عمارت یافت وآبادان شد ومعموری او روی در زیادتی دارد ، بازارها غلبه شده است مساجد و مدارس وخوانق ترتیب یافته ، ایزد سبحانه تعالی ملك و دولت خداوند عالم پاینده داراد .

انواع میوه‌ها درنیشابور به‌غایت خوبی‌باشد و درکوه نیشابور کان فیروزه است وفیروزه‌خوب ازآنجاست وکان زربه‌ته بوده‌است اماحالاکسی درآن‌کار نمی‌کند واز نیشابور علما واهل فضل بسیار برخاسته‌اند وگویندکه مانی دعوی پیغمبری‌کرد درزمان شاپور بود وشاپور اورا ازمملکت خود عذرخواست وگفت من‌بعد اگر در

مملکت من آئی ترا سیاست کنم. مانی به‌طرف چین‌رفت و آنجا خلقی براو گـرد آمدند وکار اودرآنجا رواجی‌تمام‌یافت وچنین گویند که کوهی‌بلند حصین پیدا کرد که ازهیچ طرف برآن‌راه نبود ودرآن‌کوه چشمهٔ آب بود. مانی تصنیفی ساخت وبرآن کوه رفت وزوادهٔ یك‌ساله جمع کرد وازاصحاب‌خود مخفی‌بدان موضع‌برد وبااصحاب خود گفت که من‌پیش‌خدای عزوجل می‌روم وبعداز یك سال به فلان موضع مرا طلب دارید وازمیان ایشان غایب شد وبدان‌کوه رفت ومدت یك سال به نقاشی مشغول بود تا کارنامه‌ای بساخت که‌آدمی درآن حیران‌می‌ماند . چون میعاد بسررسید، اصحاب او اسپی‌خوب زین‌کرده بدان موضع‌بردند ومانی به سرآن‌کوه آمد و حیلتی ساخت وازآنجا فرود آمد وکارنامه برخلق نمود وآنرا معجزهٔ خودساخت . بعضی‌ازاحکام که مدعای اوبود ، درآن درج ثبت‌کرده می‌گفت این‌کتاب خدای است . اکثراهـل چین معتقد اوشدند وخلایق ترکستان اورا تصدیق‌کردند و بعضی از زمین هند نیز بدیعت او قبول‌کردند. بعد ازآن اورا داعیه ممالك‌عجم شد وتصورکرد که آنچه‌اورا درآن بلاد میسرشد ، درعجم نیز میسرشود، چون‌به‌خراسان‌رسید شاپور درگذشته‌بود وپسراو هرمزپادشاه‌شد وهرمز نیزوفات یافته، وبهرام به پادشاهی‌رسید. مانی‌خلق‌را به‌دین‌خوددعوت‌می‌کرد ومی‌گفت‌نور وظلمت‌قدیم است، وکشتن‌حیوانات‌حرام است، ورنجانیدن درویشان وجانوران روانیست ، ودرویشی به‌از توانگری است ، وذخیره نهادن به است ، وصدقه دادن واجب‌است ، وسبع عمرروزه داشتن وسفرپیوسته‌کردن ازبرای دعوت نه ازبرای تجارت ، وبا دوستان مواسات‌کردن ویاران بسیارگرفتن. چندکتاب درمدحت خود تصنیف‌کرد . چون حیله‌ای‌که برحروف ابجد نهاده است وکتاب شاپورنامه وکنزالاخبار وسرالاسرار ، و می‌گفت آنچه عیسی عـلیه‌السلام فرموده است من‌شارح آنم ، بهرام اورا بخواند وگفت توچه ملت داری واعتقاد تو چیست ؟ اوبیان‌کرد که درویشی‌به ازتوانگری‌است وروح‌چون مرغی‌درکالبدمحبوس است چون نفس منقطع‌شد ، این‌مرغ ازقفس‌تن خلاص‌یابد وبه حیات جاودانی‌برسد بهرام‌گفت پس‌مرگ توبهتر از زندگانی است .گفت بلی‌گفت پس‌ما به قول‌حق‌باتو کارمی‌کنیم وروح ترا اززندان تن‌خلاص می‌دهیم ونه توباجد من‌عهدکرده بودی‌که هرآینه بدین‌ولایت نیائی چراآمدی؟ پس‌بفرمود تا اورا بردارکشیدند وپوست اورا پر ازکاه‌کردند واز دار بیاویختند . نقل از جغرافیای حافظ ابرو نسخهٔ عکسی‌بنیاد فرهنگ ایران .

لهراسب ،گشتاسب ، بهمن: ص۸

لهراسپ‌بن‌کیوجی بن‌کی‌منش بن‌کیقباد به پادشاهی بنشست و رسم دیوان او نهاد وتخت‌زرین بساخت وتاج برسرنهاد ، همهٔ پادشاهان هند وروم وترك او را

https://t.me/shenakht_lib

مطیع گشته و به زندگی خویش پادشاهی به پسر خویش گشتاسب داد. رك: زین‌الاخبار چاپ بنیاد فرهنگ ایران ص۱۳

کی گشتاسب بن کی لهراسب چون به پادشاهی نشست ، نخست دین زردشت بپذیرفت وبفرمود تا اوستارا برپوستهای گاو پیراسته بنوشتند. رك: زین‌الاخبارچاپ بنیاد فرهنگ ایران ص۱۳

بهمن پسر اسفندیار بن گشتاسب پادشاه کیانی وی پس ازمرگ پدر طبق وصیت اوتحت تربیت رستم قرار گرفت وچون به پادشاهی رسید به خونخواهی پدر به زابلستان لشکر کشید وفرامرز پسر رستم را بکشت وزال‌را در قفس کرد سپس ازآنجا بازگشت . رك: فرهنگ فارسی معین ج ۵ ص ۳۰۵

عمارت مدرسه وخانقاه : ص۱۰

https://t.me/shamakhi_lib

راجع به‌عمارت تحت‌القلعه عبدالرزاق سمرقندی در مطلع‌السعدین گوید :

ذکر عمارت مدرسه و خانقاه حضرت خاقان سعید که در این سال (۸۱۳) به‌اتمام پیوست .

درین‌سال که موکب همایون فال ، ازولایت ماوراءالنهر معاودت فرمود دارالسلطنهٔ هرات ، درغایت معموری وآبادانی بود، ومدرسه وخانقاهی که حضرت خاقان سعید بنیاد فرموده بود، به اتمام پیوست وحسن‌تمام، آن بلده را از طراوت و لطافت‌آن بقاع ، روی نمود . ودراین مقام، جواد خوش خرام، قلم به دستیاری رقم، چند قدم درصفات دارالسلطنهٔ هرات خواهد پیمود .

در صفت دارالسلطنهٔ هرات : ص۷

دارالسلطنهٔ هرات بلده‌ای است دلگشاترازبوستان ارم وخطه‌ای جانفزاتر ازگلستان‌های عالم ، سوادی چون گیسوی ماهرویان دلاویز ومعموره‌ای چون چهرهٔ سیمبران طرب‌انگیز، خواص دم‌عیسی درانفاس نسیمش مضمروحیات آب‌خضر ونشاط بادهٔ جان پرور درصفات هوایش‌مخمر،هوای جانفزایش درلطافت واعتدال،مایه‌بخش نسیم بهار، قصرهای زرنگارش برکنار آبهای خوشگوار، جنات تجری من‌تحتها الانهار، نعمت عمارات دلپذیرش‌ارم ذات‌العماد ، وصف طربخانه‌های بی‌نظیرش التی لم یخلق مثلها فی‌البلاد ، مصررا ازسوز فراق روی عزیز، مثل‌جامه درنیل ونیل را ازغیرت زلال او، سنگ درقندیل . بیت :

ازآب روی رود هری برجمال‌مصر نیل کشیده را نبود رونق و بها

آبش‌خاك‌را درچشم کوثرفشانده وچشمهٔ حیوان را درظلمات حیرت‌نشانده وبلدان خراسان‌که اشرف‌ممالك اقلیم رابع تواند بود، دارالسطنت هرات در آن بلدان قریب به مرکز واقع است ، چه طول هراقلیم، ازمبداءکه جزائر خالدات

است صدوهشتاد درجه گرفته‌اند وعرض ازخط استوا ، نود درجه وازاین نود درجه شصت وشش‌معمور است، باقی‌درطرفین‌ازافراط گرما وسرما مقام نوع مردم نمی‌تواند بود و طول هرات نود وچهار درجه وکسری است و عرض‌آن سی و چهار درجه و کسری. پس ازاین تقریر به وضوح پیوست که دارالسلطنت هرات اقرب بلاد است نسبت با مرکز معمورهٔ عالم فالاقرب الی‌المرکز، اولی‌بالاعتدال و یترتب علیه غایة الفضل ونهایة‌الکمال .

حضرت خاقان سعید چون آن بلده را مستقر سریر سلطنت و مرکز دایرهٔ خلافت فرمود ، فرمود که بازارها که قدیم‌الایام تمام پوشیده نبود و مردم بازار ازگردوغبار وتزاحم اقطار، زحمت بسیارمی‌یافتند ، آنها را شکافتند و بنیاد بازارها به‌گچ وآجر برآورده، طاقهای عالی بستند وجاجا ازبهرروشنائی بازگذاشته وباقی را فراهم‌آوردند . بازارها هریك درچشم جهان نگاری و درچمن روزگار بهاری ، روی نمود . وضع چهارسوی مربعی‌متساوی‌الاضلاع واقع برمرکزدایرهٔ خیرالبقاع، وازچهار دروازه چهاربازار به‌آن محل می‌رسد .

https://t.me/shenakht_lib

وضع مدرسه و خانقاه معارف پناه : ص ۱۰

برطرف شمال شهر، تحت‌القلعه درجانب جنوب ، مدرسه عالی و خانقاه متعالی پیوستهٔهم ودرمیان‌آن بقعه صحن‌سرای بزرگ وصفه وطاقی‌رفیع وبردوطرف دومناربلند قامت بدیع، استقامت ارتفاع یافت وازشعشعهٔ طلا و لاجورد، انواربهجت آثار، دردیوارآن بقعه تاخت ، مهندسان‌دقیق اندیشه وبنایان‌چابك عمل نازك پیشه، غایت صنعت وکمال دقت ، بهظهورآوردند و قواعد مفاقدآنرا در اعلا معارج متانت و اقصی مدارج رصانت ، برآوردند ودر این سال یعنی سنهٔ ثلثه عشر، این دو بقعه بدیع منوال ، بهشرف اتمام وحدکمال رسید . درعرصهٔ روی زمین ، ازسرحد روم تا اقصای چین ، درس و فتوی را موضعی به‌نزاهت و موقعی به‌طراوت آن‌دوبقعه ، نشان نمی‌دهند . نفایس‌کتب مشتمل براصول‌وفروع ومحتوی برمعقول ومشروع ، در صناديق‌پرداخته‌ومعد ومهیا ساخته، وافراد علماء اعلام به‌تدریس زمرهٔ انام، وافادت خواص وعوام ، معین شده ، ریاض‌دین به‌زهاب تقوی وجواب فتوی ایشان شاداب و سرسبز ، طلاب مجد و اهل تحصیل مستعد رجال لاتلهیهم تجارة ولابیع عن‌ذکرالله .

بیت :

چو صبح دوم جمله پاك اندرون قلیلا من‌اللیل مایهجعون

ونقش‌العلم لایعطیك بعضه حتی تعطیه‌کلك بکلك هل یستوی‌الذین یعلمون والذین‌لایعلمون، برصفحه صدق رغبت نگاشته وازفواضل انعام پادشاه اسلام مایحتاج واسباب‌معاش چون‌وظایف‌درس وتکرارمرتب‌داشته، هذا ذکرو ان‌للمتقین‌لحسن‌مآب،

وازنحاریرعلما امت، وصنادیدفضلاء ائمه که مشتری ازآفتاب‌دانش ایشان‌فروغ‌سعادت اقتباس نماید و عطارد از دقت فطنت ایشان اسرارعلوم التماس کند ، چهار دانشمند متبحر که عناصر کردار هریك مدارکارخانهٔ دین متین سیدالمرسلین بودند ، به رسم تدریس درمدرسهٔ کریمه تعیین نمودند :

نخست جناب مـولانا اعظم قدوة نحاریرالامم مولانا جـلال‌الدین یوسف اوبهی و دیگرجناب عالی مرجع‌الافاضل والاعالی ، مولانا جلال‌الدین یوسف حلاج و دیگرمولانا اعظم اکـرم حاوی‌الکمالات ، مولانا نظام‌الدین عبدالرحیم باراحمد ودیگـرمولانا الامام افضل علماءالانام ، خواجه ناصرالدین لطف‌الله خواجه عزیزالله مقررشدند ودرروز اجلاس ، حضرت خـاقـان سعید درآن بقعهٔ مبارك تشریف حضور ارزانی داشت و اکابر ایام و مفاخر انام حاضرشدند و این علماء اعلام به‌درس علوم اسلام ، چون فقه وتفسیر به تقریردلپذیر، اشتغال نمودند ودرمیدان بیان‌گوی سبقت به چوگان رؤیت ، از همگنان ربودند ومنصب شیخی خانقاه معارف پناه ، به جناب شیخ‌الاسلام اعظم قدوة مشایخ‌العالم ، خواجه علاءالدین علی چشتی ، تفویض رفت و شرح بزرگی مشایخ‌آن خاندان محتاج شرح وبیان نیست .

https://t.me/shenakht_lib

(ع) والامر اوضح من نایرعلی علم و همچنین در خانقاه ، سایرمباشران اعمال ومتصدیان اشغال ، از امام ومؤذن وواعظ ودیگرکارکنان مقررشدند و اوقاف شایسته براین دوبقعهٔ مبارکه ، برسبیل اشتراك مقررگشت ودراین تاریخ یعنی سنهٔ اربع و سبعین احوال این دو بقعه در غـایت جمعیت و رفـاهیت است و منصب شیخی به‌خادم‌الفقرا حادی این‌اوراق عبدالرزاق‌ابن‌اسحق‌مفوض است(ع) هرکسی پنج‌روزه نوبت اوست .

القصه قبةالاسلام هرات، به‌یمن تختگاه حضرت‌خاقان‌سعید ، مجمع‌اساطین سلاطین و مطلع خورشید پادشاهان روی زمین ، وکعبهٔ احرار و ابرار وقبلهٔ اخیار و احبار، ومسکن اقطاب و اوتاد ومأمن زهاد وعبادگشت . قطعه :

از جماعت روز جمعه جامع مجموع او می‌کند با کعبه روز حج اکبرهمسری
اهل فضل اوهمه کامل در انواع علوم بوده‌هریك نادری‌درعهدخویش‌ازنادری

وکارشهرهرات درآن مرتبه رواج و رونق‌یافت‌که لطافت متنزهاتش دجلهٔ اشك ، بررخسار بغداد روان ساخت وطراوت ثمراتش سمرسمرقـنـد را درگـوشهٔ طاق نسیان انداخت .

مصراع : وین‌بود از دولت سلطان اعظم شاهرخ .

وشرح‌بناء دارالسلطنهٔ هرات واحوال‌بلوکات وحالات ولایات قلم‌دو زبان به شرح وبیان تقریر نموده وتحریر فرموده ، هرکه را میل مطالعهٔ آن باشد گـو

رساله‌ای که علیحده درآن باب مسطور است به نظر اشرف مشرف سازد .(ع) تا میل آن‌کرا بود وچون‌کند نظر . نقل ازمطلع‌السعدین ص ۱۸۸ تا ۱۹۰ چاپ هند .

ضحاك : ص۳۶

ضحاك را ایرانیان بیوراسف گویند . بعد ازآنکه برجم شاه غلبه یافت به فراغت خاطر به‌گردآوردن جادوگران اقدام‌کرد و شهر بابل را چار در چار فرسنگ بنیادکرد .

گویند در شانه هایش دوغدهٔ گوشتی به شکل مار می‌نمود که خوراکشان مغز سرآدمیان بود ، درغیرآن مایهٔ آزار او می‌گردید. هرروز چهار مرد تنومند را می‌کشتند تا ضحاك مار به دوش را ارضاءکنند . گویند اورا وزیری بوده به نام ارمیامیل ازچهار نفرراکه می‌آوردند دونفر را رها می‌کرد ودرعوض‌آن دوگوسفند را می‌کشت وپس‌آن دونفر آزاد را می‌گفت به جاهای نامعلومی مخفیانه زندگی کنند . مردم ازاین شیوه به تنگ آمدند وبرضحاك بشوریدند . رك: ترجمهٔ اخبار الطوال دینوری چاپ بنیاد فرهنگ‌ایران مترجم صادق نشأت ص۵

https://t.me/shenakat_lib

فریدون : ص ۳۶

پسرآبتین یکی ازپادشاهان پیشدادی بشمار رفته فریدون ازنژاد طهمورث دیوبند بود . هنگامی‌که فریدون شیرخواره بود ضحاك پدرش‌را بکشت فرانك مادر او فرزند رابرداشت وبه مرغزاری فرارکرد وکودك را با شیرگاو بپرورد . چون ضحاك از منجمان شنیده بودکه تباهی او به‌دست فریدون خواهد بود، همواره در جستجوی وی‌بود، مادر فریدون‌فریدون‌را به‌کوه البرز برد، فریدون‌شانزده ساله‌شد ماجرارا ازمادر پرسید مادرش گفت چون منجمین تباهی ضحاك‌را به دست توپیش‌بینی کرده‌اند ازآنرو ترا پنهان‌کردم .

ضحاك به‌اندیشهٔ فریدون بی‌قرار بود . بزرگان را جمع‌کرد وگفت من دشمنی دارم‌که اکنون‌کودك است ، برای ایمنی ازخطر محضری بنویسیدکه من‌جز کارنیك نکرده‌ام. بزرگان ازترس چنان‌کردند وازمردم گواهی گرفتند، کاوهٔ‌آهنگر سخت خروشید وگفت این‌چه عدل است‌که ادعا می‌کنی من هیجده پسر داشته‌ام‌که تاکنون هفده تن‌ازآنان را بخورد ماران تو داده‌اند واینك یك پسرمن دربندتست. ضحاك فرزندش را باز داد و اما کاوه طوماررا ازهم درید ازچرم آهنگری درفش کاویانی بساخت ، مردم را به خود جمع‌کرد ، فریدون‌را به‌شاهی‌برگزید. فریدون ضحاك را درکوه دماوند دربند انداخت .

فریدون سه پسرداشت به نام ، سلم، تور، ایرج وقلمرو خود را بین‌آنان بخش‌نمود . نقل ازج ۵ فرهنگ معین ص۱۳۶۰-۱۳۶۱

طاهریان : ص۴۳

آل‌طاهر از۲۰۵ تا ۲۵۹ نیم قرن حکومت کردند . مأمون خلیفه طاهر ذوالیمینین فوشنجی‌راکه از موالی‌بود به سال۲۰۵ به حکومت خراسان نصب‌کرد . فرزندان طاهر حکومت مستقلی تشکیل دادند و از جانبی اوامر خلیفه را اطـاعت می‌کردند و این اطاعتشان قسماً درامور شرعی‌بوده است. آل‌طاهر اینان بوده‌اند : طاهرذوالیمینین ـ طلحه ـ عبدالله ـ طاهرثانی ـ محمد.

بالاخره ازدست یعقوب لیث‌که درسیستان‌حکومت می‌کرد آل‌طاهرمنقرض گردیدوخراسان زیرتسلط صفاریان درآمد . رك: طبقات‌السلاطین لین‌پول ص۱۱۵ ترجمهٔ عباس اقبال .

ملوك‌کرت : ص۳۸

https://t.me/shenakht_lib

ملوك‌کرت ازنژاد غوریانند، درآغاز ملوك‌کرت با ایلخانان سازش‌کردند و مقرشان هرات بود ، آنگاه‌که قدرت بهم رساندند مستقلاً درحال جنگ ومقاومت وتدبیربا ایلخانان قرار ومداری‌گذاشته، تقریباً یك‌قرن واندی درمیان قرن هفتم و هشتم حکومت‌کردند اولشان شمس‌الدین محمدکرت ۶۴۲ و آخرینشان غیاث‌الدین پیرعلی است . تا اینکه تیمورگورکانی در سال ۷۹۱ ایشانـرا منقرض نمود . رك: طبقات السلاطین لین‌پول ص۲۳۴

چنگیز : ص۳۸

چنگیز نام اصلی وی‌تموچین وپسریسوکای بهادر رئیس‌قبیله فیات وقبایل مغول‌بود . پس‌از مرگ‌پدر برقبیلهٔ‌کرائیت غلبه یافت وملقب به چنگیزخان گردید وسپس قوم اویغور را منقرض‌کرد و درسال ۶۱۶ به ممالك خوارزمشاهی حمله برد ودرظرف دوسال غالب شهرهای خراسان را تسخیرکرد و در ۶۱۹ به مغـولستان بازگشت ودرسال۶۲۴ درگذشت . رك: فرهنگ معین .

تیمور : ص۱۳

تیمور پسرامیرترغای بود بعد ازآنکه دختر خان کاشغر را گـرفت اورا گورکان (یعنی داماد) نامیدند . درجنگ باوالی سیستان دوانگشتش قطع‌وپای او لنگ شد .

تیمور بین‌سالهای ۷۷۳ و۷۸۱ چهاربار به خوارزم لشکر کشید و عاقبت آنجارا ویران‌کرد . در۷۸۲ نشابور وهرات راگرفت وکله منار ساخت ودر ۷۸۸ تا۷۹۰ مازندران وآذربایجان ، ارمنستان وشروان را مسخرکـرد . بغداد را نیز گرفت به قصدتسخیر چین‌افتاد ، در اترار بیمار شد به‌عمر ۷۱ سالگی به سال۸۰۷ درگذشت شرح حال تیمور دربساکتب تاریخ عهد تیموریان مفصل‌آمده .

غازان خان

غازان‌بن ارغون‌بن اباقابن هلاکو از ایلخانان مغول است وی در زمان ایلخانی‌پدرش ارغون ازطرف او مأمور ادارهٔ خراسان ری وقومس گردید پس‌ازفوت ارغون گیخاتو سمت ایلخانی یافت درسال ۹۶۴ به اسلام گرائید غازان به سن ۳۳ سالگی فوت شد غازان اصلاحاتی درقوانین‌نمود وبناهای باشکوهی ازخود به‌یادگار گذاشت وشکی‌نیست‌که اکثرکارهای بزرگ او مرهون رهنمائی و کاردانی وزیرش رشیدالدین فضل‌الله است که جامع التواریخ رشیدی از تاریخ و احوال غازان شرح و حکایت‌کند .

الغ‌بیك : ص۱۴

الغ‌بیك فرزند بزرگ شاهرخ نوهٔ تیمور به سال۷۹۶ از بطن گوهرشاد آغا ، زن هنردوست شاهرخ ، تولد یافت . درآغاز نامش محمد تاغای گذاشته شد، بعداً دروقت حیات تیمور الغ بیك نامیده شد. الغ‌بیك بعدازآنکه تربیت‌کامل‌گرفت سمرقندراآبادترکردوبه سال۸۲۴ رصدخانهٔ معروفی به‌نام‌خودآغاز نهاد . جدولهای نجومی اومشهور است به زیج‌الغ‌بیگی . سلطنت علمی الغ‌بیك دوام زیادی نکرد و علاءالدوله پسربایسنقر بهمنازعهٔ او قد علم‌کرد وهراترا بگرفت وعبداللطیف‌فرزند الغ‌بیك را به زندان افکند . درسال ۸۵۳ الغ‌بیك به اشارهٔ فرزندش عبداللطیف کشته شد . رك: الغ‌بیك وزمان وی از پروفسور بارتلد ترجمهٔ حسین احمدی‌پور و تاریخ ادبیات برون ازسعدی تاجامی ص۵۳۹-۵۴۰

افسانهٔ هرات : ص ۸

درپیرامون آنکه هرات را درآغازکی‌آبادکرده افسانهٔ آبادانی هری را از کتاب تاریخنامهٔ هرات مؤلفهٔ سیف‌بن یعقوب هروی و روضات اسفزاری به رشتهٔ نظم آوردم تاچه درنظرآید ـ م

جهان سربسر ساز افسانه است — گذرهای عمراندراین خانه است
کهن داستانی است آراسته — زفامی و سیفی است پیراسته
که درعهد طهمورث شهر هرا — بشد برج و باروی و چهرش بپا
چوطهمورث‌فرزند هوشنگ بود — ازآنروی مردخوش آهنگ بود
در آغاز مرد گرانمایه بود — به آسایش خلق ها سایه بود
به آئین و کردار پیشینیان — همه داد می‌کرد اندر جهان
به‌گفتار پاك و به‌افکار پاك — سراسر همی داشت کردار پاك
به ایزد شناسان همه یار بود — ز اهریمنی سخت بیزار بود
ولی‌چون‌قوی دست وستوارگشت — مر ابلیس را آن‌زمان یارگشت
بشد منحرف از ره داوری — برفت از کفش شیوهٔ رهبری

https://t.me/shenakht_hb

دلش‌پر به آرایش تختو تاج فزون‌کرد برخلق باج و خراج
به بیداد خواهی‌چوهم‌سنگ شد ز راه نیاکان کژ آهنگ شد
به هم میهنان ظلم و بیدادکرد نه بشنید هرکس‌که فریاد کرد
گران‌بود طهمورث وسالار بود ولی عالم از دست او زار بود
ورا بود اخلاق اهریمنی که آکنده بد جانش درریمنی
به بزمش‌همه شاهد و شمع‌جفت همه عقل‌اومحو درخورد و خفت
به بگمازیان بود مهر آفرین به‌رامشگران داده بود عقل‌ودین
مهین ومهان داغ از دست او سر سرفرازان چو پابست او
غرابان همه مرغوا داشتند به اغوای مردم نوا داشتند
به نیروی‌خود سخت نازیده بود به مال کسان دست یازیده بود
نه گمراه بد بلکه بی راه بود رهِ او به پیش‌کسان چاه بود
گرسنه شکم ، زیردستان او گریزنده از رنج زندان او
وطن راگذاشتند از درد و داغ نمودند جای دگر را سراغ
ز کردار آن شاه تیره روان بشد ملت زار هرسو روان
نمودند قطع منازل همی چو آوارگان عقده دردل همی
چومشکی‌زمشکو پرافشان شدند از اینجا وآنجا پریشان شدند
پریشیدگان در خم روزگار بشد جمعشان یك الی پنج‌هزار
به صحرا فتادند زی کندهار به کابل شدند از دل بی قرار
درآن مرز مینو نگشتند گرم شدند آزریگن و کردند شرم
گرفتند آنگه ره غور را نکردند پوشش تن عور را
وزآن‌مرزغوری جگرخون‌شدند از آن‌رو غریونده بیرون شدند
سفرکرد آن کاروان حزین به اوبه که بد شهرتی دلنشین
به اوبه که‌به بد وطن ساختند بناهای عالی بپرداختند
نمودند از راغ ، باغ شگرف زلاله فروزان ، چراغ شگرف
به دامان آسودگی بی وبال ببودند زنده به هم ماه وسال
به اوبه بهی داشت احوالشان فروزنده‌تر چهرهٔ سالشان

***

یکی دختری بود آنجا حسین دل‌انگیز ، مهرآور و حورعین
جوانی به زیبائیش دل بباخت ز آتش دلی کار او را بساخت
زشومی آن دختر تخمه گیر نقاری پدیدار شد در ضمیر
مشاهیر و اعیان بهم ریختند ابا کینه‌توزی درآویختند

https://t.me/shamakhtlib

ز جمعیت خود پریشان شدند / زبی مهری هم هراسان شدند
قراری نهادند نام آوران / گر این‌زن شود همسر آن‌جوان
بیاید صفا تیرگی برشود / به هنجار هرکار بهتر شود
دریغ از رفیقان آن تیره بخت / که گفتند این‌شیوه کاری‌است‌سخت
فرومایه زن‌کفو این مرد نیست / زنی‌را چنین مرد درخوردنیست
دو صف گشته و بهرهم تاختند / به آهنگ پیکار پرداختند
از آن جنگجویان آن کارزار / سفر کرد آن دسته کوگشت زار
ز انبوه بیداد رو تافتند / به شط هریرود ره یافتند
بشد مسکنشان گواشان همی / به آن دیه گشتند خواهان همی
به پهلوی آن رود امواج خیز / نمودند با دست تنگی ستیز
هموقوم مظلوم بی دادرس / نداشتند در سینه نیم نفس
هماره هزاهز به خود داشتند / به دل‌ها همه ترس می‌کاشتند
ازیرا که آن قوم بیدادگر / گرفتی به زورآوری سیم وزر
همه کارشان جور و ناورد بود / به خیل پناه‌آوران درد بود
چوآن بدسگالان همه سال وماه / تهیه نمودند روئین سپاه
گرفتی مواشی‌شانرا به باج / همی رفت هستی شان در خراج
ازیرا که این قوم پر اضطرار / نکردند در مأمن خود حصار
نه برجی و نه بارویی داشتند / از آن پرچم خود نه افراشتند
به خاك سیه گر برابر شدند / زبون آور وخوار و مضطر شدند
فزون گشت هرسال آمارشان / کمی رونق افتاد در کارشان
فرو گشته و گسترش یافتند / دل آسا شدند و جهش یافتند

***

زنی مهر آئین و پاکیزه چهر / که‌می‌زد همی طعنه برماه ومهر
دو چشمش اگر شور آفاق بود / دو ابروش در دلبری طاق بود
نگاهش چه غارتگر عقل‌و هوش / دو زلفش دو مار سیاهی به‌دوش
دلارا و مهر آفرین بود او / به ناز و ادا نازنین بود او
قد او به کردار سرو سهی / زنخدان او به زسیب و بهی
رخش آیت لالهٔ کوهسار / تنش بود شاداب‌تر از بهار
به‌کنج لبش خالکی دل پسند / به شیرین دهانی‌لبانش چو قند
سمن بوبتی ، آفتاب آفرین / دو صد آشنا داشت زیر نگین
نگاهش‌به نرگس‌حیا می‌فروخت / گهی بر بنفشه ادا می‌فروخت

https://t.me/shenkht_lib

نه تنها همو صورت خوب داشت / به رنج زمان صبر ایوب داشت
به نزد کهان و مهان ارجمند / به آئین مهرآوری پای بند
زگرمی خود خلق‌را گرم داشت / به‌گاه سخن لهجه‌ای نرم داشت
کمال وجمالش به هم راست بود / براین‌بانوئی داد خواه،صددرود
اگرمهر او هرکجا پخش بود / هم ازمهربانی چو هورخش بود
زنی بود هشوار و مرد آفرین / به رنگ زمانه نبردآفرین
زنی بهتر از پهلوان دلیر / ز عزمش هراسنده دنیای پیر
زنی بود فرمند و بی‌باك دل / دل‌آرا، دل انگیزو هم پاك دل
قیامت نمود او به گاه قیام / برون‌گشت چون‌دشنه‌ای ازنیام
فروغی ز دود کیومرث بود / که در چشم دشمن بیاورد دود
زنی بود به نام شمیره چو مرد / شمیره به آزادگی بود فرد
همه دوده و قوم خود را بگفت / که می‌گویم امروز راز نهفت
که تاکی هزینه به یغما برند / ز ما روزی و سود کالا برند
همه زندگانی‌به خواری گذشت / مذلت بهل خاکساری گذشت
بیا تا به هم عهد و پیمان کنیم / که هرمشکل خویش آسان‌کنیم
نیاید به کار این چنین زندگی / که ویران شود در ره بندگی
بود بندگی عین شرمندگی / دریغا دریغا از این زندگی
چه‌خوش‌گفت فردوسی‌پاك سوز / که شمع سخن از دمش پرفروز

« اگر مرگ را برخود آسان‌کنی
خود مرگ را هم هراسان‌کنی »

شمیره هژبری است پیکارجو / که می داشت فیروزئی آرزو
فروزان میان قبیله چو شمع / ندا در زد اقوام خودکرد جمع
بگفتا که ای مردم داد خواه / منستم براین دادخواهی گواه
به فرمان من‌گرهمه تن دهید / فروغی به آئین میهن دهید
شوید آزمند از سرای سپنج / رهید از زبونی و خواری ورنج
بود مصلحت‌آنکه تا چار سال / وجوهی به آنها دهیم بی مجال
که در سایهٔ روزگار فراغ / نمائیم خوشبختی خود سراغ
بسازیم در روزگاران حصار / کهن قلعه و باروئی استوار
که باشد پناه و نگهبان ما / چو رامش فزاید به دوران ما
کشیدند «هورا» چویاران اوی / که‌فرمان‌بریم‌هرچه‌خواهی‌بگوی
شمیره شتابان سوار دلیر / دلی داشت محکم به‌کردار شیر

https://t.me/shenakht_lib

به فوری همی نامه‌ای برنبشت / به والی غارتگر بد سرشت
که هرسال آیید وگیرید باج / نه هدیه‌است‌ونه درخورتخت‌وتاج
شما راست هرسال رنج سفر / به ما نیز این رنج دارد اثر
چه حاجت که آیند یاران گرد / بگیرند از ما همه صاف‌ودرد
قراری گذاریم در دهر دون / که از یکدگرمان نریزیم خون
دهیم چارساله همه پیشکش / هم از راه یاری به سیمای‌خوش
هیاطل[1] چو سرکردهٔ دشمنان / که یك عمربودند ازاو دلگران
چو این نامهٔ مهر را بربخواند / بشد شادمان ، زی شمیره براند
روان کرد فرزند کوفان همی / که او بود نیز از دلیران همی
همو دودهٔ پاك هوشنگ بود / اگرراست دین پاکزآهنگ بود
پذیرفت این گنج بی رنج را / سپردش به سردار خودگنجرا
شمیره چوفرصت به خود بازدید / به سوگ وغم قوم خود وارسید
بپاکرد در پهن این چار سال / دژ استواری به سمت شمال
بناکرد هان بارویی همچو کوه / فصیلش همه محکم و با شکوه
شمال هری را حصاری حصین / نهادند سه فرسخ راستین
به هر فرسخی ساخت دروازه‌ای / زآهن که آن داشت آوازه‌ای
به دروازه دژبان زورآزمای / ابا ده تن مرد با دست و پای
نخفتند و آمادهٔ هر نبرد / توانمند و شادان به‌کردارمرد
دل دوستان شاد و معمورگشت / که دژ شمیران چومشهورگشت
پس از چارسال ابن‌کوفان به‌آز / بیامدکه‌گیرد حق خویش باز
دژی دید ستوار و کاخی بلند / به‌هر رخنه‌اش هست‌یك زورمند
برفت و به‌سرکرده‌اش بازگفت / هر آنچه بدیدش به‌آواز گفت
دگر قوم غارتگر پهلوان / نگشتند پیرامن این‌کسان
شمیره بدین کار پیروز شد / شب قوم او سربسر روز شد

* * *

همی تا به عهد منوچهر پاك / در آسوده‌حالی خود تابناك
بشد پورو هم دختشان بی‌شمار / نه‌گنجایش جای در آن حصار
ملك اندر این‌گاه خرنوش بود / که مرد خردمند و باهوش بود
نریمان دلیری ز اجداد اوی / هری بود شاد از دل شاد اوی

۱- بنا به ضرورت شعری هیطل وهیاطله هیاطل‌شد .

https://t.me/shenakht_lib

به پیش ملك دادخواه آمدند همه شان به یك فکروراه آمدند
نمودند هر یك چنین التماس که ما دادخواهیم ویزدان شناس
امید است از تو که پیغام ها رسانی به‌گوش شهنشاه ما
اجازت دهد شاه مینو اثر که برخود بسازیم شهر دگر
پسندید و خرنوش نامه نبشت به‌آن شاه با داد نیکوسرشت
شهنشاه دوران منوچهر بود که روشنگر و آزرین مهر بود
پذیرفت این پیشنهاد گزین نبشت نامه‌ای با زه و آفرین
از این گاه خرنوش نیکونهاد به دستی دهان هزینه گشاد
بنایان و استاد را زه بخواست به مال فراوان و پندار راست
هرآنچه که افزار این‌کار بود مهیا شد و راست گردید زود
طلب‌کرد روز خجسته به‌کار ازآن اختران را بکردی شمار
بناگشت شهرکهن دژ به مهر درآن روز فرخندهٔ پاك چهر
لب باره‌اش بود چون کوه قاف جدارش‌هم ازسنگ سائیده صاف
دو سه کاخ ستوار هم ساختند به هرگوشهٔ آن بپرداختند
دو دروازهٔ آهنین میخ‌کوب بساختند اندر شمال و جنوب
حصار شمیران به‌آن وصل شد کهن دژ حصاری مهین اصل شد
برش سی و بالاش پنجاه ذرع برآن برجها ساختند اصل‌وفرع
همی خندق ژرف کندند نیز که رامش بیابد به‌گاه ستیز
حصار کهن‌دژ متین و منیع بروج و هم ارکان او بد رفیع
حصارش زمین کنگرش آسمان بسانش ندید است چشم جهان
دریغا که این کاخ گردیده کوخ
نمانده ازآن غیرمشت کلوخ
برفتند در آن دژ همچو کوه ز دژ شمیران همه همگروه
در این‌گاه بهمن شه با وقار که او بود از تخم اسفندیار
به مرز خراسانیان یار بود به شهزادگی مرد کردار بود
سرآمد همی روزگار دراز در آنجا تکثر نمودند باز
بشد باز اولادشان بی‌شمار بدادند پیغام ، بر شهریار
به ارغوش آن والی روزگار که بود ازتنك مایگان یادگار
بگفتند از بهمن نامدار تو فرمان ستان بهر ما آشکار
که سازیم برخویش شهر فراخ به صد برج و بارو صد دیولاخ
بهین بهمن آن دودهٔ آریا به‌داد و دهش داد فرمان بجا

https://t.me/shahkht_lib

نه نقد هزینه بود بی‌کران / که شهری بسازیم چون خاوران
کهن دژیان گردگشتند باز / شدندی به امید خود چاره ساز
شتابنده در پیش ارغوش راد / که ماخود بسازیم چون ایل ماد
به نقد هزینه نداریم کار / به بازوی خود متکی مرد وار
بسازیم دیوار شهر بلند / که محفوظ مانیم ازهرگزند
قراری نهادند این همرهان / که شانزده‌هزارجمع گردندهان
همه شهریان گوهر پر بها / نمودند انداز در گنج ها
هرآنکس که بنا و معمار بود / همان گرم و آغشتهٔ کار بود
سه صد چارصد مرد تذهیب‌گر / به آبادی شهر خود مستقر
ز اختر شناسان بخت آزما / که روشن کند روز مسعود را
سطرلاب و تقویم در دستشان / که گویندهان ساعت سعدهان
همه چشم بر راه اخترشناس / که اوچون بگوید کندچون‌قیاس
به یکباره ریزند گلها و خشت / به بنیاد آن شهر مینو سرشت
یکی عورتی گاه پر مشغله / همی نان بپختی به ناز وگله
که ناگه یکی کودك شوخ چشم / ربودش دوسه نانش ازروی خشم
ز بیطاقتی عورتی لب گشود / که هان نان ها را بینداز زود
گمان‌کرده‌اند اهل‌آن مرزوبوم / که این است آواز اهل نجوم
به یکباره انبوه آن خشت ها / فرو ریخت اندر محل بناء
چو آغاز در طالع ثور گشت / ازآن‌آن ملك برسرجور گشت
ازین کار گردید اندیشه ناك / بپرسید ز اخترشناسان بباك
بگفتند چون طالع زهره است / چه مریخ هم ساطع زهره است
ازان‌مردمش‌خوش‌دل‌وخوشنواست / دلیر و برمز خودی آشناست
همه بذله‌گو، پردل‌وخوب خوی / به ابروی پیوسته با آبروی
همه سرفرازان و گردنکشان / به شهر هری‌کشته‌گردند هان
دو دیگرکه‌آن برج جوزا ببود / دوم‌خانه‌آن بیت‌مال‌است وسود
به‌دست همه ساکنانش قرار / نگیرد همی مال در روزگار
دگرگونه حالند ومهمان پرست / سخی پیشه باشند وبگشاده دست
مگو ساکنانش جگرخون بود / که این خطه مینوومیمون بود
بود مأمن مردم تنگدست / نگیرد قرار آدم خود پرست
هوایش‌خوش‌وآب‌آن خوشگوار / بود بهمنش خوبتر از بهار
کسی‌راکه اواهل‌فضل‌است‌وحال / مراورا دراین خطه باشد مجال

https://t.me/shenakht_lib

دهد دانش خویش را گسترش ابا زیرکی فکرتش در جهش
بسا صوفی و فاضل و دانشی درین خطه افتاده‌اند از خوشی
دراین‌خطه هرکس سفر می‌کند خوشی می‌ببیند مقر می‌کند
هرانکو به ویرانیش کار کرد ز بیمش تن خویش بیمار کرد
پریشانی آرد پریشان شود اگر زار سازد خودش آن شود
مگو شوم پندارم ایام او که روشن بود چهرهٔ شام او
چو ارغوش والی سخن‌ها شنید تسلی شد و جان او آرمید
بگفتا بکار عمارت قیام نمائید ای شهریان صبح و شام
بکار بناساز کردند گرم به انجامش آغازکردند گرم
به بنیاد آن کار شد هشت سال بکردند باروی‌آن با نوال
حصار عظیمی بپا ساختند دو صد برج و بارو بپرداختند
همه دوستدار و همه گرم کار به‌خود ساخته خانهٔ زرنگار
هریوائیان سرخوش و پرنوا همه گرم حرکت به بانك درا
ز خرم دلی و ز فرخندگی هری غرق آسایش زندگی

سوی روشنی افق چشمشان
نجنبید در زندگی خشمشان

انگورهرات : ص ۱۲

درهرات ازدیرباز انواع‌انگور بوده‌است وعروضی سمرقندی درچهارمقاله گوید انگور درغایت شیرینی‌رسیده ودر سواد هری صد و بیست‌لون انگوریافته شود هریك از دیگری لطیف‌تر ولذیذتر ازآن دونوع است‌که در هیچ ناحیت‌ربع مسکون یافته نشود یکی‌پرنیان ودوم‌کلنجری، تنگ‌پوست وخرد تکس ، بسیارآب ، گویی که دراو اجزاء ارضی‌نیست ، ازکلنجری خوشه‌ای پنج من وهردانه پنج درم سنگ بیاید ، سیاه چون قیر و شیرین چون شکر وازش بسیار بتوان خورد به‌سبب مائیتی که دراوست . رك: ص۵۰ - ۵۱ مجمع‌النوادر .

قاسم‌بن‌یوسف ابونصری‌هروی درارشادالزراعه مؤلفهٔ‌خود بعدازآنکه‌راجع به غرس وپرورش تاك وانگور توضیح ممتعی می‌دهد گوید :

رسیدن انگور از اول سرطان است تاآخر سنبله و اسامی انگور بی‌نهایت است اماآنچه‌دربلوکات مذکوره درچهارباغی‌که خدام‌آن‌عالیجاه نقابت پناه‌مخدومی ولی‌النعمی مد ظله العالی، درقریهٔ غیزان ، ازبلوك‌آلنجان‌که نشانه‌ای است از باغ جنان ، ساخته وبه‌گلهای رنگارنگ ریاحین و درختان میوه‌دار و درختان دیگرکه سرو و صنوبر وبید و چنار و سفیدار، چمن‌چمن، جدا نموده . به هرجانب یك‌تخته

https://t.me/shenakht_lib

انگور ، رشك رخسار حور، رسانیده‌اندکه عقل‌عاقلان و دیدهٔ بینایان درآن حیران است . صدنوع انگور واقع است وشبهه نیست والتفصیل هذا : خلیلی : ازحسینی‌که دانهٔ وی‌کلان و سیاه‌تر است ـ سرخك‌که دانهٔ وی خرد است . راوچه ـ بیدانه ـ فوشنجی ـ بورانی ـ شاه‌انگور ـ آبی‌بلوچی ـ نخشبی ـ خواجه برانداز ـ صاحبی ـ یاقوتی ـ لعل‌گل برطشت ـ ترباشنگ ـ فخری ـ جامی ـ ملاحی ـ سنگینك ـ امیری ـ مکه ـ ارسمی ـ زرد ـ پستان‌میش ـ خایهٔ‌کبك ـ خایهٔ‌خروس ـ رازقی ـ ریش‌فرعون ـ شکرك‌یاشکرچه ـ فراجاوه ـ سیاه سرکه ـ گلاب‌انگور ـ استرآبادی ـ شیخ‌علی ـ کوهی ـ علانی ـ دارائی ـ سمرقندی ـ علی‌کاکی ـ بهشتی ـ علانی بخاری ـ انگشت عروس ـ میان سرائی ـ سیاه پشتی ـ طایفی ـ سرخچه ـ سفیدچه ـ دیدهٔ‌گاو ـ شلجمی ـ ترشیزی ـ رئیسی ترشیزی ـ سبزك ـ خالدار ـ کاخکی ـ غوره شیرین ـ دل‌کبوتر ـ قیمتی ـ سرخ قندزی ـ سرخ حصاری ـ سرخ گرد ـ نازك قندزی ـ زردخرد ـ زرد بلند قد ـ نارانگور ـ شیرخانی ـ ابرش ـ عادلی ـ سیاه ـ گردن‌کوتاه ـ آب‌آورد ـ سرخل ـ باخرزی ـ بجك ـ جوزانگور ـ خیارانگور ـ ابراهیمی ـ چشم‌مژه ـ بلخی ـ حسینی ـ نام‌سرخ ـ اندخودی ـ محمودی ـ گندمانی ـ شاهانی ـ تبرانی قائن ـ جلاوی قائن ـ خبزی‌قائن ـ قلم‌انگور ـ خرماانگور ـ قندهاری. یك‌نوع دیگرآن عسکری گفته می‌شود پوست خیلی نازك دارد ـ خایه غلامان ـ ریش بابا ـ این سه نوع را صاحب ارشاد الزراعه ذکر نکرده است . رك : ارشادالزراعه ص۱۱۴ـ۱۱۵ـ۱۱۶

فراه : ص۴۰

فراه ازطرف مشرق به‌کوهستان‌غور وصحرای وسیع پشت رود وقسمتی نیز به مربوطات هرات ازطرف جنوب به‌درزاب وزاهدان ومضافات بلوچستان وحصه‌ای به‌گرمسیر از طرف‌شمال به حصهٔ غورواسفزار واز طرف غرب به مرز ایران‌محدود می‌باشد فراه ازمربوطات نیمروز قدیم بوده است واگرمرکز آن بوده احتمال دارد ومردم‌عقیده دارند که سکندر رومی‌ازلحاظ هوای ملایم ومناسب زمستانی‌را دراینجا گذرانده است .

فراه قلعهٔ‌کهنی داردکه شهرقدیم آنرا می‌نمایاند خانه‌های‌فراه همه گنبدی واز خشت خام می‌باشد وهمین خشت های خام ازچندین سال مقاومت کرده است . از دهات وقصبات مشهورفراه باید ازبشتوویزده ، داراباد ، رج دهك ، چهار برجك خرمالغ وغیره نام‌برد، کوه‌هایی درنزدیك فراه نیز قرار دارد وانگور لعل‌آن‌خیلی گوارا است . درفراه‌برف به ندرت باریده‌است درقریهٔ رج به مسافت هفت‌کیلومتر درشمال‌غربی‌شهرفراه قبرابونصرفراهی صاحب‌نصاب‌الصبیان‌است ودرقریهٔ یزده مقبرهٔ میرزا ترکمان صاحب محبوب‌القلوب (شمس‌وقهقهه) قرار دارد . درقریهٔ‌کرجی

مزار امام زید می‌باشد ، رود فراه آب گوارائی‌دارد وازشهر حالیه قدری دوراست اما شهرقدیمه درکنار رود ساخته شده‌بوده است ، برج‌وبارو وخندق‌آن نموداراست بعضی قلعه‌ها در فراه هست‌که به‌نام‌کك‌کهزاد شهرت داردگویند آخـور رخش نیز می‌باشد. رك: قاموس جغرافیای افغانستان بحث فراه

دهات امروز هرات

بلوك گذره : ص ۱۶

رباط میرك ـ قریهٔ عبدی ـ قریهٔاحمدآباد ـ بلندآب اقه میرقاسم ـ قریهٔ نشین ـ قلعهٔ چهل‌دختران ـ قریهٔ‌کنجان ـ قریهٔ‌کورت ـ رباط موسی ـ چهارکبوتر خان ـ قریه‌گرداب ـ قریهٔ سیوشان ـ محلهٔ خواجه شهاب ـ قصریحیی ـ گواشان ـ زاهدان ـ میان دوجوی ـ روضه‌باغ ـ نهرزنگی ـ کلی‌گرد ـ قصرانبای ـ اردوباغ ـ منزل‌سادات ـ زیارتجاه ـ سیرنان ـ جویان ـ بختیاری‌ها ـ کریم‌آباد ـ حسن‌آباد ـ کارآباد ـ مالان ـ غوران ـ کوفان ـ اسفغان ـ رباط میرزا ـ آخندها (آخندان) ـ کبکان ـ میروخان ـ پای‌پده ـ شکورخانی ـ تلاس ـ خلچان ـ چهاربرجك ـ ناگهان ـ دهلاجی ـ سه پهه ـ مرغاب ـ بلنداب مرغاب ـ باغ‌شاهی ـ هزارجریب ـ دهزق ـ طمقاچق ـ سنوگرد ـ توبجی باشی ـ رباط صدر ـ کوچه اسفزار ـ چهارباغ سید نورالدین ـ چوریان ـ خواجه اسلام ـ پشت‌آبه ـ میان ده .

بلوك انجیل : ص۱۸

گنبد پنبه ـ آدران ـ باغ ماسان ـ بزدان علیا ـ بزدان‌سفلا ـ جلوارچهٔ علیا ـ جلوارچه‌سفلی ـ نوین‌علیا ـ نوین‌سفلا ـ ترکان ـ بلندآب ـ قلبچه ـ سروستان عزیز درود ـ ته‌کاد ـ گرداب ـ عقاب ـ ولی‌آباد ـ ملایحیی ـ غزان‌علیا ـ غـزان وسطی ـ غزان جویچه ـ زمان‌آباد ـ جکان ـ فلاخن ـ فیروزآباد ـ بکرآبادعلیا بکرآباد سفلا ـ قلبچه بلندآب ـ بادمرغان ـ باغ‌مراد ـ باغ سفید ـ دولت خانه بیت‌الامان ـ باغ‌گلشن ـ باغ‌شهزاده ملك قاسم ـ چمن‌آرا ـ بی‌بی‌گـل ـ دریاچه مختاری ـ کندر ـ کولاب ـ مصرخ ـ سرانو ـ شادی‌بره ـ درویش علـم ـ مصلی چرم‌کر ـ درب ملك ـ ملاسیان ـ دیوانچه ـ باغ‌زاغان ـ خشکـرود ـ جبرئیل علوی ـ شورك ـ کاریزنو ـ برامان علیا ـ زلیخابکه ـ برامان سفلا ـ جیسان حوض سلطان ـ غلوار ـ دیوانچهٔ‌کوچك ـ دیوانچهٔ بزرگ ـ آباده ـ بلندشاهی ـ قصرشاهی ـ پوران ـ قلابهٔ علیا ـ آزادان ـ سینان ـ غلوان ـ تلابهٔ سفلان .

بلوك خیابان : ص۲۱

غشه ـ سرآسیا ـ لکنی ـ هنرمراد ـ کشکك خوشباشان ـ غاوردان کتونی ـ شادی جام ـ اوجنگ‌کنده ـ چهارباغ ـ نوبادام ـ نامزروع ـ فرك ـ قلزم

https://t.me/shenakht_lib

نورآباد ـ اردوخان ـ چونگر ـ نقاش ـ فریدون‌آباد ـ گرداب ـ رباط‌ویس ـ بدلو ـ قلعه مختار ـ قابولدراز ـ نقی‌آباد ـ ناگهان ـ رباط غوریان ـ خیمه دوزان ـ باباحاجی ـ باغ‌نظرگاه ـ باغ‌مراد ـ تولکی ـ گوداران ـ چمن آرا ـ قاسم‌آباد ـ باغ‌شاه ـ مقریان ـ باغ‌آهو ـ ابوالولید ـ سقسلیمان .

وك سبقر: ص ۲۳

فتح آباد ـ کتونی ـ خوشباشان ـ بندکیم ـ سفید روان ـ عزیز درود ـ تریاك ـ کشك اسحق ـ کندر ـ سراج ـ چهارباغ ـ کارشك ـ راسته جوی ـ رباط ـ نهرکه ـ عصه .

وك آلنجان : ص۱۹

بزدان ـ هندوان ـ کبرزان ـ ساقی‌خانه ـ خرتوشان ـ بهارآباد ـ خواجه‌نور بوی‌نان ـ شادمانه ـ قوسنان ـ درقرار ـ فراشان ـ چهارباغ ـ قلبچه ـ درقرار ـ مراغز میلدان ـ فریزن ـ اسلام‌علی ـ دستگرد ـ ده‌پده ـ ده‌سرخ ـ شوراندك ـ سحرخیز مغل‌بچه ـ دوست‌آباد ـ ملك‌آباد ـ جقرتان ـ بادق ـ پشت‌آبه ـ کمیزان ـ سرکوچه پشته ـ ملدان ـ النگ‌گاومیشی ـ صوفیان ـ تلاب ـ رواشان ـ رباط قلق ـ سرکوچه کشك‌نور ـ چیری ـ یعقوب‌آباد ـ جعفری ـ رباط چپ ـ سروستان ـ ترك آباد ـ کل‌مغولان ـ دهمیری ـ الوند ـ مقیم‌آباد ـ ده‌غریب ـ زرشك ـ ده‌ازبك ـ نقی‌آباد آشورآباد ـ عرب‌آباد ـ صوفی‌آباد .

وك توران وتونیان (آتشان) : ص۲۲

تونیان ـ توران ـ جندخان ـ علی‌افغان ـ گوش ـ پوستین ـ ده‌کنار ـ سرخ خواجه ـ جاورس ـ غوران ـ بائی ـ ده‌شکر ـ خانانی ـ بغنی ـ ده‌زیرك ـ غرزق ـ توبریان ـ رباط درویش ـ گازرانچه ـ بوطلحه ـ میان رودی ـ (غوروان وپاشتان به‌سلسله آتشان آورده شده .)

وك کمبراق: ص۲۶

تیش‌ریز ـ قبچاق ـ سنجدك ـ کندور ـ منزل ـ سراب ـ سرشست ـ گلمیر علیا ـ گلمیر سفلا ـ ده‌پائین ـ دشت بام ـ ده یازده ـ ده شیخ ـ سیاه‌گرد ـ علی‌بهرام رباط حافظ ـ چهار حیات ـ سلیمی ـ آسیاچه ـ بیچقی ـ تیرخوان ـ جوی میران امرکرد ـ طوقچی ـ قیمست ـ رباط شهریار ـ سراب ـ صدرآباد ـ حسن‌آباد ـ علی‌آباد ـ رباط‌نو ـ رباط فیض‌اله ـ رباط غوثی ـ شنبه‌آباد ـ النگ یارخوش ـ دادشان ـ رباط لته ـ میان دوجوی کمبراق ـ محله پچه ـ نوبر ـ رباط سلیمان ـ رباط داده ـ فخرآباد .

https://t.me/shenakht_lib

بلوك ادوان تیزان : ص۲۷

آخندان ـ شاه‌وردی خان ـ کنچه ـ میان دوجوی ـ ادوان ـ قلعهٔ وکیل کمه ـ مزرعهٔ کلاته ـ فراشان ـ شمس‌آباد ـ فرجائی ـ شورآباد ـ ده‌نو ـ کلادوز استراب ـ ده‌منار ـ کبوترخان ـ چکه ـ فورچنگ ـ کلکیان ـ کوشمیر ـ گواشانچه خواجه عالم ـ زنگان ـ قلب‌گز ـ قلی‌شاه ـ بختیاری ـ قانان ـ میروردی ـ شورك ملتك ـ تیزان ـ گرکان ـ جوی پشت‌آبه ـ کاریزصوفی .

بلوك خیابان : ص ۲۱

در خیابان درآغاز گوهرشاد آغا مسجد جامعی بساخت . آنچه خوندمیر در خلاصةالاخبار گوید : مسجد جامع بانوی عظمی گوهرشاد آغا ، درغایت نزاهت ونظافت وبه‌نهایت عظمت ولطافت است وهرجمعه درآن مقام لازم‌الاحترام‌جمعیت تمام دست می‌دهد .

https://t.me/shenakht_lib

همین‌طور درخیابان مدرسه‌ای نیز گوهرشادآغا ساخته است .

مدرسهٔ شریفه‌مهد علیا گوهرشادآغا : به‌حلیه‌تکلف و زیور وزینت و وسعت ورفعت ، مزین ومحلی ، روبه‌وفور فسحت وکثرت متانت ، ازاکثر بقاع این بلدهٔ جنت صفات ، ممتاز ومستثنی ودراین اوقات چهارنفر ازعلماء پسندیده صفات درآن بقعهٔ فایض‌البرکات، به‌درس و افاده قیام واقدام می‌نمایند وازموقوفاتش به‌حظی وافر محظوظ و بهره‌ور می‌گردند . رك : فصلی از خلاصةالاخبار خوندمیر ص ۷ ج کابل

از قراریکه اسفزاری‌گوید : بعداز اقامت ارکان و ارتفاع بنیان و اقدام صفوف وپیش ازتکمیل بنائی وتکلفات (مسجد جامع) رخت اقامت به‌مجمع ابقرباب وکل‌الناس داخله فرستاد .

هرکه آمد عمارتی نو ساخت رفت و منزل به دیگری پرداخت

می‌توان‌گفت‌که مدرسه گوهرشادآغا اتمام نیافته‌بودکه شهیدگردید بعداز آن سلطان حسین میرزا تزئینات‌آنرا به‌اکمال رساند .

اسفزاری‌گوید : وازمواضع میمون‌که به‌مبارکی‌آن زمینی دربربع مسکون نشان نمی دهند خیابان هرات است‌که به لطافت هوا و عجایب حظایر و غرایب بناء ممتاز است ودر بزرگی مزارات ولطایف عمارات ومقابر و بقاع متبرکه‌که دریمین و یسارآن واقع است از شرح و بیان بی‌نیاز است و آن جائی است که از قدیم‌الایام چه دروقت جاهلیت وچه درروزگار اسلام همیشه میمون ومبارك وقبلهٔ دعوات وکعبهٔ حاجات خلایق بوده و همهٔ مردم از اصاغر و اکابرومقیم ومسافر، بدان مقام شریف تیمن وتبرك‌جسته‌اند و درهمه زمان و ادیان معابد وعیدگاه ومقابر ونزهتگاه‌خواص وعوام بوده، چنانکه حالا مصلی وگشت جای مسلمانان است و در زمان سابق او را

کوی خدایگان می‌گفته‌اند و به عبارت فرس ، خدایگان پادشاه را گویند .
رك : ص ۸۹ ج ۱

مدرسه و خانقاه سلطانی : راجع به مدرسه و خانقاهی که سلطان حسین میرزا درخیابان درجنب جوی انجیل اعمارکرده است خوند میر درخلاصةالاخبار گوید :

ازجمله عمارات جنت صفات ، رفعت سمات ، ظاهر دارالسلطنه هرات ، مدرسه و خانقاهی است که معماران آستان سلطان صاحب قرآن ، در سر پل انجیل ساخته و پرداخته‌اند و بی‌شایبهٔ تکلف وغایهٔ تصلف سمند اندیشه ازتحریروتوصیف امثال این دو بقعه عاجز است و نوشتن خامهٔ فکرت اندیشه ، ازطرح کردن امثال آن‌مواضع وسیعه قاصر. خشت زر زرین‌مهر ازانفعال‌خشت زرنگاردیوارش، هرصباح سرخ برآیدورنگ فیروزهٔ سپهر ازرنگ لاجوردی جدارش ، به‌کبودی مایل وهریك از این بقاع مشتمل است برگنبدهای‌عالی وجماعت خانه‌های متعالی وطاقهای رفیع و رواقهای بی‌نظیر، ودرجانب غربی مدرسه از غایت عاقبت اندیشی ، جهت مقبره ترتیب گنبدی‌درکمال‌زیبائی اشارت فرموده ، مهندسان حاذق ونقاشان مدقق به‌نقوش غریبه وصور بدیعه ، از لاجورد و طلا مزین ومحلی ساخته اند و با انواع تکلفات دیگرکه به‌گفتن ونوشتن راست نیاید ، زیب وآرایش داده‌اند . حالا در مدرسه و خانقاه هشت نفر ازمشاهیرعلماء دانشور به منصب تدریس مفتخروسرفرازند ، و از اوقاف‌همایون ، به‌وظایف‌کرامند محظوظ وبهره‌ورمی‌گردند، وخدام‌خانقاه هرصباح به اطعام فقرا و مساکین اهتمام می‌نمایند و جناب ارشاد پناه و زبدهٔ ارباب یقظه و انتباه ، مولانا کمال‌الدین حسین واعظ ، مدظل افاضاته هفته‌ای یك نوبت در این منزل شریف به موعظه ونصیحت طوایف امم می‌پردازد و بعداز اتمام مجلس وعظ ، شیخ‌خانقاه حضارآن‌مجلس‌را به‌دعوت‌های لطیف‌لذیذ، محظوظ وبهره‌ور می‌گرداند. امید آنکه برکات این مثوبات به روزگار خجسته آثار صاحب قران عـالی مقدار واصل‌گردد . رك: فصلی از خلاصةالاخبار ص ۱۸

درخصوص اینکه امیرعلی‌شیرنوائی‌درمصلی‌اعماری نیز افزوده است واین همت او دربارهٔ بناء دارالحفاظ و دارالشفاء ومدرسه وخانقاهی‌است که درکنارجوی انجیل برپاگردیده است آنچه درخلاصةالاخبارياد شده است :

مسجدجامع امیرعلیشیر: دیگر از ابنیهٔ رفیعهٔعلیهٔ این بلدهٔ طیبه ، مسجد جامعی است که جامع خیرات و رافـع معالم مبرات یعنی مؤتمن دولت خاقانی مقرب‌الحضرت سلطانی درمحاذی منزل‌شریف خویش ساخته‌اند. بیت:

چو کاخ آسمان فیروزه خشتی — زمین از وضع لطف آن بهشتی
دمیده ز آب ملك نیك بختان — ز نـخلستان دیـوارش درختان

الحق عمارتی است صفای صفه مقصوره‌اش به‌لاجورد و طلا مزین و محلی گشته ، ازصفای باطن خجسته میامن بانی‌آن حکایت می‌کند ، وثبوت قواعد جدار عالی‌آثارش، ازرسوخ اعتقاد پاك عامرالثواب می‌نماید . شعر:

ان آثارنا تدل علینا فانظروا حالنا عن‌الآثار

ودومنار پرکار، بریمین‌ویسارآن‌بقعهٔ مبارك سربه‌سپهر دوارکشیده، مانند راه کاهکشان به کواکب درخشان‌که آنهارا به کاشی وزرکاری محلی‌ساخته‌اند و مزین گردیده .

دارالحفاظ : درشمال این بقعه عدیم‌المثال ، دارالحفاظی درکمال زیب و زینت ، صفت اتمام یافته ، وجدار وسقف آن به نقوش لاجوردی و طلا مزین‌ومحلی گشته ...

https://t.me/shenakht_lib

دارالشفاء : درجانب جنوبی‌این مسجد جامع، دارالشفائی درغایت لطافت ونزاهت ساخته ودرمیان‌آن‌بقعه جنت‌نشان ، حوض‌کوثرمثال، طرح‌انداخته. حکماء خضرمقدم واطباء عیسوی دم، همواره درآنجا به تداوی مرضی‌ومعالجهٔ امراض‌غربا مشغولی می‌نمایند وازادویه واشربه‌آنچه دربایست می‌شود، پیوسته‌درآن مکان‌خجسته آماده ومهیا می‌دارند .

خانقاه ومدرسه اخلاصیه : ازجملهٔ عمارات علیه مقرب الحضرت‌السلطانی خانقاه اخلاصیه ومدرسهٔ اخلاصیه است ، قریب به دارالشفاء مذکور بناءکرده شده و ازجریان آب عذوبت مآب انجیل‌که درمیان‌آنها جریان دارد، فحوای جنات‌تجری من‌تحتهاالانهار مبین ودرخانقاه اضافت پناه ، هرروزه به مقتضای آیت ویطعمون الطعام علی‌حبه مسکیناً ویتیماً واسیرا به‌اتمام‌فقرا وضعفا می‌پردازند و هرسال قریب دوهزار پوستین وکپنگ و پیراهن و ازار وطاقیه وکفش به درویشان می‌دهند .

و درهردو بقعهٔ شریفه ، هفت‌نفر ازعلماء اعلام وفضلا واجب‌الاحترام ، به تحقیق مسائل دینیه وتدقیق علوم یقینیه، مشغولی می‌فرمایند ویمن وبرکت این‌بقاع به مرتبه‌ای است‌که از زمان بنا الی‌یومنا هذا، چندین‌هزارکس، ازاطراف عالم این‌جا آمده‌اند وبه اندك زمانی دانشمند شده، به مواطن خویش مراجعت نموده‌اند وبسیاری ازطلبهٔ این بلدکه دراین دوبقعه تحصیل‌کرده‌اند به‌منصب تدریس‌سرافراز گشته‌اند ، چنانچه اسامی بعضی ازایشان عن‌قریب مسطور خواهدشد. رك: فصلی از خلاصةالاخبار خوندمیر ص ۱۹

آنچه میرخواوند شاه دربارهٔ خیابان در روضةالصفاگوید :

وازمواضع میمون‌که به‌لطافت‌آب وهوای‌آن در ربع مسکون موضعی نیست خیابان هرات است، وبی‌شایبه تکلف وغایهٔ تصلف، مضمون‌کلمهٔ روضة من‌ریاض‌الجنه

درشأن آن آیتی است و فحوای مقوله روضة ماء نهرها سلسال ، در اوصاف بساتینش روایتی :

از غایت نزاهت و خوبی و دلکشی پنداشتم که جنت عدن است درخوشی
دربر گرفته شاخ شجرهای او حلل برسر کشیده خاك چمنهای او وشی
برسقفهاء گنبد خضرا ز عکس او گلهای گونه گونه ز حمرا و آتشی

ومزارت اکابر و مشایخ وعلماء و صلحا درآن موضع متبرك بسیار است و حظایر وبقاع دریمین ویسار آن بی‌شمار. درزمان جاهلیت‌نیزاین‌مقام میمون و مکان همایون قبلهٔ دعوات وکعبهٔ حاجات خاص وعام بوده واکابر واصاغر ومقیم ومسافر بدین منزل شریف تیمن وتبرك می‌جسته‌اند چنانکه حالا عیدگاه ومصلی خلایق است ودرزمان سابق آنراکوی خدایگان می‌گفته‌اند وپادشاه را به لغت فرس خدایگان نامند . رك: ج ۷ روضة‌الصفا ص۵۱۹

https://t.me/shahkht_lib

راجع به‌مسجد خیابان صاحب روضة‌الصفا گوید :

وازجملهٔ ابنیهٔ رفیعه وعمارات‌منیعه این‌صاحب مکنت ، مسجد جامعی‌است که درکنار جوی‌انجیل محاذی منزل همایونش‌به اتمام رسیده الحق آن بقعهٔ شریفه به وضع غریب وطرح بدیع،ساخته شده ، طاق سپهرآسای‌مقصوره‌اش درمعمورهٔ جهان جفت ندارد ، وایوان فلك فرسایش درمطمورهٔ خاك طاق افتاده ، هوای‌فضای روح افزایش، لطیفتر ازنسیم جنان وچهارصفهٔ اطرافش ازغایت تکلف و تزئین ، غیرت هشت بهشت رضوان ، از زمزمهٔ قرائت حفاظ فصاحت صفاتش ، معتکفان عالم بالا مبتهج ومسرور واز غلغلهٔ‌تسبیح واذان مؤذنانش مسبحان ملاء اعلی پرفرح وحضور .

مسجد او جامع فیض اله زمزمهٔ خطبه او تا به‌ماه
برسرنه تخت گرفته شهی منبرش از خطبهٔ بیت‌الهی
غلغل تسبیح به گنبد درون رفته ز نه‌گنبد والا برون
طاق بلندش به فلك‌گشته جفت حایل او گشته فلك در نهفت
قبهٔ او بر شده بالای چرخ فرش نهمش اطلس والای چرخ

و در و دیوار این بقعهٔ بزرگوار ، به هرگونه نقوش بدیع‌که اگر مانی نقاش زنده بودی، ازکمال لطافت و غرابت آن انگشت تعجب به دندان گرفتی ، مزین‌است به انواع اختراعات عجیب ومستبدعات غریب و اصناف صنایع و بدایع و طرفه‌کاری . قطعه :

پرازنقش و نگار از فرش تا سقف مهندس‌را بر او فکرو نظر وقف
دمیده ز آب کلك نیك‌بختان ز نخلستان دیوارش درختان

بنابرآنکه حکیم علی‌الاطلاق ازدارالشفای واشف صدور قوم مؤمنین‌قانون

کلیات‌شفاء، مرضی بسترحرمان‌را به‌حذاقت طبیعت‌لبیب مرحمت‌آن حضرت، تفویض نموده و اصحاب حصول اعراض معلولان مختلفة المزاج را به انفاس عیسوی التباس عاطفش حواله فرموده وبرجنب این‌بقعهٔ مبارکهٔ دارالشفائی درکمال تکلف و تزئین ساخته وپرداخته . نسیم عنبربیزش مانند دم مسیحا روح پرور و خاك مشك آمیزش چون هوای‌اردی‌بهشت روح‌گستر، خشت زرنگار دیوارش سرخ برآید وطارم فیروزه سپهر ازافعال لاجورد نقوش جدارش به‌کبودی‌گراید . قطعه :

فرخنده بقعه‌ای و مبارك عمارتی — در نیکوئی‌بدیع ، به پاکیزگی‌سمر
با سقف اوسپهر بلند است بی‌محل — با صحن‌او بهشت برین‌است‌بی‌خطر

واطباء مسیحا دم وحکماء خضرمقدم ، ازصبح تاشام دراین خجسته مقام، به معالجه مرضی وغربا قیام واقدام می‌نمایند وبه درس وافاده وطلب این علم شریف وفن‌لطیف‌که قرین علوم ادیان است کماقال‌النبی صلعم: العلم علمان علم‌الابدان وعلم الادیان مشغولی‌فرمایند ویکی‌دیگر ازعمارات علیه این‌صاحب توفیق، مدرسهٔ‌اخلاصیه است درمقابل دارالشفاءکه اسمش مطابق مسمی‌است به اتمام رسیده . ظاهرآن بنای دلگشا چون‌باطن‌نورانی عالمان علوم ربانی، روشن‌است واز عذوبت‌آب سلسبیل‌مآب نهرانجیل‌که در جوار آن جاری است ، مضمون جنات عدن تجری من تحتهاالانهار مبین . بیت :

می‌کند هردم ندا دروصف‌اوروح‌الامین — هذه جنات عدن فادخلوها خالدین

مهندس اندیشه ازکشیدن تمثال اوعاجزاست وزبان نکته دان فکرت‌پیشه، ازتعریف تکلفاتش قاصر. قطعه :

حور اگردیده بدین‌روضه‌کندروزی‌باز — کند از شرم در روضهٔ فردوس فراز
بوستانی است که طاوس ملایك هردم — از سرسدره نماید به هوایش پرواز

مدرسهٔ شریفهٔ علمای اعلام وفضلای واجب‌الاحترام ، به افادهٔ علوم دینی‌و نشرمعارف یقینی اشتغال می‌فرمایند وطلاب آنجا فارغ‌البال وآسوده حال به‌مطالعه واستفاده قیام می‌نمایند و در محاذی این‌بنای‌میمون ومنزل همایون خانقاه اخلاصیه که پناه فضلای معارف دستگاه است ساخته وپرداخته شده وآن بنائی است به‌انواع زیب وزینت آراسته وازشوایب عیب ومنقصت پیراسته. قطعه :

اوجش فلکی است کز بلندی — معمار عیان آسمان است
در حافظ او خیال نقشش — بشگفته هزار بوستان است

ودرآنجا نیز اهل‌زهد وتقوی وارباب درس‌وفتوی، به تحقیق مسایل‌دینیه وافادهٔ علوم یقینیه ، اشتغال دارند وفی‌الواقع ازاطراف عالم طلاب علم و فضیلت ، روی بدین‌بقاع سپهر ارتفاع وچندین‌هزار فرقه ازولایات دور بدین‌خانقاه ومدرسه

https://t.me/shemiakht_lib

که به میامن اهتمام آن عالی‌مقام همهٔ اسباب معیشت در آنها آماده و مهیاست ، به مطالب ومآرب خود فائز گشته‌اند و دعاگوی و ثناخوان به‌منازل خود مراجعت‌نموده ودراین خانقاه معارف پناه، پیوسته خوانسالاران بزم نوالش، بساط انعام گسترده و همواره خادمان با افضالش، صلای ضیافت درداده . بیت :

در ضیافت‌خانهٔ خوان نوالش منع نیست در گشاده‌است‌وصلادرداده‌خوان‌انداخته

وهریك ازاین‌عمارات‌عالیه مشتمل بر بساتین‌جنت آئین وروضات پراشجار وریاحین، ازطراوت لاله‌ها بسان شقایق حدایق فردوسی‌را داغ بردل و از لطافت گلهای احمرایشان ریاحین بساتین‌جنان غرق‌عرق ومنفعل . قطعه :

از غایت تنزه و خوبی و دلکشی پنداشتم‌که جنت عدن‌است درخوشی
بر سقفهای گنبد اخضر زعکس او گلهای‌گونه گونه زحمراء وآتشی

https://t.me/shenakht_lib

وهم‌چنین معمار همت این‌بلند مقدار ، درسایرولایات خراسان بقاع خیر ساخته وابنیهٔ رفیعه پرداخته وپل‌ها و رباط‌ها و حوض‌ها که به یمن اعتنا و حسن اهتمامش درقفاری وصحاری به اتمام رسیده ، از حیز تعداد بیرون است و چون از موقف اعلی‌مرخص‌نبودکه به‌تفصیل‌بعضی ازآنها پردازد وبرهمین‌مقدار اقتصار رفت. رك: روضة‌الصفا میرخوند ج۷ ص ۵۲۰ ـ تا ۵۲۷

از عماراتی‌که در جنب نهرانجیل ، درقرن نهم هجری ساخته شده بود و رونق بسزائی داشته است ، تنها شش مصلی هنوز پایدارواستوارمانده و هم‌گنبد مزار گوهرشادآغا و بایسنقرمیرزاست‌که به‌شکل‌کلاه درویشان ساخته شده و حال ترمیم گردیده است .

خیابان درقرن نهم هجری سرسبزی وآبادی زایدالوصفی داشته و بزرگان زیادی درآنجا مدفونند .

گنبدی‌که‌گوهرشادآغا ، خانم شاهرخ ، ازکاشی معرق ساخته بود ودرون آن نیزگچ بری‌ها ورنگ‌آمیزی و نقاشی‌هائی داردکه هنرمندان عصر، سلیقهٔ هنری وفنی خود را به‌آن صرف‌کرده اند ، درواقع به‌خود آرامگاهی ساخته بود و چون فرزند هنرمندش ، بایسنقرمیرزا ، به‌سال ۸۳۷ فوت‌شد ، اورا درآنجا دفن‌کرد و متعاقب‌آن‌جوکی‌میرزا ابن‌شاهرخ بعدازهفت سال اندرآنجا دفن‌گردید ، همین‌طور نعش خودگوهرشادآغا به‌سال ۸۶۱ درآن بقعهٔ مینوگذاشته‌شد وهم سایرشاهزادگان تیموری درآنجا خوابیده‌اند . خیابان از نگاه فسحت وآب و هوای‌گوارا ، موضع بغایت نیکوست .

کاریز:

آبیاری‌کشت‌ها ازروزگاران قدیم کارمشکلی بوده است ، می‌توان درقدم

اول آبیاری را به‌طبیعی ومصنوعی تقسیم نمود .

شکل طبیعی همان ، آب باران است که در این صورت درزمینی که کشت دیمه‌می‌شود تنها آب ورطوبت باران به‌آن بسنده‌است، چون زمین ناهموار است ودر تپه‌های خاکی آبیاری مصنوعی درروزگارپیش متعذربوده است . دیمه‌را درافغانستان للمی نیز گویند .

ودیگر کشت آبی‌است که به‌آبیاری مصنوعی نیازمند است .

آبیاری مصنوعی می‌شود به چهارنوع باشد . دوی آن روی زمین و دوی دیگرزیرزمین ـ آنکه روی زمین است آبیاری به ذریعه جویها می‌شودکه از رود برداشته شده است و دیگر آب چشمه است که جاری می‌شود وکشتزارها را آبیاری می نماید .

https://t.me/shenakht_lib

آبیاری که آب آن از زیرزمین بوجود می‌آید و بعد به سطح زمین کشیده می‌شود اول چاه است که آب‌را به‌وسایل دست داشته بیرون می‌آوردند ، دیگر کاریز است : که به‌عربی قنات گویندکاریزوسیلهٔ خوبی بوده که به واسطه مهندسین آزموده وکاریز کن‌ها این‌کار به‌وقوع می پیوسته است .

املاك :

املاك ازدیرباز به سه نوع شناخته شده بوده است .

۱ـ املاك سلطانی که بعدها به‌نام املاك دیوانی‌خوانده می‌شد یعنی اراضی متعلق به‌دولت .

۲ ـ وقف ، اراضی که برای استفاده در اختیار سازمانهای گوناگون دینی اسلامی گذاشته می‌شده است .

۳ ـ ملك به‌طورمطلق اراضی‌متعلق به مالکان خصوصی .

این سه نوع ملك درروزگارما هنوزمعمول است. رك: کشاورزی ومناسبات ارضی ایران درعهد مغول ج ۲ ـ ص ۴

املاك سلطانی ودیوانی ، به مفهوم خالصه نیز تلقی می‌شد از زمین خالصه این مطلب فهمیده می‌شودکه ازمالیهٔ دولت پاك باشد . زمین‌های خالصه‌که مربوط به‌دولت بوده ، گاهی به‌صورت اقطاع برای بعضی‌مردم داده می‌شده ویا به‌اجاره ویا به‌مالکان خصوصی‌فروخته می‌شده است . وزمین های خالصه‌گاه زمین‌های بایری نیز بوده‌که دولت ازآنها بهره‌برداری‌کند وبه لطایفی تحت زرع قرار یابد و در مقابل زمین خالصه‌زمین رعیتی نیز به‌هرات می گویندکه تعلق به‌مردم می‌گیرد .

مفهوم وقف نیزروشن است اموال منقول و غیرمنقول مثل اراضی‌آسیاها ، نهرها ، دکاکین‌که به نگهداشت وترمیم مساجد ومدارس وخانقاه‌ها وغیره اختصاص

داده می‌شده و املاك و اراضی وقفی از مالیه وخراج مصون بوده است و عایدات آن به‌مصرف می‌رسیده است .

کازرگاه : ص۲۵

درشمال شهرهرات باستان ،که‌کوه‌آن را زنجیرگاه‌گویند ، در دامن آن قریهٔ سرسبزکازرگاه قراردارد . سلسله‌کوه‌کازرگاه به‌کوه دیواندر می‌پیوندد . دیواندر به‌معنی جایگاه دیوآمده است . دیواندردره‌های سرسبزوفیض بخشای دارد که چشمهٔ اوبه ازسینهٔ‌آن می‌خیزد .

یاقوت در معجم‌البلدان کازرگاه را کازیارگاه ضبط نموده‌گوید کازیارگاه بعد الالف زای و با مثناة والف ورا ،کوه و قریه‌ای‌است به‌هرات از آنجمله مقبرهٔ شیخ‌الاسلام ابواسمعیل عبدالله الانصاری وجماعتی از اهل‌علم و زهد ، برخی‌کازرگاه گویند ،گازریان درآنجاکه چشمه‌ای بوده لباس‌شوئی می‌کردند .

جامی نیزدرتعریف‌کازرگاه‌وتوصیف پیرهرات‌دریك بیت قصیده‌ای اشارت کرده است :

گازرگهی‌است تربت اوکابرمغفرت در ساحتش سفیدکند جامهٔ سیاه

کارزارگاه نیزآمده‌که ظاهراًهمین‌نام اصح‌باشدکه‌دراینجا جنگ وکارزار صورت‌گرفته بعدازآن تخفیف یافته به‌شکل‌کازرگاه درآمده باشد .

شیخ عمویه ازصوفیان عصر پیرهرات (خواجه عبدالله انصاری هروی) در کازرگاه مسجد جامع و رباطی بناکرده ومریدان‌گرد وی جمع می‌شدند ، خواجه را نیزبرآن شیخ ارادت‌کامل بودکه درمحضرش‌گاه می‌رفت .

در انتهای درهٔ کازرگاه . به فاصله یك فرسنگ جای باشدکه آنرا مردم بومی تشت وآفتابه‌گویند . در پایان دره‌کوچهٔ تنگی است چهارمترودرازی پانزده متر، پنداری با قلم‌آهن این دره را تراشیده‌اندآب بسیاری‌که درآن دره می‌ریزد آبشارهائی تشکیل می‌کندکه درنتیجه دراین‌کوچهٔ تنگ می‌ریزدکه دیدنی است .

در بغل‌کوه تهی‌گاهی نیزوجود دارد ، دهن‌آن به سنگ برآورده شده ، و اینجا خانگاه خواجه عبدالله انصاری شناخته شده است .

بناء مدرسه‌را امیرعزالدین عمرمرغنی، جد ملوك‌کرت ،که درروزگاران شاهان غوری سمت وزارت داشته ، در کازرگاه گذاشته است . تاریخنامهٔ سیف بن یعقوب هروی ص۱۴۱

کازرگاه از عصرسلاطین سلجوقی چیزی آبادی داشته در عصر شاهرخ (۷۹۹-۸۵۰) در کازرگاه تعمیروکاشی‌کاری به عمل‌آمده‌که تاحال خانهٔ زرنگار و سنگهای منقش و احجار پرگل وبرگ وسنگ‌هفت‌قلم درآنجا وبرخی سنگ‌نبشته‌ها

https://t.me/shenakht_hb

به قلم سلطان علی مشهدی و بهترین خطاطان خراسان وهرات موجود است و اکثر شاهزادگان و اهل‌الله ، درآنجا مدفونند ، اطراف مقبرهٔ خـواجـه عبدالله انصاری موزیم سنگهای پرنقش و نگار است‌که قابل اعجاب است برای معلومات بیشتر رك: رساله‌کازرگاه مؤلف فکری سلجوقی .

کروخ : ص ۳۲

دیگر از ولایات نزدیك بهرات قصبهٔ کروخ وپاشتان است .آب وهوای خوش دارد ، و اشجار ومیوه‌های خوب ومزروعات ومحصولات مرغوب ، واز منازل متبرکه‌که درمضافات‌کروخ مزارخواجه محمدعباس است‌که فیض تمام‌دارد ، ومردم از هرات وتوابع بهزیارت‌آن مقام می‌روند . رك: روضات اسفزاری ج۱ـص۱۵۱.

کروخ شهری است بهفاصلهٔ ده فرسخ دور ازهرات ،کشمشی‌که ازکروخ حاصل می‌گردد به تمام دنیا فروخته می شود ، از مشاهیرکروخ یکی ابوالفتح عبدالملك بن ابی‌القاسم عبدالله‌بن ابی‌سهل قاسم‌بن ابی‌منصور الکروخی است متوفی ۵۴۸ . رك: معجم‌البلدان .

کروخ میان‌دوکوه واقع‌شده ، سطح ارضی‌آن ناهمواروپشته‌هایش درحال فرازونشیب است ، رودی‌که ازچشمه‌سار مسجدچوبی وخواجه چهارشنبه و اطراف آن حاصل می‌شود ازکروخ‌گذشته ،آنرا سیراب می‌سازد . آثارقلعه های خراب‌آن نمودار است‌که ازروزگار پیشین یاد می‌دهد . رك: آثارهرات ج ۱ ص ۹۹

غارکروخ قابل اعجاب است و به زمینه های سنگی منتهی می شود که به‌سرتپه راه دارد وتمام ناحیهٔ‌کروخ ازآنجا دیده می‌شود .کروخ دربرخی قسمت‌ها کاریزدارد رودهائی ازکوه‌های‌کروخ سرازیرمی‌شود ویك شاخ‌آن ازکوه دوندر از حصهٔ بندیخك و شاخ دیگرآن ازکوه بابا جدا شده ، درحصهٔ‌کروخ یکجا شده واز همین‌جا سلطان ابوسعید جوئی تا تخت وکوه مختار و بلوك پروانه را احداث‌کرد که به نام جوی سلطانی یاد می‌شود . رك: قاموس جغرافیای افغانستان (بحث‌کاف)

خواجه مودود : ص۳۰

خواجه قطب‌الدین مودود چشتی ابن خواجه یوسف بن محمدبن‌سمعان ، پدرش خـواجـه یوسف به صحبت شیخ‌الاسلام ، ابواسمعیل عبدالله انصاری هروی ، رسیده است‌وهشتادوچهارسال عمرکرد . بهسن شصت‌وپنج سالگی‌متأهل شد ، خواجه مودود چشتی را زیرتربیت‌گرفت ودرسن هفت سالگی خواجه قرآن را حفظ نمود، بعدازمرگ پدر به‌کرسی مشیخت نشست .

راجع به پیش‌آمد او باشیخ‌الاسلام احمد نامقی‌جامی، عبدالرحمن جامی شرح مبسوطی درنفحات نوشته است. خواجه مودود چشتی بعداز آنکه ازمجالست

چندروزهٔ خودباشیخ نامقی، کسب افاضت نمود، سفری از چشت به سائر بلادخراسان نمود . سلطان شهاب‌الدین غوری دریك سفرفرزند او (خواجه احمد) را باخودبه هندبرد. فوت خواجه مودود قرار تذکر صاحب خزینة الاصفیادر۵۲۷صورت گرفته است ودر چشت مزارات زیادی‌است که‌خود خواجه پدر واولادش در آنجا مدفونند برای مطالعهٔ بیشتر رك: نفحات الانس‌جامی ص ۳۲۶ چاپ تهران و خزینةالاصفیا مفتی‌غلام سرور، ج۱ ص۳۴۸ تا ۳۵۱

اوبه : ص۲۹

اوبه : به طرف شرق هرات، به دوطرف دریا قرار دارد . حسن‌آب وهوا به این منطقه موقعیت خاص بخشیده است . اوبه درقدیم شهرستان عظیم‌بوده، معدن سنگ مرمر آن شهرت آفاقی‌دارد .

https://t.me/shenakht_lib

اسفزاری در روضهٔ چهارم چمن اول تاریخ هرات گوید : در بیان بعضی خصایص هرات رود وشافلان وغیره :

ازولایات آنچه بدین بلدهٔ طیبهٔ جنت‌آئین، قرب جوار بلکه اتصال دیار دارد، ولایت‌هرات‌رود و اوبه‌است که‌ازصفوت میاه‌کوثر اشتباه‌وانواع فواکه‌که‌هریك ازدیگری به است‌که صفت : وماء مسکوب وفاکهة کثیرة لامقطوعة ولاممنوعه، دارد. وآن ولایتی‌است درغایت عذوبت‌آب ورقت هوا وفسحت ساحت ونزاهت فضاء وکثرت ضمایم وتوابع، وسعت مزارع ومواضع ومرابع و ازبدایع منازل آن ولایت ، چشمهٔ آب‌گرم است در دامن‌کوه که به چشمهٔ‌کوبان اشتهار یافته ، آب‌آن در زمستان و تابستان حرارت تمام دارد وچنانچه اگر کسی‌خواهدکه درآن‌آب درآید به‌یکبار غوص‌کردن متعذراست، اول پاهارا درآب‌می‌باید نهاد وبتدریج‌آهسته‌آهسته فرورفت ودرجنب همین جوی‌آبی‌است درعین عذوبت وسردی‌که گوئی فحوای : هـذا مغتسل بارد وشراب ، درباب آن نازل‌شده ومردم بسیار ازهرناحیت ودیار بدان چشمه‌آمد و شد می‌کنند و ازبعضی امراض واسقام واوجاع وآلام خفت وصحت می‌یابند .

وسلطان شهید ، ابوسعید ، برسرآن چشمه عمارتی ساخته بود مختصر ، اما حضرت اعلی این‌پادشاه دین‌پناه (ابوالغازی سلطان حسین) را بدان سر منزل توجه خاطری‌است که اکثراوقات هرسال یك‌نوبت یا دونوبت ، پرتوالتفات وسایهٔ چتر همایون صفات ، بدان بقعه می‌اندازند وازآب وهوای آن سرچشمه اثر صحت ذات ملکی‌صفات واستقامت مزاج‌عظیم‌البرکات، ملاحظه می‌فرمایند وبه یمن‌آن‌مقام مبارك‌تفأل فرمود بقعهٔ عالی وعمارات متعالی، باباغات ورياحين واشجار و بساتین، ابداع نموده‌اند وبه تأثیر توجه حضرتش یمن‌وبرکت آن‌موضع، اضعافاً مضاعفه‌شده وحالا به حکم : شرب العذب مزدحم ، ازاجتماع زایرین وازدحام مجاوران ، غلبهٔ

تمام وکثرت لاکلام ولاف مضا خجسته مقام حاصل است ، واکثر مردم هرات درفصل خزان‌که وقت رسیدن فواکه‌تر اوبه است به رسم گشت وتفرج به چشمهٔ کوبان می‌روند وازآب وهوا ولطایف میوه های آنجا محظوظ می گردند . للمؤلف :

تا نگویم باغ جنت « اوبه » است زانکه ازصد باغ جنت او، به است
نیست چون«اوبه» سمرقند ار زلطف بهترین میوه‌های او ، به است

و دوشاب ومنقی طایفی‌آنجاکه به‌گل می پرورند ـ وکمال تکلف است وجوز پر مغز تنگ پوست و بادامهای دستمال او نقل مجلسهاست . و در یك حد او کوهی است معدن سنگهای سفید به تکلف‌که قرینهٔ مرمر است . و از آن سنگ ازارهای سنگین می‌سازند وستونها وکرسیها والواح وصندوقهای مقابرمی‌پردازند و منافع‌آن سنگ بسیار است وعجایب‌آلات‌آن درهرات بی‌شمار، ازجمله لوح و میلی متصل یکدگر تراشیده ، در سر مرقد منور پاك و مدفن عطرناك ، سرور اهل عرفان سالك مسالك شهود وایقان ، مقرب حضرت باری قطب‌الاولیاء خواجه ابواسمعیل عبدالله انصاری ، قدس‌الله سره است‌که در هیچ جا مثل آن نشان نمی‌دهند . و اکثر میوه های هرات‌رود به‌هرات می‌آید ودر بیشترسال می‌ماند ، خصوصاً سیب آنجاکه به‌رسیدن سیب دیگرمی‌پاید . ودر اطراف اوچندین قری و مواضع وانهار و مزارع است‌که چون ریاض بهشت لطافت‌آب وهوایش تسنیم ونسیم اردی بهشت، للسلمان :

بحر مسجورست آبش یا زلال سلسبیل عرصهٔ‌چرخ‌است صحنش یابهشت جاودان
سبزه زارش‌را ثمرهای زمرد برکنار کوهسارش را کمرهای مرصع بر میان
آب‌وباد اوست‌چون باد مسیح‌وآب‌خضر بادجان‌بخشش‌چوجان‌وآب‌دلجویش‌روان

یکی از آن مواضع ، روضهٔ متبرکه چشت است که از برکات مزارات مشایخ عالی درجات ، مصعد دعوات مستمندان وکعبه حاجات نیازمندان است . اگربه‌تمامی خصال‌آن اشتغال بنماید ، اطناب سخن به اطناب می‌کشد .

یاقوت در معجم البلدان‌گوید : اوبه یکی از قرای هرات است و علمای زیادی ازین سرزمین برخاسته‌اند . عبدالعزیز اوبهی متوفی ۴۲۸ وبومنصوراوبهی متوفی ۴۰۳ و دیگر ابوعطاء اسمعیل‌بن محمدبن احمد هروی اوبهی و همین طور عبدالمجید بن‌اسماعیل بن‌ابوسعید قیسی‌هروی‌قاضی بلاد روم ودیگرمولاناجلال‌الدین اوبهی اوستاد مولانا جامی وشاگرد سعدالدین تفتازانی است .

اینجانب راگذری به‌اوبه‌افتاد واز برخی مواضع‌آن معلوماتی به‌دست‌آمد بدینگونه. اوبه را محلات زیاد است:

ترکاباد ـ صویرهٔ علیا وسفلا ـ مرغچهٔ علیا و سفلا ـ چهار محلت مشهور اوبه بدین نامها یاد می‌شود .

https://t.me/shenakht_lib

ماهنجان ـ دریابان ـ سرده ـ سرکوچه ـ وقریهٔ خواجه محمدکامل بن علی بن عبدالله بن عباس ، مربوط محلهٔ سرده است . طوری که از لوح سنگ محمد کامل نمودار است در سال ۷۴ تولد یافته و در خراسان والی بوده و بهسال ۱۳۲ فوت شده است .

قرائی که بهطرف شمال اوبه ودردامن کوه قراردارد عبارت است ازرگه ـ کاریز بلوج ـ شورگرد ـ کویان ـ تون ـ درتگاب تون چشمهٔ آب گرم واقع است که تعمیری درآنجا موجوداست درهٔ سرسبزی است که مردم شهراندرآنجابههواخوری می‌روند وساعتی آنجا می‌آسایند .

دراین درهٔ سبز که بهچشمهٔ اوبه شهرت دارد مزاری نیزمی‌باشدکه اهالی بومی دوست محمد قراول گویند .

https://t.me/shenakht_lib

این قراء مربوط چشت است .

افساج ، شوله ، بند بنفش ، سراپرده ، قصرصنم ، ناب و شنگه ، کلات بند خواجه ، جنوا ، تگاب شور .

دهات اوبه زیاد است : ارویج ، سونی، تگا وغزه ، کبوترخان ، چشت، سنجدك ، دهخان ، سلمه ، دهن هموار، اسفرز ، نهرنوا ، واجه ، واشه ، کرغوز.

واز دهات خورد آن که با مزارع پیوست است باید از فلوری ، ده بل ، کشکك، مابین کوه ، لکه سنگ ، وپشته مجیع ، نام برد .

مزارع آن عبارت استازچهارتگاب ، جنگل‌باز، تگاب‌مایچ، تگاب‌یاری گنده ، مسافران ، گناباد ، کوه خواجه محمد قراول که معدن سنگ مرمر دارد وهفت قلعه نیز درهمین حواشی می‌باشد .

در غالب چاهای اوبه زراعت دیمه وآبی می‌شود و قراء مشهور دیگر آن که نفوس زیاددارد عبارت‌است از کادگان ، دندآب ، کبکان ، کشمیران ، دهدراز چناران ، پنج میران ، شائنان ، رباطك ، کرشك ، سیروان ، اوبه پیداوار طبیعی زیادی داردکه زیره ، چهارمغز، زردآلو ، بادام ، بهی ،کتیره ، زرشك دانه دار از آن جمله است : انواع میوه‌ها دارد . مغز خسته و چهار مغز از آن تجارت می‌شود[1] .

بادغیس : ص۳۲

باد غیس ازقصبات هرات قدیم وشهرك حاصل خیز است که حاصل‌خیزی و ثروت خود را تا امروز حفظ کرده‌است .

۱ـ این‌معلومات از میرزا محمد حسن شهردار اوبه گرفته شد .

قبل از آنکه راجع به بادغیس مطالبی ذکر کرده شود ، بادغیس را از نگاه جغرافیه نویسان عرب و عجم مطالعه می‌نمائیم .

بادغیس‌را ابن خرداذبه درمسالك وممالك در ربع خراسان هرات آورده است ودر جائی راجع به خراج آن گفته است :

و بادغیس‌اربع مائة واربعین الف درهم و منها الاخلاف ستون الف درهم[۱]

ابی‌الفدا گوید: باذغیس من‌خراسان من‌اللباب بفتح الباء الموحده ثم‌الف وفتح‌الذال وکسرالعین المعجمتین ثم مثناة من‌تحت وفی‌آخرها سین مهملة ، من‌اللباب قال و باذغیس بلیدات وقری‌کثیره و مزارع بنواحی هرات و قصبتها بایبن وقیل انهاکانت دارمملکة الهیاطله هی‌بالعجمیه بادخیزلکثرة الریاح‌بها فعرب وقیل باذغیس (بون) قال فی‌اللباب بفتح‌الباءالموحده وسکون الواو و فی‌آخرها نون قال و یقال لبون و هی مدینة ببادغیس[۲] .

https://t.me/shenakht_lib

عروضی سمرقندی درضمن‌بیان‌رفتن نصربن‌احمد، شاه‌آل سامان با رودکی به هرات می‌گوید : مگر یکسال نوبت هری‌بود ــ به فصل‌بهار ، به‌بادغیس بودکه بادغیس خرم‌ترین چراخوارهای خراسان وعراق است. قریب هزار ناو هست‌پرآب وعلف ،که هریکی لشکری تمام باشد . چون ستوران تمام بخوردند ...[۳]

دربرگی ازیادداشتهای خود دیدم :

درسال ۸۷ چون قتیبه به پادشاه سومان صلح کرد نیزك طـرخان پادشاه بادغیس‌بعضی ازاسراء تازیان‌نزدخود داشت وقتیبه‌به اونوشت وآن‌اسراء را بخواست و او را در نامهٔ خود بیم داد ... در سال ۸۷ مردم بادغیس با وی صلح‌کردند تـا به بادغیس نرود[۴] .

یاقوت‌گوید : باذغیس بفتح‌الدال وکسرالعین و یاء ساکنه و سین مهمله ناحیةتشتمل علی‌قری من‌اعمال هراة ومروالرود قصبها بون وبامیین بلدتان‌متقاربتان رآیتهما غیرمرة وهی‌ذات‌خیر ورخص‌یکثرفیها شجرالفستق وقیل انهاکانت دارمملکة الهیاطله ... و قیل اصلها بالفارسیه بادخیز معناه قیام‌الریح او حبوب الریح لکثرة الریاح بهانسب الیها جماعة من اهل الذکر منهم احمد بن‌عمرو الباذ غیسی قاضیها یروی عنه ابن‌عیینه[۵] .

صاحب حدودالعالم گوید : باذغیس جایی‌آبادان‌است وبانعمت بسیار واو را

۱ــ رك: المسالك‌الممالك ابن‌خرداذبه ص۳۶ــ۱۰ــ۲۴۳ ۲ــ رك: تقویم‌البلدان‌ابی‌الفدا متوفی۷۳۲ ص۴۴۵ ۳ــ رك: چهارمقالهٔ‌معین ص۴۹متن

۴ــ چند سطر از یادداشتهای نگارنده . ۵ــ رك : معجم‌البلدان ج۲ حروف با

نزدیك سیصد ده است[۱].

اصطخری گوید : بادغیس ناحیتی است وشهرهای آن این‌است : کوه سیم (وکوفا) وکوغناباد وبشت وجاذی ؛ وکابرون وکالوون ودهستان وشاهیان‌به‌کوغناباد مقام دارند . دهستان آبادان‌تر بود وچند ربع‌پوشك بود و خانه‌های گلین دارند و زیرزمین بسیار ، وبرکوهی نهاده است وآب روان‌کم باشد و باغها ندارند و کشت ایشان بخس‌بود وکوه سیم‌وکرالکین وکوفا هم‌چنین‌باشد وکوه سیم معدن‌نقره است وکوه غناباد وجاذی را آب روان هست لیکن‌کشاورزی برآب باران بود .کالوون‌و کابرون آب چاه دارند وکشت برآب باران‌کنند . وکوه نقره برراه سرخس است ، و مردم بادغیس اهل جماعت بودند الا خجستان دیهٔ احمدبن عبدالله کی ایشان خوارج باشد[۲] .

https://t.me/shenakht_lib

صفی‌الدین بغدادی گوید : بادغیس بفتح‌الذال وکسرالغین المعجمه و یاء ساکنه وسین مهمله ناحیة من‌اعمال هراة ومروالرود ، قری قصبتها بون و بامیین بلدتان متقاربتان[۳] .

حمدالله‌مستوفی گوید: بادغیس‌ازاقلیم چهارم‌طولش ازجزایرخالدات«صل» وعرض ازخط استوا « له ك » قصبات‌کوه نقره وکوه غناباد وبزرگترین وبست وسب وحاد و ازکابرون وکالوون و دهستان از توابع آن است- حاکم‌نشین کوه غناباد و بزرگترین دهستان وکاریز ، که مقام‌حکیم‌برقعی‌که سازندهٔ ماه‌نخشب است‌هم ازتوابع آنجاست، ودرآن ولایت‌بیشه‌ای‌است پنج‌فرسنگ‌درپنج‌فرسنگ تخمیناً که درخت‌فستق است‌وازهرات ودیگرولایات به‌موسم‌محصول‌فستق درآنجا روند وهرکس‌ازبرای خود حاصل‌کند وبه ولایت برند و بفروشند . وبعضی مردم باشندکه معاش ایشان ازاین حاصل شود . واز عجایب حالات آنکه اگر کسی قصد کند و از فستق دیگری که حاصل کرده باشد بردارد خر او را همان شب گرگ خورد و اگر خیانت نکند سالم بماند[۴] .

مقدسی گوید : وبادغیس مدنها دهستان[۵] ، کوغناباد ،کوفا بشت ، جاذوا کابرون ، کالیون ، جبل‌الفضه[۶] .

۱- رك: حدودالعالم ص۹۲ چاپ‌تهران ۲- رك: مسالك، اصطخری ص۲۱۲ ۳- رك: مراصدالاطلاع علی‌اسماء الامکنه والبقاع صفی‌الدین بغدادی ص۱۵۰ ۴- رك: نزهة‌القلوب حمدالله ص۱۸۸ ۵- دهستان وکوه شهری است ازبادغیس رك: احسن‌التقاسیم ص۲۴-۲۵ ۶- رك : احسن‌التقاسیم‌مقدسی متوفی ۳۷۵ چاپ لیدن ص۲۵

ابن حوقل گوید : بادغیس دارای شهرهای کوه سیم ،کوه ، کوغناباد و بست، جاذوا ، کابرون، کالوون ودهستان‌است . مقام سلطان‌درکوغناباد وبزرگترین وآبادترین همهٔاین‌شهرها دهستان است، دهستان درحدودنصف‌پوشنگ، و بناهای‌آن از گل ودارای خانه های زیرزمینی بسیار است وشهر برکوه نهاده شده وآب‌جاری آن اندك است باغ وتاك ندارد وکشت آن بارانی است و هم چنین است کوه سیم و جبل‌الفضه وکوه ازکوه سیم بزرگتراست وناحیهٔ اخیر بربالای کوهی است که‌کان نقره داشته ولی به سبب‌کمی‌هیزم تعطیل‌شده است. اماکوه درصحراست درکوغناباد و بست وجاذوا آب وباغهای انبوه است و کشت بارانی نیز دارد . کالوون وکابرون باغ وآب جاری ندارند وآب آنها از باران وچاه تأمین می‌شود و مردم به زراعت بارانی وگوسفند داری اشتغال دارند .

https://t.me/shonakht_lib

کوه سیم (جبل‌الفضه) برراه سرخس‌ازهرات‌است . ومردم بادغیس‌دارای مذهب سنت و جماعت اند و خجستان قریهٔ احمدبن عبدالله است و مردم آن همه خوارج وغالی‌اند[۱].

آنچه بارتولدگوید : جغرافیانویسان عرب راههائی را که وادی مرغاب را با وادی رود مهم دیگر یعنی هریرود متصل می‌کند وهرات هم دراین دومی‌واقع بوده به‌تفصیل شرح نمی‌دهند. ازهرات رو به‌شمال‌شرق تا مرو شش‌روز، وازهرات‌رو به‌شمال‌غرب تا سرخس پنج‌روز راه حساب می‌کردند . مملکت بین‌هرات و مرو رود راگنج رستاق وولایت بین‌هرات وسرخس‌را بادغیس می‌نامیدند. بعدهاکلمهٔ بادغیس بسط معنی یافته وبه‌تمام قسمت‌شمال غربی‌افغانستان‌کنونی اطلاق می‌شد. (حافظ‌ابرو درقرن پانزدهم تمام ولایت بین هریرود ومرغاب‌را بادغیس می‌نامد) درگنج‌رستاق وهمچنین در بادغیس ازچند شهرنام می‌برندکه اهمیت بزرگی نداشتند ازسمت‌جنوب غربی دو رودخانهٔ‌کوچك ، یعنی‌کشك وکاشان‌به مرغاب می‌ریزند. این دو رودخانه چندان به‌کثرت آب معروف نبوده وگاهی درتابستان درقسمت سفلی مسیل خود به کلی خشك می‌شدند ، در دورهٔ جغرافیا نویسان عرب ، آب‌این دو رودخانه برای شرب‌مصنوعی اراضی‌کفایت نمی‌داده است .

درگنج رستاق وهمین طور در بادغیس، اراضی زراعتی فقط باآب باران و با آب چاه مشروب می‌شدند . شرب اراضی زراعتی با آب باران غالباً در نقاط کوهستانی معمول است که باران بیش ازجلگه می‌بارد و این قسم کشت و زرع را زراعت بهاری‌گویند .

۱ــ رك: صورة الارض ابن‌حوقل ص۱۷۵

قسمت شمال غربی افغانستان موضوع تحقیقات مبسوط اعضای کمیسیون سرحدی انگلیس‌درسال ۱۸۸۵–۱۸۸۶واقع گردیده، ازهرات‌تا مرو درقرون‌وسطی ظاهراً از وادی کشك عبور می‌کرده و نه ازوادی‌کاشان ، چنانکه خرابه‌های متعدد سواحل کشك وپل قدیم درآبادی چهل دختران‌که اغلب درتاریخ تیمور و تیموریان ذکر می‌شود دال‌براین مطلب است. و دوازده میل (انگلیسی) شمال چهل دختران کشك روسی واقع شده است ، درکشك نزدیکی آبادی‌کنونی قلعهٔ مور شهر بغشور واقع بود ،که از آنجا علاوه برراه هرات به مرورود راهی هم از مرغاب و قلعهٔ احنف(دراین‌زمان‌قراول‌خانه) به‌طرف‌غرب‌بادغیس می‌رفت، خرابه‌های بغشورمحوطه بزرگی‌را اشغال‌کرده‌اند ، در وسط این‌محوطه برروی تپهٔ مصنوعی ومرتفعی، آثار قلعهٔ قدیم‌که ازآجر ساخته‌اند نمایان است راه دیگری از قسمت علیای مرغاب و از بلاد غرجستان ، به هرات ذکر می‌کنندکه از قریهٔ کروخ که دراین زمان هم بر قرار است (درشمال شرقی‌هرات) می‌گذشته‌است. جبالی‌که بین هریرود و رشتهٔانهار مرغاب ، قاسم آب بودند در قدیم به اسم پاروپامیس معروف بودند ، این اسم را جغرافیا نویسان معاصر غالباً استعمال می‌کنند . برای تمام این رشته جبال کلمهٔ بومی مخصوصی نیست، ولی‌هرسلسله‌کوهی نام خاصی‌دارد، مثلاً رشتهٔ غربی ازشمال به وادی هرات محدود است به کیتو ویاکوه بابا موسوم است . ارتفاع قسمت این کوه تقریباً به ده‌هزار فوت می‌رسد ، و تدریجاً روبه شرق بالا می‌رود . گردنه‌های کوهستانی بسی‌سراشیب‌است ولی‌با این‌حال انگلیس‌ها بدون زحمت زیاد بنهٔ سنگین خود را بدانجا حمل‌کرده بودند . ازطرف شمال غرب راه هرات‌کاملاً مفتوح است در این زمان دامنه‌های شمالی جبال‌را اقوام کوچ نشین و نیمه‌کوچ نشین اشغال کرده‌اند، یعنی جمشیدیها که از نژاد آرین‌اند وطایفهٔ هزاره‌که از اقوام مغولهایی هستندکه درقرن سیزدهم بدین سرزمین‌آمده‌اند . قریه عمدهٔ جمشیدیهاکشك و دیهٔ عمدهٔ هزارها قلعهٔ‌نو است‌که درساحل‌کاشان واقع شده است. قلعهٔ‌نو درقرن نوزدهم مقر فرمانروائی هزاره بوده است . محوطه مزارعی که شرب مصنوعی و طبیعی (دیمی) دارند بمراتب کمتر از زمان پیش است. وجود خرابه‌های زیاد می‌رساندکه این سرزمین در زمان سابق بهتراز این دوره، مسکون ومعمور بوده است. بادغیس به‌واسطهٔ مراتع عالیهٔ خود همیشه کوچ‌نشینان را به‌سوی خود جلب می‌کرده است و بدین جهت در اینجا ممکن نبود که تمدن ساکن (تخته قاپو) ترقی‌کند . در سال ۱۲۷۰ برای خاطر بادغیس نائرهٔ جنگ بین مغولهای‌آسیای وسطی وایران مشتعل گردید. فریهٔ سیاح (ج۱ ص ۲۶۴) مراتع واقع شده در نزدیکی قلعهٔ‌نو را بهترین مراتع تمام آسیا می‌نامد[۱] .

۱ــ رك: جغرافیای تاریخی بارتولد ص۱۰۰–۱۰۱

لسترنج گوید : شاهراهی که به‌طرف شمال از هرات به مروالرود می‌رود از ولایت پهناور بادغیس که تمام سرزمین بین هریرود را از طرف باختر (شمال پوشنگ) و قسمت علیای مرغاب را از طرف خاور، فراگرفته است می‌گذرد . این قسمت مرغاب از جبال غرجستان بر می‌خیزد وخود بادغیس از چندین رشته رود ـ خانه‌های فرعی ساحل چپ مرغاب آبیاری می‌گردد ؛ قسمت خاوری بادغیس که از سیزده فرسخی هرات شروع می‌شد معروف بود به گنج رستاق وسه شهر بزرگ داشت که عبارت بودند از بین وکیف وبغشور، که درکتب مسالك محل آنها بطور تقریب معین شده است . مقدسی ازجملهٔ آبادیهای دیگر بادغیس نه شهر بزرگ را اسم برده ولی متأسفانه امروز محل هیچیك ازآنها را نمی‌توان پیداکرد زیرا درکتب مسالك محل آنها مشخص نگردیده است . امروز سراسر این ناحیهٔ بیابانی خالی ازسکنه است زیرا هجوم مغول تمام این ولایات را ویران کرد .

https://t.me/shenakht_lib

خرابه‌های بسیارکه اکنون در این سرزمین دیده می‌شود از فراوانی آب و رونق آبادیهای آنجا اندکی حکایت می‌کند ، ولی اسامی جدید آنها غیر از آن است که جغرافی نویسان قرون وسطی ذکر کرده‌اند.

خرابه‌های شهر بغشورکه یکی از شهرهای بزرگ گنج رستاق بوده گویا همان باشدکه امروز به قلعهٔ مور معروف است . ابن حوقل در قرن چهارم بغشور را از بهترین شهرهای خراسان و غنی‌ترین آن بلاد شمرده گوید به قدر بوشنگ است و سلطان آن ناحیه دربین یابینه که بزرگترین شهرهای آنجا و از بوشنگ‌هم بزرگتراست اقامت دارد، شهرکیف به قدرنصف بغشوربود وهمهٔ این شهرها باخشت ساخته شده و در آغوش باغها وکشتزارهای خرم جای داشتند و از نهرها و چاه ها سیراب می‌گردیدند .

یاقوت که آن سرزمین را در سال۶۱۶ هجری دیده، غنای سرشار دوران گذشتهٔ بغشور و شهرهای مجاور آنرا تأیید کرده گوید اکنون خرابی به آن راه یافته ، اگرچه این وضع قبل از هجوم مغول بوده است، یاقوت بینه را دیده و آن را بون یا بون (بفتح«ب» وسکون «و» یا بفتح «ب» وفتح «و» نامیده) وشهردیگری را نیز دیده که آنرا بامیان یا باسنج می‌گفته‌اند وبا بینه مسافت زیادنداشته است. یاقوت گوید ولایت آن بسیار حاصلخیز است ودرخت فندق درآنجا فراوان‌می‌باشد.

آنچه درباب آبادی وخرمی دوران گذشته گنج رستاق گفته‌اند، دربارهٔ ناحیهٔ جنوبی ولایات بادغیس هم ذکر کرده‌اند ، اما شهرهای آنجا امروز همه از نقشه‌ها ناپدید شده و تعیین محل آنها و یا تطبیق‌آن اسامی باخرابه‌هائی که اکنون دیده می‌شود مشکل است . همهٔ اخباربراین اتفاق دارندکه مرکزآن ناحیه دهستان

نام داشته و محل آن جائی است که امروز مرقد خواجه دهستان در شمال خاوری هرات است . مقدسی از هفت شهر دیگر نیز اسم برده که عبارتند از : کوغناباد ـ کوفا ـ بشت ـ جاذاوا ـ کابرون ـ کالوون و کوه نقره ولی نمی‌توان محل آنها را تعیین کرد ، مگر به طور تقریب. دهستان درقرن چهارم دومین شهر بزرگ بادغیس وبه قدرنصف بوشنگ بود وبالای کوهی جای داشت، خانه‌هایش ازخشت ساخته شده وسردابه‌هائی برای فصل گرما داشت باغهای آن انـدك وکشت‌زارهایش دیمی یعنی بی‌آب بود . امیر آن ناحیه درکوغاباد که از دهستان کوچکتر بود اقامت داشت . شهر کوه نقره چنانکه از نام آن آشکاراست پـای‌کوهی بودکـه در آن معدن نقره وجود داشت ، سرراهی که مستقیماً از هرات به سرخس می‌رفتند ، ظاهراً این‌شهر درشمال کوغاناباد بوده و درآن ناحیه هیزم فراوان وجود داشته است .کوفا ازشهر کوه‌نقره بزرگتر بود وباغ‌های نیکوداشت اما مقدسی ازچهارشهر دیگر هیچگونه ذکری نکرده فقط می گوید سر راهی که به سمت شمال از هرات به سرخس می‌رود واقع‌اند .

https://t.me/sherakht_lib

یاقوت می‌گوید : دهستان روستایی در بادغیس است اضافه می کندکه اصل این اسم «بادخیز» است چون باد بسیار درآنجا می‌وزد.

حمدالله مستوفی ضمن گفتگو دربارهٔ بادغیس ، اسامـی بسیاری را ذکر می کندکه در نسخ خطی به‌اشکال مختلف ضبط گردیده، بنابراین فهمیدن‌آنها مشکل است . وی می‌گوید : دهستان کرسی ومرکز آن ناحیه بوده و از کوه نقره‌هم نام برده است . سومین نقطهٔ مهم‌آن ناحیه موسوم به‌کوه غناباد (بجای‌کوغاناباد) است که قرارگاه امیرآن‌ناحیه بوده است. شهرچهارم‌آن‌جا موسوم بوده به «بزرگترین» ولی این تلفظ وکتابت مورد اعتماد نیست . حمدالله مستوفی از شهری به نام کاریز یا کاریزه اسم برده می‌گوید: آنجاست‌مقام حکیم برقعی که سازندهٔ ماه‌نخشب است. این شخص در قرن هشتم به دعوی پیغمبری قیام کرد و اسباب زحمت مهـدی خلیفهٔ عباسی گردید وکوشش بسیار بعمل‌آمد تاآن فتنه خاموش شد .

نقاط دیگری را نیز مقدسی و جغرافی نویسان قدیم عرب اسم برده‌انـد ، (که بی‌شك در کتابت آنها اغلاط و اشتباهات بسیار روی داده است) ولی دربارهٔ‌آن نقاط تفصیلی ذکرنکرده‌اند. درقرن هشتم در ولایات بادغیس به‌قول حمدالله‌مستوفی «بیشه‌ای‌است پنج فرسنگ در پنج فرسنگ تخمیناً که مجموع درخت فندق است واز هرات‌ودیگر ولایات به‌موسم‌محصول فندق درآنجاروند وهرکس ازبرای خودحاصل کند و به ولایات برند و بفروشند و بعضی مردم باشندکه معاش ایشان ازاین حاصل شود. درپایان قرن هشتم براثرلشکرکشی امیرتیمور از هرات به مروالرود بادغیس

که برسر راه آنها واقع بود باخاك یکسان شد »[۱].

اسفزاری گوید : یکی ازمواهب حضرت واهب العطیات دربارهٔ بلدهٔ هرات سمت ظهور یافته که بر تمامی اطراف و جوانب وخصایص ورغایب او فایق وغالب می‌تواند بود ، ولایت بادغیس است که به هرات اتصال دارد. واکثر ازاسباب معاش که اهل این مملکت را ضرورت است ازآن زمین برکت آیین ، حاصل می‌شود .

اول آنکه: همه‌عمارات هرات چوب‌پوش است مگر آنکه اندکی که به‌خشت پخته‌باشد . وتمامی چوب‌پوشش عمارات وآنچه درمیان دیوارها می‌کنند و غیرآن ازصحرای بادغیس می‌آید ، از اشجاری که دهقان کرم‌اللهی به یدقدرت نشانده وبه آب رحمت‌پرورش داده ومی‌دهد، وآن درخت‌آورس است درغایت محکمی وسبکی، واز خاصیت آن چوب آن است که درمیان گل وخاك هرچندی ماند پوسیده نمی‌شود و آن‌را کرم نمی‌خورد . و در چندین قرن که ازبنای این شهر گذشته وروز به روز عمارات و مستحدثات آن در تزاید بوده و چوب ودرخت وهیمه از این‌صحرا به میراث آورده‌اند ، هرگز کمی نکرده و هرچند مـی‌برند و بـه خرج می‌برند زیاده می‌شود .

https://t.me/shenakat_fib

دیگر : پستهٔ نقلی که از آنجا حاصل می‌شود، نقلی است خوب ومرغوب و به غایت پرمغز و لطیف و خندان ، و چندان برکت دارد کـه به اطراف ممالك می‌برند و باآنکه درکم زمین مثل آن حاصل می‌گردد ، هیچ کمی ندارد وبه همه‌جا می‌رسد .

دیگر: هیمهٔ آنجاکه از درختان پسته و آورس‌است ، برکتی عظیم دارد، چنانچه اکثر مردم هرات ازآن هیمه به‌کار می‌برند، خصوصاً زمستانها که در تمام خاندانها هیمهٔ‌پسته می‌سوزند وباوجود همه‌عظمت این‌شهروکثرت مردم‌او، هیچ‌کمی نمی‌کند ، و همهٔ این هیمه از درختانی است‌که به خود خشك شده ودرصحرا سفید گشته . سبحان قادری‌که از یك نوع اشجار ، این مقدار نفع و فایـده به ابرار و اشرار می‌تواند داد ، از درخت سبز او پسته بدان نغزی و پرمغزی ، و از اخشاب خشك آن هیمه بدین نیکوئی .

دیگر : اسب وگوسفند ومواشی دیگرکه سبب معاش ومادهٔ انتعاش خلایق است از آنجا بسیار حاصل می‌گردد ، و خاك پاك این ولایت به‌حکم مدلول آیت : والبلدالطیب یخرج نباتـه باذن ربه ، غله خیزی است که ربـع مسکون مثل ربع و محصول آن ناحیت میمون ، نشان نمی‌دهد ، چه از دیمه و چه ازآبی‌گوئی‌کریمهٔ: کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی‌کل سنبله مائة حبة ، ازآثارآن دیار آیتی است و

۱ـرك: جغرافیای تاریخی‌سرزمینهای خلافت‌شرقی‌لسترنج ص۴۴۰ـ۴۴۱

درنجد وغور آن ولایت‌آن مقدار زراعت می‌شود که ازکثرت مزارع وسعت مواضع، هیچ ضابط دیوان را ضبط آن نواحی میسر نیست . حالا آنچه به حرز درآمده و مردم آنجا قبول دارند ، واجب غلکی یك ساله چهل هزار خروار غلهٔ صدمنی که به‌مال دیوان می‌دهند سوای زری واجناس دیگر. ویك من غله که درآن زمین دیمچه زراعت می‌کنند بی‌منت برزگر وزحمت آبیاری به کمال رحمت پروردگار صد من حاصل می‌شود. لحکیم‌انوری رح :

با نسیم خاك او رونق نیابد نافه‌ای با زمین صحن اوقیمت ندارد عنبری
جنت‌است آن‌عرصه گر بی‌وعده‌یابی‌جنتی کوثراست آبش اگرمستی فزاید کوثری

آب وهوای آن زمین را لطافت وقوتی است که مگر طبایع سلیمه کیفیت آن را به وجدان خود ادراك کنند والا زبان بیان ازشرح آن قاصر است ودراکثر اوقات زمستان وتابستان درآن موضع ابروبارّان می‌باشد. وطول وعرض این ناحیت قریب به چهل فرسنگ در سی‌فرسنگ است و سه سرکاردارد :

یکی لنگر قطب‌الاقطاب امیر غیاث است قدس سره : که در زمان حضرت خاقان مغفور امیر تیمور گورکان نورالله مرقده ، به اوضح‌البرهان احداث یافته و حالا قصبه‌ای‌است در غایت معموری بارستهٔ بازاری‌آراسته با دو چهارسو وسیصدباب دکاکین معمور دارد و عمارات وباغات و میوه‌های لطیف. ازجمله خربزه باباشیخی که درآن زمین حاصل می‌شودکم‌جای باشد ... از جهت نازکی وشیرینی وخربزه آنجا به تحفه وتبرك به اکابر هرات ومضافات می‌فرستند وفی‌الواقع شیرین تحفه‌ای است وهرسال مبلغ پنجاه‌هزار دینار کپکی حاصل بازار آن است ، واجناس دیگر علی هذاالقیاس که این مجموع به‌رواتب و موایدِ مزار فایض‌الانوار و خدمت‌صادر و وارد .. مصروف می‌گردد وآن منزل مبارك را صلابت ومهابتی است که درهرکس تأثیر می‌کند . کیفیت ظهور او براین وجه منقول است که حضرت امیر غیاث سید ـ زادهٔ غریبی به غایت صبیح و ملیح‌بود باجمال موفور وخصال مشکور وجهی طلیق و قدی رشیق وظاهر پرنور وباطن معمور . لانوری :

رویی چگونه رویی، روشن چوآفتابی زلفی‌چگونه زلفی، هر حلقه‌ای و تابی
هر پرتوی ز رویش در چشم عقل نوری هرحلقه‌ای ززلفش درحلق جان طنابی
گر عکس عارض او برصحن عالم افتد گردد ز سایهٔ او هر ذره آفتابی

و در بازار خوش ، درسر کوچهٔ مولانا عقیل، در دکان حلوائی که‌حالا نیز هست حلوا فروشی می‌کرده ـ واززمان میرتاغایت این دکان تغییر نیافته وهمچنان دکان حلوائی است ـ و بابا اخی محمود جامی ـ که از مجذوبان وابدالان محسوب بوده و درموضع قهندستان ، برکنار نهر انجیل ، درکوشکی که به سگبانان مشهور

https://t.me/shenakht_lib

است ساکن می‌بوده وهنوز آن کوشك موجود است وبه‌او منسوب ـ پیوسته‌فوج کلبان می‌داشته که مراعات و تعهد ایشان می‌فرموده ، وهرچندگاه به‌آن سگان شیرصفت سیری می‌نموده و چون به بازارخوش به دکان حلوائی مذکور می‌رسیده وامیرغیاث را می‌دیده، ساعتی توقف می‌فرموده واز سرحال مطالعهٔ جمال باکمال او می‌نمود و به‌زبان رازونیاز این سخنان دلنواز می‌خوانده . لشیخ سعدی :

تو از هردرکه بازآئی بدین خوبی و زیبائی
دری باشد که از جنت به روی خلق بگشائی
توخواهی آستین‌افشان‌وخواهی روی درهم‌کش
مگس هرگز نخواهد رفت از دکان حلوائی

وروز به روز توجه اخی به جانب امیر بیشتر می‌شده تا به‌آنجا رسیدکه روزی به آنجا رسیده وکمندی ازجذبات روحانی‌که : هی جذبة من جذبات‌الحق توازی عمل‌الثقلین ، درگردن ارادهٔ میر انداخته وگفته هیچ وقت آن نشده‌که خود را ازین شواغل بی‌حاصل و مشاغل ، به لاطائل بازاری ، بازآری وروی ارادت به سوی دوستان دینی و برادران یقینی آورده ، دست ازسود وزیان سودای دکان‌داری بازداری . بیت :

آنچ آرزوی تست‌به‌بازارکون نیست خودرا بهرزه بردردکان به‌پا مدار

خدمت امیر غیاث خود را بستهٔ بند وگرفتارکمند اخی دیده ، بی‌توقف کاروبار دکان وبازار را می‌گذارد و سردرپی اخی نهاده، روان می‌شود تا دربیرون درب خوش به اخی رسیده ، و در دست و پای سگانش افتاده . لمولانا عبدالرحمن جامی :

خوش‌آنکه وارهاند ، ما را زما زمانی روشن ضمیر پیری، یاخوب رو جوانی

اخی او را از خاك برداشته می‌فرماید که اول خدمت تو آن است‌که در اندرون شهر ، درفلان موضع خری‌است مرده ، آنرا جهت کلبان به‌کلبهٔ درویشان، می‌رسانی و حضرت امیر بی‌تحاشی و تعین وخویشتن داری و تکلف به تعجیل تمام می‌رود، وریسمان در پای دراز گوش بسته، چون پالهنگ درگردن خود می‌اندازد، و به قوت جذبه می‌کشد تا به‌تکیهٔ اخی می‌رساند و سگان‌را میهمانداری بسزا پیش می‌برد . بعد از تقدیم این خدمت حالات اخی در ذات امیر تأثیر بکمال کرده ، او را به کلی از وی می‌ستاند . و چون چند وقت در خدمت اخی می‌باشد او را رخصت نقل مکان و سیر به جانب هرات رود و بادغیس می‌فرماید و وصیت می‌نماید که در هرمقام‌که آواز درای بختیان توفیق بشنوی همین‌جا لنگر انداز . لخواجه حافظ ر ح :

https://t.me/shenakht_lib

منزل سلمی که بادش هردم از ماصد سلام
بـر صدای کاروان بینـی و آواز جـرس

حضرت امیر برحسب اشارت پیر روان شده ، چندجا در هـرات رود به نیت اقامت مقام می‌فرماید و با اهالی آنجا الفت و اختلاط پیدا می‌کند ، اما چون حواله به‌مقام دیگر بوده باز به‌جای دیگر انتقال واقع می‌شود . و منه‌ایضاً :

مرادرمنزل جانان چه‌امن‌وعیش چون‌هردم
جرس فریاد می‌دارد که بربندید محملها

عاقبت می‌روند تا به‌زمینی که حالا لنگر افاضت اثر آن حضرت است می‌رسند ، درویشان به داعیهٔ طبخی جهت دیگدان زمین را حفر می‌کنند و مقداری که زمین را مغاك می‌سازند و خاك از آنجا بیرون می‌کنند ، درای پر صدای که حالا درآن آستانه موجود است و گوش زایران و صادر و وارد آن بقعه از آن پرصدای درائی‌است ـ اززیرخاك بیرون می‌آیدبه‌آن جرس‌تفأل می‌گیرندکه صدای این درای به اطراف عالم خواهد رسید ، و معلوم می‌کنندکه محل اشارت پیر آن موضع است همانجا ساکن گشته به حفر قنات و طرح لنگر مشغـول می‌شوند تا به میامن همت علیهٔ درویشان و مساعی جمیلهٔ ایشان، خطه‌ای می‌شودکه سلاطین وصنادید آفاق بدان آستانه تبرك می‌جویند، چنانچه دروقت‌که مؤلف به ذکرخصایص این لنگر خجسته اثر رسیده بود ، یکی از مخصوصان آستان عالی جناب معالی مآب ، شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد که بقیهٔ نقیهٔ تقیهٔ اولاد کرام استاد ائمةالمتبحریـن قدوهٔ علمای ربانی ، مولانا سعدالملة والدین‌التفتازانی ، نورالله روحه و رزقنا فتوحه ، حاضر بودند تقریر نمود ،که در ملازمت والد بزرگوارشیخ‌الاسلام‌المذکور جناب مغفرت مآب‌مولانا قطب‌الحق والدین یحیی نورالله مضجعه ، بدان لنگر فیض آثار رسیدم ـ در وقتی که قلو درویشان را قسمت می‌کردند ـ جناب مغفرت مآب‌مشارالیه کاسه برگرفته برسردیگ رفت تا مقدار قلو درکاسهٔ ایشان‌کردند، من ازین صورت اظهار نفرت‌کردم . فرمودکه مقصود من آن است‌که مرا از قلوخوران این‌آستانه حشر کنند. وهمین عزیز نقل‌کردکه باخلف صدق مشارالیه مولانا سیف‌الملة والدین احمدالمذکور بدان آستانه رسیدم و کیفیت این قطعه را در خدمتش تقریـر نمودم ایشان ثبت نسبت : واتبعت ملة آبائی نموده کاسه بردست‌گرفتند وهمین طریق پیش بردند و مناقب و کرامات امیر بسیار است و ریاضات ومجاهدات اوبیشی، ازجملهٔ آنکه هرروز الوان آلا ونعم، به‌اصحاب لا و نعم درآن بقعه مصروف می‌شده‌که امیر یك بغراء می‌خورد یا نمی‌خورد .

نقل است‌که روزی امیر ابرار و زبدهٔ احرار ، امیرقاسم انوار ، قدس‌الله

https://t.me/shenakht_lib

سره العزیز ، به صحبت امیر غیاث رسیده ومجاهده وقلت غذای اورا دیده، فرموده که حضرت واهب‌النعم تعالی و تقدس وتعظم، این همه نعمتها ازبرای‌ماآفریده. امیر غیاث‌گفته ما را ازبرای اینها نیافریده . لامیرخسرو :

نی کار مـرد روزهٔ همت شکستن است گرخضرآبش آرد و عیشیش خوان‌کشد

و بعد از آنکـه قنات جاری می‌شود و بعضی محصولات از آنجـا واصل درویشان می‌گردد اعونه وعمال ظلمهٔ جهال بطال‌که قصد استیصال درویشان همیشه شعار و خصال ایشان است . للخسرو الدهلوی :

یك خطشان بی‌شکن و پیچ نـی حاصلشان حشو ، دگـر هیچ نـی

صد رقـم ظلم بـه دفتر نـهند تهمت ایـن علم بـه حیدر نهند

قلمها تیزکرده بـروات و تحمیلات ، برآنجا متعاقب داشتند . حضرت امیر غیاث دو درویش را از ملازمان آستانه، باروی مالی پراز منقاء پروارهٔ‌کاردی به سمرقند به پایهٔ سریـرسلطنت مصیر حضرت صاحب قرانـی امیر بزرگ نورالله برهانه می‌فرستد به مدعا آنکه قنات و لنگر درویشان را ازتکلیف ومؤنات دیوانی معاف و مسلم دارند و به حکم کلامنا اشاره در فرستادن منقاء واره کارد اشارت آن تواندبودکه دراین مکان درویشان را حلاوت ایمان حاصل است،هرکس قصد استیصال این مکان و داعیهٔ پریشانی جمع درویشان کند ، بیخ نهـال دولت او بـه ارهٔ کارد قطیعت بریده خواهد شد . درویشان چون به آستانهٔ حضرت صاحب قرانی رسیدند و صورت حـال به عرض اعیان عتبهٔ سلطنت مآل رسانیدند ، کس زیاده التفاتـی به حصول مأمول ایشان ننمود تا تبرك که داشتند حاضرآمده ازدور در محاذی سریر فلك مسیر ، بایستادند . حضرت صاحب قرانی را در اثنای امعان بسر نظرکیمیای اثر ، به جانب درویشان معطوف می‌گردد، ایشان را طلب فرموده ازمطلوب ومقصود ایشان استفسار می‌فرمایند .

درویشان صورت حال به زبان ابتهال ، عرضه می‌دارند . حضرت صاحب قرانی می‌فرمایند درویشی‌که اجرای‌قناتی و احداث مزرعه‌ای‌کند، اگر اورا معاف داریم مداخل مملکت تنگ شود. مقارن این امر، قوت باطن درویشان تهیج یافته، درذات حضرت صاحب قرانی تغییروهراسی ظاهرمی‌شود و بمدعای درویشان حکم جهان مطاع ارزانی می‌دارد .

کسی ازمخصوصان حضرت سوال می‌فرمایدکه اول سبب اعراض ازالتماس فقرا چه بود ؟... حضرت صاحب قرانی می‌فرمایدکه چون ازمطلوب ایشان اعراض نمودم چنان دیدم‌که شیری درغایت هیبت و صلابت خشم‌آلوده قصد من‌کردکه اگر به‌قول حاجت درویشان نمی‌نمودم مرا به مخالب قهر مقهور و معدوم می‌ساخت ، پس

https://t.me/shenakht_lib

حکم معافی و نشان مسلمی ، دربارهٔ ایشان صادر شده مقضی‌المرام بالبی لبالب دعا و زبانی سراسر ثنا مراجعت می‌نمودند و روز به روز آبادانـی و جمعیت و اسباب فراغت و رفاهیت آن بقعه ، در تزاید می‌بود و خلایق از اطراف و اکناف به شرف زیارت و ملازمت حضرت امیر مبادرت می‌نمودند ، تا روزی حضرت خاقان مغفور شاهرخ سلطان به زیـارت درویشان تجشم می‌فرمایند ، حضرت امیر جناب امارت مآبی جلال‌الدین فیروزشاه طیب‌الله ثراه را طلب فرموده می‌گویند، درویشان ترتیب نزل وماحضر سلاطین وآداب وادوات خدمت خوانین نمی‌دانند، مفاتیح حویج‌خانه وکلید انبار خانها را تسلیم جناب امارت مآبی نموده می‌فرمایندکه به هر مصلحتی که شمارا روی می‌نماید اقدام فرمائید. تابدین سبب امرتولیت وعزل ونصب مباشران بقعهٔ متبرکه تاغایت به‌قبضهٔ اختیار اولاد واحفاد وامجاد امارت مآبی مشارالیه است وتغییر نیافته .

https://t.me/shenakht_lib

سرکار دویم باغیس ـ چهل دختران ـ است . قصبهٔ معموره دارد با بازار و مردم بسیار و منزل نزه است . از آثار خیرات و مبرات حضرت مملکت پناهی مقرب الحضرة السلطانی اعتضادالدوله الخاقانی ، امیر نظام‌الدین علیشیر، در وی رباطی است عالی ، به خشت پخته ساخته واین چهل دختران مزاری است متبرك و مردم آن بادیه به نیت روان شدن حاجات به آنجا توسل می‌جویند ودر جوار این قصبه رود آبی است‌که درفصل بهارسیل بسیار بدین رود می‌آید وچون ممرعام است، خلایق را از گذشتن آن رود چاره نیست. کم سال باشدکه ازآن سیل ضررهـا به مردم نمی‌رسد و بعضی از مردم تلف نشوند . تا در این ایام حضرت مملکت پناهی مشار الیه ، به امداد توفیق سبحانـی فایز گشته ، بر آن رود فرمـوده تا پلی به خشت پخته سازند . و دیگر عمارات خیرات در ولایت مذکوره هست که ذکر آن خواهدآمد .

سرکارسیم بادغیس‌را «جرلان» می‌گویندکه‌آن نیزمزاری است بزرگوار، و از عجایب قلاع که در احقاع و ارباع عالم الا ماشاءالله ، مثل آن نیست ، قلعهٔ نرتوست‌که از نواحی آن ولایت سرتفوق به قلهٔ قلعهٔ سما وقمهٔ قبهٔ جوزا، برافراخته ومسرع اندیشه را مجال عروج برمعارج بروجش، تنگ ونایاب است، وپای اوهام وافکار، از توهم وصول به شرفات علیه وغرفات سنیهٔ آن لنگ وافکار ، و این قلعه برقلهٔ‌کوهی است ازسنگ خارا به خشت پخته عمارت یافته ویك راه باریك داردکه رونده را بیش گنجایش رفتن نیست . از پای کوه تا در قلعه که نیم فرسخ نزدیك است کـه بالا می‌باید رفت ، دیگـر از همه طرف کوه تا پـای حصار سنگ خارا است یك انداز که قریب بـه هزارگز که نه آسیب تیر به وی می‌رسد و نـه آفت

منجنیق ، و همیشه کمند حوادث از تعلق به کنگرهٔ بلندش کوتاه بوده و هست ، چنانچه هیچکس از سلاطین ذی شوکت وخواقین صاحب مکنت گشایش آنرا بهجنگ و محاصره خیال نیست، لعبدالواسع‌الجبلی :

عقل گردد گر کند در وی تفکر مستمند وهم گردد گر کند در وی تأمل ناتوان
نسر طایر گر شود فوق‌السموات‌العلی برج او را دید نتواند دگر برداستان
در ثری بیند ثریا یا سمك بیند سماك گر کند در بومش از بامش نظاره پاسبان

نقل است : که یکی از پادشاهان خام طمع ، این قلعه را محاصره کرده بود و همت برگشادن آن بسته ودرپای کوه لشکرگاه ساخته ، و اهل قلعه تمام از جهت انقلاب وامراض مهلك ودیگر اسباب موت وفوت شده بودند وغیر ازخروسی در قلعه نمانده بود که احیاناً بربالای بروج می‌آمده و بانگی می‌کرده ، ولشکر مخالف از مردن ساکنان قلعه واقف نبودند، تامدت هفت سال هیچ‌کس را یارای‌آن نبوده که نزدیك به این قلعه خالی تواند شد وکیفیت احوال معلوم تواندکرد . و سلاطین خراسان را مأمنی ازآن محفوظ‌تر نیست وهمیشه همم‌عالیه برضبط ومحافظت آن متوجه دارند. ودراین ایام همایون‌که کوتوالی‌آن تعلق ... می‌داشته بهمیامن تربیت حضرت سلطانی ، خاك نرم به اندرون قلعه که سنگ خاراست برده و قریب به یك جریب باغچه‌ساخته، وبه‌آب باران پرورش‌داده وگلها و درختان دربرآورده، چنانچه در وقت تموزکه در ممالك هیچ جا گل نیست ازانجا بهمجلس همایون گل می‌آرند .

چون‌آن موضع ییلاقی است درغایت سردی هوا گل و میوهٔ آن در تموز می‌رسد .

و دیگر ـ از بدایع مواضع بادغیس ییلاق باباخاکی است . مرغزاری در طراوت طیره‌گر ریاض رضوان ، و در خضارت غیرت فزای ساحت آسمان ، آبی خوشترازنسیم بهشتی وهوائی لطیفترازنسیم اردی بهشتی، طوطی شکرستان فصاحت از خطوط سبزهٔ روح پرورش مضمون قصهٔ روض من ریاض‌الجنة برمی‌خواند و بلبل داستان سرای بلاغت در اوصاف نزاهتش فحوای مقولهٔ : روضة ماء نهرها سلسال بر زبان می‌راند، فرش نشاط بسیطش‌همه دیبای رومی‌وششتری، وسطح‌حوالی دلگشایش از انواع ریاحین پرزهره ومشتری . لرَفیع‌الدین محمود لنبانی :

صفای بهجت روی زمین سقاءالله ببرده آب لطافت ریاض اعلی را
میان عرصهٔ این روضه می‌توان گفتن نمونه گشت زمین مرغزار عقبی را

و بیشتر سلاطین هرات وارباب مکنت ، در ایام ربیع بدان ساحت بگشت وتماشا می‌روند و آثار آیات بینات : فانظروا الی آثار رحمةالله کیف یحیی‌الارض

https://t.me/shenakht_lib

بعد موتها ، مشاهده می‌نمایند .

وموضع‌دیگر ازمرابع‌لطیف‌ومراتع نظیف‌این‌ناحیت، نخست ملك نزهتگاه ملوك ملك است‌که بدین‌اوصاف واضعاف این‌اتصاف‌دارد ودرتمام تابستان درکوههای نواحی آن برف است ، چنانچه در یك تموزکه آن زمین حضرت سرادقات جلال ومخیم سپاه نصرت مآل حضرت اعلی بود ، مؤلف درآن موضع تا بستان‌گذرانیده ، یك خروارِبرف لطیف پاکیزه‌که ازآلایش خاکدان روزگارگردکدورتی به پیرامن آن نرسیده بود ، در اردوی همایون به پنج دانگ بود وکمتر ، و از غایت خوشی هوا و سردی آبها کس را پروای برف نمی‌بود ، و قوت هاضمهٔ آن آب و هوای به مرتبه‌ای کـه مدلول کریمهٔ : اکلها دائم ؛ لازمهٔ احوال و اقامت ساکنان آن دیار گشته .

https://t.me/shenakht_lib

و نزهتگاه دیگرکه لطافت‌آب به‌مراتب ازمواضع بیشتر بیش است ییلاق هزارمیش است که در فصل بهار لاله زاری می‌شود که عرصهٔ‌گلشن روشن گردون در مقابلهٔ او تیره می‌نماید ، و دیدهٔ نورانی کواکب تابناك از نظارهٔ اطراف او خیره می‌نماید ، و ریاحین بساتین افلاك از رشك الوان لاله‌هایش رنگ به رنگ بر می‌آمد ، وانوار باغ رضوان ازخجالت طراوت ازهارش سرخ و زرد می‌گردد. لامیرخسرو :

گره طرهٔ سنبل ز صبا باز شده — دامن لاله پر از عنبر سارا کرده
بسکه برلالهٔ‌ترمی‌رودآنجاقمری — پای‌آلوده‌به‌خون پایچه‌بالاکرده
عاشقان‌رفته‌به‌صحراودل‌سوخته‌را — به تکلف زگل‌ولاله شکیبا کرده

گوئی رنگ شفق بر دامن عرصهٔ افلاك از عکس لاله‌های آن صحرا پیدا است ، و حمرت‌کسوت والای اعلام شقایق از شعارگلها و حمرای آن هویدا ، هر لاله پنداری شعله‌ای است به داغ محنت جگـر بی دلی سوخته یا مشعله‌ای است در قافلهٔ بادیه پیمایان‌کعبهٔ طلب وصال برافروخته . لامیر شیخم سهیل طیب‌الله‌انفاسه :

مگر که پیرهن آل عنبرین موئی‌ست — که باز گونه به در می‌کند زسر لاله[1]

بادغیس امروز : مرکز آن قلعهٔ‌نو است وقادس و کشك و مکران نیز در دامن بادغیس جای دارد. درآثار هرات چنین‌آمده .

قلعهٔ‌نو ازهیئت تشکیلات رسمیهٔ حکومت درجه اول شمرده می‌شود سرکی که شهر هرات را به‌کروخ وصل می‌نماید ، از پهلوی خواجه چهارشنبه ومیان درهٔ لامان‌گذشته، به قلعهٔ‌نو منتهی می‌شود .

قلعهٔ‌نره‌توکـه یکی از مضبوط ترین آثـار خیلی قدیمه است در عـلاقهٔ

۱ـ رك: روضات‌الجنات اسفزاری ص ۱۳۳ـ۱۵۰

قلعهٔ نو به فاصلهٔ هفت فرسخ از مرکز حکومتی به طرف جنوب غربی بالای کوه بلند واقع است بجز یك راه باریك و مشکل از هیچ طرف امکان دخول و صعود به قلعه نیست .

این قلعه در صحائف تاریخ هرات از حیث عظمت و متانت مقام منیعی را احراز کرده است .

در ادوار سلف ، هنگام لزوم و ضرورت خزانه‌های پادشاهی و محبوسین مهم به‌این قلعه فرستاده می‌شدند . در وقت فرمان فرمائی‌سلطان سعید گورکانی یعنی در سال ۹۶۱ بیرکه نام‌کل‌بچه از اراذل بادغیس ، به توبه وحیلهٔ فروختن‌گوسفند رفته وشبانگاه چند نفر رفقائی‌که داشت ذریعهٔ‌کمند باخود بالا برده و حصار را از محافظین سلطان به این شعبده به چنگ آورده بود .

https://t.me/shenakht_lib

صاحب روضة‌الصفا می‌نویسد : کـه تا مدت درازی بیرکه در قلعه نره‌تو فرمانفرمائی داشت و قوای سلطان سعید باهمان‌کثرت و مناعت نمی‌توانست نسبت به استواری و متانت موضع ، قلعه را از تصرف بیرکه خارج نماید ، تا آنکه رفقای بیرکه باهم مخالف شدند به رضای خود قلعه را گذاشتند .

قلعهٔ نره‌تو باهمان طرز وساختمان باعظمت وشکوه خودتا هنوز باقی‌است. دیوار حصار بلند با آب‌گیرهای سنگی ژرفی دارد ولی خانه‌هائی کـه درون قلعه احداث شده بود نظر به قدم تعمیر و گذشتن زمان‌های دراز، خراب‌گردیده است . این‌قلعه یکی ازکهن‌ترین‌آثار عمرانی هرات به‌قلم رفته، و تعمیرآنرا به زمانه‌های قبل از اسلام یعنی دوره‌های بده وتصرف‌کیان نسبت می‌دهند.

قلعهٔ‌نو به داشتن مانند این قلعه یك‌صحیفه نشاندار تاریخی و معدن ذغال یك ذخیرهٔ جاوید اقتصادی امتیاز مهمی را دارا می‌باشد .

معدن ذغال در نقطهٔ بین مسجد چوبی و قلعهٔ نو در حصهٔ آغاز جنگل در چه‌لامان ، دوهزار قدم به طرف شرقی سرك در پشته بلندی واقع است .ذغال سنگی که از این معدن‌کشف شده ، به مراتب اعلی وبه درجات وافر می‌باشد . این معدن جوان است وتاهنوز از استعداد کامل اوبه قدر سرموئی نقصان‌نیافته .

قلعهٔ‌نو علاوه براین دوچیز مهم، جنگل پسته وارچه هم داردکه براهمیت آن می‌افزاید .

جنگل پسته به طرف شمال حکومت واقع می‌باشد جنگل نهایت بزرگی و وسعت دارد تقریباً۱۶فرسخ طول و۴ فرسخ عرض وچندین ملیون درخت پسته است.

جنگل ارچهٔ لامان درحدود بندسبزك ـ مابین قلعهٔ‌نو وخواجه چهارشنبه‌ـ برکوه‌های بلند سنگی واقع است سرکی‌که به قلعهٔ نو می‌رسد ازمیان جنگل‌گذشت

ویك حصهٔ زیاد سرك بهسایهٔ درختان این جنگل، دارای طراوت وسرسبزی قشنگی باز می‌آورد .

قلعهٔ نوازرودباری که ازچشمه‌های بندسبزك حاصل می‌شودآبیاری می گردد در زمین‌های قلعهٔ نو بیشتر للمی (دیمه) می‌شود .

مزار خواجه چهارشنبه که نواسهٔ حضرت امیرسیه کلال می‌باشد در پهلوی سرك واقع است . علاوه‌بر فیوضات روحانی‌آب وهوای خوبی دارد .

ازمزارخواجه چهارشنبه هزارقدم گذشته ، بهطرف شمال غربی بالای پشتهٔ بلندی که برکنار سرك می‌باشد، آثار تعمیرات گذشته وخرابهٔ یك حصارمتین بابرج وبارهٔ آن هنوز باقی است .

قادس : قصبه‌ایست بهجنوب غربی قلعهٔ نو ، بهفاصله ده‌کرور مسافت واقع است . در قادس خرابه‌هائی یافت می‌شود که عوام قادس آن را به نام شهر ارمن یاد می‌کنند و به ارمنی‌ها نسبت می‌دهند .

https://t.me/shenakht_lib

به روایت صاحب معجم‌البلدان که در موضوع تسمیه قادسیه بیان می‌نماید معلوم‌است قادسی هرات قبل ازظهوراسلام، جولانگاه نریمان واقامتگاه اقوام اوبوده است وممکن است همین شهر ازآنها بوده ، چه اومی‌گوید :

که چون‌کسری ازجورترك‌های خزری به فغان‌آمد ازنریمان به دفع‌آنها استمداد نمودوشرط گذاشت که هرگاه این مأمول ازطرف نریمان انجام بشودهرچه بخواهد اجراء خواهد نمود .

نریمان ترکها را به هرطرف پراکنده ساخت وهشت هزار نفر آن را در هرات بههمین‌موضع قادس برای اقوام خود فرستاد وامرنمودکه ترکهارا علی‌التمام کشته وبروتهایشان را لفافه‌کرده به‌کسری بفرستند. اقوام نریمان به‌فرمودهٔ او عمل نموده وسبلات‌آنها را به‌کسری تقدیم داشتند . نوشیروان ازاین امرخوش شده تاج شاهی به فرق نریمان نهاده ولباس خودرا دربرش نمود وبعد ازآن احکام فرمودکه باقوم قادس خود بهمقابل قشون عرب برود .

نریمان درموضعی که اکنون به قادسیه شهرت دارد موضع گرفت .اصحاب فتوح می‌نویسندکه در غزوهٔ قادسیه بهمقابل فوج اسلام همان حصه از حزب کفارکه خودرا ازنهایت استقامت به زنجیرها وسلاسل‌بسته بودند ، از قوم‌نریمان واز موضع قادس هرات بودند .

کشك : بهطرف شمال هرات واقع است ومرکز آن یازده فرسخ ازهرات دور است . درکشك‌آثار و علائم آبادی‌گذشتگان درجاهای مختلف به‌نظر می‌رسد .

شهر خلیل میان دهن چهار دره چهل دختران بهطرف شرقی سرك است .

آثار عمارات و بناهای آن نمودار است .

خواجه جیر مزار بزرگی است واعتقاد ونظر عوام را جلب می‌کند .

کشك قدیم : درزمان ملوك‌الطوائفی در آنجا جمشیدیها سکونت داشتند که باحملات تراکمه مقاومت می‌کردند. آثاردیوارها وخندقهای‌آن هنوز دیده می‌شود. مزار امام شیرسرخ که اورا اهالی‌بومی از اولاد ائمه می‌دانند بالای تپهٔ‌بلندی قرار دارد. درکشك‌کهنه درحدود قنات‌ملکك وقریهٔ هفتو وسربند قره غیتو نیز آثار وعلائم بناهای‌کهنه زیاد دیده می‌شود .

به‌طرف جنوبی درهٔ جوال چاهی است‌که ازآن باد شدیدی می‌وزد وقوت باد به اندازه‌ای است که هرگاه برای تجربه به‌دهنهٔ چاه سنگ‌کلانی بیندازند به هوا می برآید .

https://t.me/shenakht_lib

از شهر هرات تاکشك راه‌کلانی است‌که از بند گذشته هردوجا را به‌هم وصل می‌کند . خوش رباط ـ چوقر (چقر) رباط ـ رباط میرزا ورباط سنگی‌که از دورهٔ امرای تیموری برای تسهیل عبور و مرور مسافرین احداث شده است ، اکثر بناهای آن هنوز استواراست .

رودهائی که کشك را آبیاری می‌نماید از سرچشمه ها انشعاب می‌یابد :

۱ـ رودیکه ازچشمه‌های خود رباط‌سنگی وسیرزارك حادث می‌شود. این رود رباط سنگی را آب داده به چهل دختران به رودکشك می‌ریزد .

۲ ـ رودیکه درخت از قره غیتو شروع ویکه درخت راآب داده درحدود شهر خلیل به رودکشکی داخل می‌گردد .

۳ـ رودکشك‌که از درهٔ جوال وکله چغرجاری می‌شود، بعدازآن دورود فوق‌به آن ضمیمه می‌شوند .کشك افغانی‌را آب داده وبه‌خاك شوروی داخل می‌شود. دراراضی‌کشك هرنوع زراعت حاصل می‌دهد ـ وگله داریها و تربیهٔ مواشی نیز در اینجا می‌شود .

گلران : طرف غربی‌کشك به‌فاصلهٔ ۷ فرسخ دوراست . مرکز شهرنشین گلران را قره‌باغ‌گویند . آثاروبناهای شهر قدیم درآن دیده می‌شود . قلعهٔ سفیدك و رباط سرگردان و موضوع غشوری نیز شاهد آثاری است که در روزگار پیشین ساخته شده است. گلران ازکاریزها وچشمه‌هائی‌که درخود اراضی‌آن بوجود می‌آید زراعت می‌شود[۱] .

در قاموس جغرافیای افغانستان آمده :

بادغیس درشمال غرب هرات، بین دریای هریرود وآبهای علیای مرغاب

۱ـ رك : آثار هرات مؤلفهٔ استاد خلیلی چاپ سنگی ج ۱ تا ص ۱۴۸

وقوع دارد . ارتفاع آن از سطح بحر ۸۸۴ متر تخمین شده . برخی حصص آن از جوهائی که از مرغاب کشیده شده آبیاری می‌شود .

از زبان مقدسی آورد : بادغیس به‌نام (بغشور) و (کنف) شهرهائی داشته است، بادغیس، درقرن هفت به اثرحمله چنگیزخرابه گردید. منازل خوب وبناهای خشتی داشته است .

بادغیس‌خیلی حاصل‌خیزاست غله‌ـ پشم‌ـپوست‌ـقره‌قل‌ـ پسته‌ـ کرک‌ـ زیره از پیداوارآن است .

قلعهٔ نو که‌مرکز آن‌شناخته‌شده، قراء متعددی دارد که‌بدین‌نامها یادمی‌شود: قریهٔ مقرـ قریهٔ ده‌برنجـ قریهٔ‌اوبخشـ قریهٔ درمانـ قریهٔ اوکمری ـ قریهٔ چکوـ قریهٔ خارستانـ قریهٔ‌کوچکـ قریهٔ‌گلخانهـ قریهٔ تگاب اسمعیلـ قریهٔ قبرستان ـ قریهٔ اوگرمکـ قریهٔ‌کوکچائیلـ قریهٔ‌پدهٔ‌کجـ قریهٔ اوشادیـ قریهٔ اوباریکـ قریهٔ آبـ قریهٔ چاسنگیـ قریهٔ دهستان ـ قریه باغکـ قلعه نوکه مرکز بادغیس است ، دور آنرا کوه‌ها گرفته، وازکوه بابا شروع‌شده به‌کوتل‌بنه‌خبره می‌باشد، کوتل‌های جانب غرب قلعه‌نو ازقبیل‌کوتل زرمست، کوتل سبزک، کوتل یخک وجنگلهائی به‌نام ارچه‌لغ دارد . شیله‌ها ودریاچه‌های، دهستانـ چکوـ لامان ـ کوچه زردـ پده‌کجـ اوکمریـ مقرـ خارستان، وباغک قابل‌یاداست .

قلعه‌هاای به‌نام‌کوه‌نریمان ازسنگ وچونه(آهک) ساخته‌شده برخی مزار است دربعضی حصص بادغیس می‌باشدکه به‌نامهای زیارت امام اصغر وخواجه ابدال درکوه لامان، وزیارتی به‌نام خواجه ابوالقاسم درقریهٔ خارستان موجود است[1].

غرجستان : ص ۳۲

غرج‌الشار دوشهر دارد یکی بشین ودیگری شورمین ووسعت آنها به یك اندازه است وسلطان‌آن دوشهردرهیچ‌یك‌ازآنها اقامت نمی‌کند وشارکه این سرزمین به‌وی منسوب است درقریه جبل موسوم به‌بلیکان مقیم است. این سرزمین درگذشته ناحیه‌ای از کشور بزرگی موسوم به مملکت غرجه بود . دو شهر مذکـور دارای باغها وآب است ازبشین برنج بسیار بدست می‌آیدکه‌آنرا بربلاد مجاور بلخ وجزء آن می‌برند. فاصله بشین تا دزهٔ مروالرود یك منزل وازانجا تا رود مروالرود از سوی مشرق یك تیرپرتاب است. وازبشین تاشورمین ازسوی جنوب راهی‌کوهستانی به مسافت یك منزل است . رك : صورة‌الارض ابن حوقل چاپ بنیاد فرهنگ ایران ص ۱۷۸ .

غرجستان دوشهردارد یکی نشین ویکی شورمین، وهردوچنددگر باشند.

۱ـ قاموس جغرافیای افغانستان‌کلمهٔ بادغیس

https://t.me/shenakht_lib

واز نشین برنج بسیار خیزد و ازنشین به دزه ومروالرود یك مرحله دارند ونشین بالای دزه است و آب مرو از نشین تا شورمین یك مرحله . رك : ترجمه مسالك و ممالك اصطخری به‌کوشش ایرج افشار ۲۱۴

ابن خردادبه درالمسالك وممالك محصول غرشستان را صدهزار درهم واز گندم هزارهزاروچهارصد درهم گوید. ودرجای ملوك خراسان‌نویسد: ملك‌غرشستان برازبنده است . رك : المسالك و الممالك ابن خردادبه ص۲۶-۲۹

غرجستان : ولایتی است متین باکوههای محکم و حصون و ثغور استوار دارد، ومیوه‌های خوب‌از: سیب، وامرود، وانجیر، وانار، وجوزبسیارازآنجا حاصل می‌شود . ومردم آنجا بغایت سخت جان وکوه‌رو ودرشت خوی باشند، ونخچربسیار صید می‌کنند . رك : روضات ج۱ ص ۳۶۵

https://t.me/shenakht_lib

یاقوت درمعجم‌البلدان گوید :

غرشستان : بالفتح ثم‌السکون وشین معجمه مکسوره وشین‌مهمله وتامثناة، اراده می‌شودازآن به‌سوی غرش، ومعنی‌آن موضع‌غرش است وگفته می‌شود غرشستان ولایتی است غرب‌آن هرات وشرق‌آن‌کوهساراست، وشمال‌آن مروالرود وجنوب‌آن غزنه است . بشاری عقیده داردکه ضبط غرج‌الشار درست است. غرج‌کوه است وشار ملك‌آن است وبدین‌صورت‌ملك‌جبال گفته می‌شود،وعوام غرجستان‌گویند. وپادشاهان تا روزگار ما شار خطاب می‌شود ، غرجستان ناحیه وسیعی است و قراء زیادی دارد ودارای ده منبر(کرسی) است . یکی‌آن بشین است‌که مقام شاراست ونهرآن همان مروالرود است ودروازه‌های‌آهنین داردکه ازآنجا عبورخالی ازاشکال نبوده است و مردم صالحی درآنجا زندگی می‌کنند . رك : معجم‌البلدان ج ۶ ص ۲۷۷

حمدالله مستوفی به نام غرجه یاد می‌کند . گوید غرجه از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات (حط) عرض از استوا (لوم) ولایت است و قریب پنجاه پاره دیه ازتوابع‌آن است وبه‌آب وهوا مانند ولایت غور. رك : نزهةالقلوب ص ۱۹۰

اسفزاروا‌سفزاریان : ص ۴۱

اسفزارشهری است‌قدیمی‌که ظاهراً ازقرن چهارم‌هجری درلابلای‌کتب‌تاریخ تجلی‌کرده است.

در غالب‌کتب جغرافیای تاریخی از این شهر بالاجمال یاد شده است . و بزرگان زیادی از دورترین زمانه های تاریخ از این شهر برخاسته‌اند که شهرت جهانی دارند .

یاقوت‌گوید : اسفزار بفتح‌الهمزه وسکون‌السین والفاء تضم وتکسرزاء و

الف وراء مدینة من نواحی سجستان من جهت هراة ینسب الیها ابوالقاسم منصوربن احمدبن الفضل بن نصربن عصام الاسفزاری المنهاجی [۱] عین این عبارت را صاحب مراصدالاطلاع علی اسماءالامکنه والبقاع می‌آوردکه ذکرآن تکراروتحصیل حاصل خواهد بود .

ابواسحق ابراهیم اصطخری اسفزار را از شهرهای هرات آورد ومساحت آنرا سه‌مرحله‌می‌داندگوید اسفزارچهارشهردارد بزرگترین‌آن مواضع گواشان است کمترازکروخ بودآب وباغ بسیار دارد. کواران وکوشك وادرسکر هرسه به‌اندازهٔ یکدیگر باشند[۲].

صاحب تقویم‌البلدان‌گوید: اسفزارمن توابع خراسان بکسرالالف وسکون السین‌المهمله وکسرالفاء وفتح‌الزاءالمعجمه وفی‌آخرها راءالمهمله[۳].

ابن حوقل گوید : در اسفزار چهار شهر است و بزرگترین‌آنها گواشان شهری‌کوچکتر از کروخ است و آب وباغ انبوه دارد . و دیگر کوران وکوشك و ادرسکن است‌که وسعت آنها به‌هم نزدیك ودارای آبها وباغها هستند[۴] .

لسترنج می‌گوید: ولایت اسفزار درجنوب هرات سرراه زرنج است . در قرن‌چهارم علاوه برمرکزآن ولایت‌که اسفزارنامیده می‌شد،چهارشهردیگر درآنجا وجود داشت‌که عبارت بودنداز ادرسکر ـ کواران ـ کوشك ـ گواشان. اسفزار را بعداً سبزوار نامیدند درآنجا دهکده‌های معمور و باغستانها وکشتزارهای زیادی است . سرچشمهٔ رودخانهٔ این ولایت درحوالی اسفزار بودکه امروز معروف است به هارود سیستان ودرسمت باختر به‌دریاچه زره می‌ریزد[۵].

درحدود العالم به‌نام اسبزار یاد شده، بدینگونه:

اسبزاررا چهارشهراست : کواژان ـ ارسکن ـ کوژد ـ جراشان . و این هر چاراندرمقدار شش‌فرسنگ است. جائی بانعمت است. مردمان اوخوارجند وجنگی، ودراین ناحیت‌کوه بسیاراست واستوار[۶].

مقدسی‌گوید: اسفزار چهارشهراست‌گواشان وکواران وکوشك وادرسکر. اسفزار بزرگترین شهرآن‌کواشان است وآبها وبستانهای فراوان و موزارها دارد .

۱ـ معجم‌البلدان ج ۱ ص ۱۷۵ طبع بروت . ۲ ـ مسالك‌الممالك اصطخری ترجمه‌دری ص۲۱۱ ۳ـ تقویم‌البلدان عمادالدین اسمعیل‌بن‌محمدبن عمرالمعروف بابی‌الفداء متوفی ۷۳۲ ص ۴۵۶ ۴ ـ صورةالارض ابن حوقل ص ۱۷۴ ترجمه دکتر جعفرشعار ۵ـ جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی لسترنج ترجمهٔ محمود عرفان بحث خراسان . ۶ـ رك: حدودالعالم

وساختمان آن گلی است . وشهرهای دیگر کوچکتر از آن است وهمه آنها درختستان ودارای آبها وخانه‌های دوطبقه است[۱] .

ابن خرداذبه درکتاب المسالك‌الممالك در مورد خراج ومالیات نواحی خراسان گوید : هرات واسفزار وگنج رستاق هزاروصدهزاروپنجاه‌نه هزاردرهم که چهل وپنج هزار که چهل وپنج وچهارصدهزار وپنجاه وچهارهزار درهم آن بقایای مالیاتی اخلاف بود[۲].

سمعانی درجائی که از رجال اسفزار نام می‌برد گوید: اسفزاری بکسرالف وسکون سین بی‌نقطه وکسرفاء و فتح زای ودرآخر آن راء بعدازالف نسبت‌به‌اسفزار است وآن شهری است میان هرات وسجستان[۳].

حمدالله مستوفی گوید : اسفزار شهری وسط است ، و چند پاره دیه توابع دارد . وباغستان بسیار ومیوه وانگوروانار فراوان باشد. ودرصورالاقالیم گوید اهل آنجا سنی شافعی مذهب‌اند ودردین متعصب[۴].

https://t.me/shenakht_lib

امین احمد رازی گوید: اسفزار الحال به سبزار اشتهار دارد و در زمان سابق قلعه‌ای درآن ناحیه بوده موسوم به حصار مظفر، کوه وکرسی این قلعه سنگی است مدور واستوار که قلعه بربالای آن‌است . میان‌آن قلعه وبرون قلعه زمین نرمی است که هرجای آنرا یك گزحفرمی کنند به‌آب می‌رسد وبدین سبب نقب بردن برآن قلعه ممتنع است .

صاحب تاریخ مبارکشاهی آورده که: امیر خواجگی نام که ازاصیل‌زادگان آن‌ولایت‌بوده، چندگاه جندواردرویرانه‌های‌آن حصار، ساکن گشته کلاغی را رمانیده بود که کلنك شکار می‌کرده ، شنیده‌ام که آهو راگرفته ، و هم‌آن درکتاب آورده که از بلوکاتش یکی بلوك زاول است که عرصهٔ او سه فرسخ باشد وهشتادکاریز در آن بلوك جاری است که هیچ‌کدام یك آسیا آب ندارد وبعضی قنواتش چنان است که از بسیاری‌آب در وی‌کار نمی‌توان‌کرد. اگرچاهی بندشودآب ازسرچاه‌های‌آن بیرون آید. وازاین قبیل خصوصیات بسیار دارد[۵] .

حافظ ابروگوید : ولایت اسفزار شرقی‌آن بلاد غور است و شمال اعمال هرات وجنوبی اعمال فراه وسجستان وغربی بیابانی که میان قهستان وشیراز وفراه

۱ــ رك: احسن‌التقاسیم ص۳۰۸ ۲ــ رك : مسالك ابن خردادبه که تعلیق تاریخ‌بیهقی درص۱۰۵۶ بدان‌حواله داده‌است ۳ــ رك:الانساب ص۱۷۸
۴ــ رك : نزهةالقلوب ازحمدالله‌بن ابی بکربن محمدبن نصر مستوفی قزوینی‌متوفی ۷۰۴ ه‍ ق ص ۱۸۷ ۵ــ هفت اقلیم امین احمد رازی ج۲ ص۱۳۱

افتاده است . ازهرات تابدانجا بیست فرسخ باشد، وازشیراز تافراه نیزبیست فرسخ باشد . ودرآن ولایت آب رود وکاریز هردو باشد. آب رودش ازکوه غور می‌خیزد وآن رود را رود ادرسکن خوانند ازهمه جنس میوه دارد. وقصبهٔ بزرگی است وآن قصبه را بر محلات قسمت کرده‌اند هر محله به نام یکی شهرت دارد بدین تفصیل : محلهٔمصرآباد ـ محلهٔ نو ـ محلهٔ کوسال ـ ومحلهٔ یحیی‌آباد. دیگردیه‌ها ومزارع بسیار دارد . سی چهل قریه وپنجاه مزرعه از توابع اسفزار است وانواع میوه‌ها باشد به تخصیص انار خوب ودرخت بنفش که لسان‌العصافیر بارآن است در آن ناحیت بسیار است، واز چوب آن طبق وکاسه سازند وبه‌اطراف برند. ومردمان آنجا عادی وبه‌قوت باشند ودرقصبه قلعه‌ای دارند ازخاك ودرکوه نیز قلعه‌ای دارند. دربدرآباد که یکی ازقراء سبزار است قلعه‌ای محکم بود به‌وقتی که حضرت صاحب‌قرانی انارالله برهانه به‌فتح سجستان متوجه شده‌بود جمعی درآنجا متمرد شدندآنرا فتح فرمود فرمان شد تاخراب کردند[1].

https://t.me/shenakht_lib

بارتولدگوید: درقرن دهم باغات سمت جنوب هرات تا یك فرسخ امتداد داشت: به‌فاصله سه روزراه ازهرات بلوك ولایت اسفزار واقع بودکه درکمال‌آبادی وعمران . وچهار شهرکوچکی داشت که نام یکی ازآنها یعنی ادرس‌کند تا به امروز روی قریهٔ ادرس‌کندواقع دردومنزلی هرات مانده‌است. قسمت علیای رود هارود هم که ولایت مزبور را مشروب ورو به‌سمت جنوب غربی جاری شده به دریاچهٔ هامون می‌ریزد به‌همین اسم معروف است. تمام‌ولایت اسفزارکه سه‌منزل راه امتدادآن بود بالتمام آباد ومعمور وابداً اراضی باتری درآنجا نبود . شهر اسفزار دریك منزلی جنوب ادرس‌کند واقع بود اسم این شهر به شکل مخفف سبزوار و سبزار هم دیده می‌شود در زمان تیمور سال ۱۳۸۳ شهر سختر از هرات دستخوش تاراج و قتل و غارت هولناکی گردید ، زیرا اهالی هرات برعلیه تیمور شورش‌کرده و حاکم تیمور را بقتل رسانده بودند . پس‌ازتصرف شهر ، به‌حکم تیمور مناری از دوهزار نفر انسان زنده ساخته و دست پای آنان‌را بسته روی هم سوار وروی آنان‌را با خاك و قطعات آجر پوشاندند ، شهر اسفزار برخلاف هرات بواسطه ادامهٔ شورش و قتل‌و غارتهائی که بدان مترتب بود در دورهٔ تیموریان ازصدمات وارده قد علم نکرد .

معین‌الدین اسفزاری‌مورخ‌درضمن‌توصیف وطن‌خود فقط ازخرابه‌های بلاد وقلاع‌وسیعهٔ آن سخن می‌راند می‌نویسد: که درقرن‌نوزدهم خطه اسفزار ازجنگهائی که بین ولایت هرات وقندهار روی می‌داد درصدمه وزحمت بود، فقط خرابه‌ها وقنوات

۱ـ جغرافیای حافظ ابرو نسخه عکسی بنیاد فرهنگ ایران .

خشك ازرونق وعمران گذشته که شاید از زمان شاه عباس یعنی اواخر قرن شانزدهم و اوایل قرن هفدهم بود حکایت می کردند .

احداث وبناهای یك سلسله کاروان سراها را که درجنوب هرات بـر راه قندهار واقع است ، به زمان سلطنت شاه عباس نسبت می‌دهندکه هرات را از ازبك‌ها گرفته واقتدار خود را در این سرزمین مستقر ساخته بود ، در بین خرابه‌هائی که فریه شرح داده است قلعهٔ بزرگ سبا مذکور گردیده که به فاصلهٔ نیـم‌ساعت راه از اسفزارودربالای کوه ساخته‌اند ، اهالی محل‌بنای قلعه را به اسکندر مقدو نی نسبت می‌دهند . اسفزاری همین خـرابه ها را شرح داده و قلعه مـزبور را مظفر کـوه نامیده است .

ازتعریفات اسفزاری که از مسجد جامع هم ذکری نمـود معلوم مـی‌شود که تمام این قلعه در دوره اسلام مسکون بوده . در زمان اسفزاری الب غازی نام را بانی این قلعه می‌نامیدند. تمام راه را می‌بایستی ازمیان سلسله جبال گذشت که برای عبور ومرور اشکالی‌ندارد ، این‌راه به ولایت سجستان ویاسیستان می‌رفت که درقرون وسطی وسعت حدود آن بیشتر ازحدود ولایت کنونی سیستان بوده[۱].

آریانا دائرةالمعارف ، در بحث اسفزار مطالب جالبی دارد و بدین‌گونه آغازمی‌یابد :

اسفزار یا سبزوار درانجام سطح همواری واقع‌شده که ده الی دوازده‌میل محیط دارد . قلعهٔ آن خیلی قشنگ است . شهردارای فصیل‌مستحکم و چهار دروازه می‌باشد ، آنکه درغرب است دروازهٔ عراق، آنکه درشرق است دروازهٔ نیشابور ، و دروازهٔ شمالی‌را دروازهٔ هرات ودروازهٔ جنوبی را دروازهٔ فراه یاد می‌کنند، محیط شهر دو ونیم میل است ؛ اطراف شهر سرسبز و شاداب وآب فراوان دارد . دریای کز و ادرسکن که‌ازسمت جنوب‌شرقی آن‌ازکوهستانهای‌تولك وفرسی‌می‌آید این‌وادی را سیراب می‌کند . موهن‌لال یکنفرسیاح‌هندی‌که این‌شهررا درسال ۱۸۲۳عیسوی مشاهده نموده‌است آنرا با بهترین حصص زرخیز هند برابر می‌داند اسم این شهر به‌شکل مخفف سبزوار یا سبزارهم دیده شده. ودرزمان تیمور درسال۱۳۸۳(ع)شهر بیشتراز هرات دچار تاراج وقتل و غارت گردید ، چه این شهر برخلاف هرات به واسطه ادامه شورش وقتل وغارت‌هائی که درآن قایم بود دردورهٔ تیموریان ازخدمات وارده قدعلم نکرد .

آنگاه که تاحدودی ازتذکر جغرافی نگاران خلاصی یافتیم باید از زبان

۱ــ جغرافیای تاریخی بارتولد ص۱۱۶ــ۱۱۷ چاپ تهران

معین‌الدین محمد زمچی اسفزاری بشنویم که او محیط خود را در قرن نهم هجری چگونه دیده است .

درذکر ولایت اسفزار وبیان بعضی خصائص آن دیار :

دیگر ازلطایف قصبات وبدایع ولایات ، خطهٔ اسفزاراست که مولد ومنشاء مؤلف است . اگر تمامی‌خصائص اوراکما هی تحریر نماید، بعضی مطالعان که ندیده باشند تصور کنند که چون مسقط رأس ومقام استیناس مصنف است دراوصاف آن مبالغه می‌نماید که : لامیرخسرودهلوی :

ویرانهٔ من اگر چه زشت است چون خوی گرفته‌ام بهشت است

اما از بیان بعضی چاره نیست ، از قدیم‌الایام شهـرت تمام داردکه آنرا باغچه هرات گویند؛ هرچند حالا به سبب حوادث وفترات روزگار درنهایت ویرانی وپریشانی است . ازآثار باقیهٔ قدیمهٔ آن معلوم می‌شود که بس جای معتبر وخطهٔ عظیم نامور بوده ، ازآنجمله دریك طرف سواد او قلعه‌ای است که مشهور است به حصار مظفر کوه که ازخشت وگل ساخته‌اند ، برسر پارهٔ کوه از سنگ خارا درغایت عظمت و رفعت . دورآن قریب یك فرسنگ ، یك در آن درپای کوه برکنار رود اسفزار و ارگ آن برقلهٔ کوه درغایت بلندی ، ودر درون آن مسجدی جامع و بازار وحمام و عمارات عالی وسراهای به تکلیف به گچ وساروج اندوده بوده ، وپهنای سر دیوار او چنان بوده که هفت سوار درپهلوی یکدگر می‌رفته‌اند ؛ ودر وسط قلعه چشمهٔ آب عذب بوده که از درقلعه بیرون می‌آمده ودر رود می‌ریخته که حالا انباشته و ناپیدا گشته . ودرارگ او حوضهای عظیم به خشت پخته وآهك ساخته بوده‌اندکه به‌آب باران پر می‌شده ، وازهیچ طرف این قلعه سوار به پای دیوار نمی‌تواندآمد، غیراز دری که برکنار رود است . و از دو طرف بعضی مواضع چنان است که پیاده به پای فصیل نمی‌تواند آمد و از دو طرف دیگر او مرغ را مجال طیران نیست . و از در قلعه تا ارگ یك میل بلکه بیشتر باشدکه سوار از درون قلعه تانیمه راه او می‌تواند رفت . وسردیوار قلعه را چنان ساخته‌اندکه براکثر دورآن سواران دوران وسیران می‌کرده‌اندو از مواضعی که جهت آن قلعه خشت وگل می‌برده‌اند تا به پای قلعه یك فرسخ نزدیك خواهد بود . و چنین گویندکـه آنرا الب غازی بناکرده است و از بسیاری مردم آن‌ولایت مسموع شدکه ازشکاف دیواری در آن قلعه‌کاغذی یافته بودند که مزد عمارت آن قلعه را براهل بغداد توجیه‌کرده بودند . شعر :

چه قلعه‌ای است که هرروز بامداد پگاه در آید ازکمرش پـای آفتاب به‌سنگ
به احتیاط رود از حـواشی کمرش غزاله فلك تیز پای همچـون زنگ

وازغرایب حالات آن است که‌بعضی حکام جهت نشاط شکار، مردم آن ولایت

https://t.me/shenakht_lib

را می‌فرمایند تاآن کوه راکه این قلعه بر کنارهٔ اوست می‌رانند و وحوش وسباع آن کوه دراین قلعه درمی‌آیند وراه بیرون رفتن برایشان متعسر می‌گردد .

بعدازآنکه چابك‌سواران وقاپوچیان ، درمیان قلعه به‌نشاط تمام شکار می‌افکنند وصید می‌اندازند وتفرج عجیب واقع می‌شود. وهنوز دیوارهای این حصار در حد محکمی واستواری است، اما چون آب چشمهٔ آن به‌حکم کریمهٔ ان اصبح ماءکم غورا فمن یأتیکم بماء معین، معدوم گشته دروی آبادانی نمانده .

دیگر ازقلعه‌های آن ولایت که مشهور است ورسوم واطلال آن باقیمانده ، حصار شارستان است که درمحاذی قلعه مظفرکوه بوده درمیان صحرا، چنانکه هردو فاصله میان این دوقلعه روداسفزاراست وآن مأمنی بوده درکمال نزاهت‌فضا ولطافت آب وهوا، ازهمه اطراف او مرغزارهای خرم‌که رشك سبزه‌زارافلاك وغیرت‌افزای ریاض بهشت تابناك است . هوایش صحیح ونسیمش سقیم ؟ وزلال کوثرمثالش طیره گر عین تسنیم، وکرسی این قلعه سنگی است مدور و استوارکه دور قلعه بر بالای آن‌است ومیان قلعه زمین نرم چنانکه هرجا یك‌گز زمین را می‌کنندآب بیرون می‌آید. و از بیرون قلعه تاآنجاکه مدبصر است همه سبز واولنگ است و همه‌جا یك‌گز به‌آب می‌رسد وبه سبب این دو مانع یکی سنگ ودیگری آب نقب بردن بدان قلعه ممتنع است . وپیش مردم آنجا چنان شهرت داردکه‌آن قلعه از بناهای بلقیس بوده وبعضی آنرا شهرستان بلقیس می‌گویند ومشهور است که‌آن موضع مهب‌نسیم صباست وچندین ازمریضان مزمن ومدقوقان ازآن هوا، اثر روح وراحت بلکه علامت صحت وسلامت یافته‌اند. لانوری :

فضای او به مثل چون سپهر مینارنگ هوای او به صفت چون نسیم جان‌پرور
صبا سرشته به خاکش طراوت طوبی هوا نهفته در آبش حلاوت شکر

وازبدایع امورآنکه محمود امیرخواجگی نام ازاصیل زاده‌های آن ولایت که آباء واجداد اورا با اهل این قلعه نسبتی می‌بوده ، مرد ابدال‌وش بود وجندوار درویران‌های حصار ساکن شده، کلاغی را تربیت می‌نمود وتعلیم می‌فرمود، چنانچه به‌کرات دیده‌ام‌که‌کلاغ را به مسجد جامع می‌آورد ودر مقصوره اورا برجقه می‌نشاند ودر وقت نماز بانگ می‌کرد و مردم متأذی می‌شدند . القصه به میامن تعلیم این‌کلاغ چنان شدکه‌کلنگ را صید می‌کرد . وشنودم‌که‌آهورا نیز گرفت .

مثنوی مولوی‌نورالله مرقده

ای بسا کوردل که از تعلیم گشت قاضی‌القضات هفت اقلیم
نیم‌خورد سگان صید سگال بهر تعلیم علم گشت حلال
سگ چواز علم راست رسته شود آدمی شاید ار فرشته شود

https://t.me/shenakht_lib

ودر نظر همایون پادشاه مبرور ـ بابر سلطان ـ نورالله مرقده بمشاغل ـ الغفران این کلاغ بر کلنگ انداخت و کلنگ را گرفته منظور نظر آن شاهباز بلند پرواز فضای سلطنت گشت . پادشاه گفت چه مدعا داری ؟ گفت : شهرستان خـود را به رسم هودبری می‌خواهم پادشاه را تصور آنکه شهرستان اوقریه یا مزرعه کرامندی است به مدعای اوحکم فرمود وحال آنکه این شهرستان اوصحن درون قلعه بوده که دوسه جریب ازآن مزروع می‌شد .

ودیگر ازآن قلعه‌های آن ولایت که مشهوراست وذکر آن در کتاب ظفرنامه مسطور، حصار بدرآباد است که شیخ علی خططای باستظهار آن حصار درزمان حضرت امیر بزرگ اظهار عصیان وطغیان نمود وحضرت امیر به‌نفس خود متوجه فتح آن شده بعداز شش شبانه روز که جنگ کردند گشاده شد ششهزار وکسری از مردم آن قلعه بقتل آمدند .

https://t.me/shenakht_lib

ودیگر قلعه فرمکان بوده که عمارت به سلطان مسعود غزنوی منسوب است آن نیز ازعجایب قلاع وغرایب بقاع بوده واکثر آثار آن ظاهر است وتابان بهاررا ازاعیان حضرت امیر بزرگ دراین قلعه تیر زدند و مقتول گشت و سبب طغیان شیخ علی خططای آن بـود که او را بـدان فعل متهم داشتند . و فی‌الواقـع در هر دیار که مثل این قلاع یکی باشد بر عظم آن مکان و دیار به زبان شرفـات عالی مقدار گواهی می‌دهد .

دیگر قلاع وآثار بسیار است که لسان بیان ازذکر تفاصیل او اعراض می‌نماید. و رود نورغاقان؟ و رود ادرسکن بهم‌آمیخته درسه حد اسفزار محیط است و عذوبت آب ولطافت مشارب ومواضع نزه ومزارع عجایب ورقت هوا و فسحت فضا و رغایب اشجار وغرایب قنوات وانهار آن دیار، از باغ ارم آیتی و از روضهٔ رضوان کنایتی است، چنانکه پوربهای جامی درباب آب وهوای آنجا تضمین کرده است :

هوای خطهٔ سبزار و آب رود ادرسکن غنیمت‌دان که‌درجنت‌مگر یابی‌چنین‌جارا

ودر زمان سلطان شهید سلطان ـ ابوسعید ـ به واسطه فترات و انقلاب که واقع بود مردم هرات متفرق شدند . مولانـا شرف‌الدین عبدالقهـار که از فحول فضلای روزگاربود وتخلص اوبه شریف مشهور، تشریف حضور بدان ولایت آوردند، چون‌مرا شرف مصافحه و ملاقاتش دست داد در وصف حال ولطافت ظلال وزلال آنجا این مصرع بدیهه انشاکرد (ع)

دارد نشانی ازبهشت، آب وهوای اسفزار .

این مصرع دیگرمرا اتفاق افتاد مطابقهٔ مقتضی حال راکه (ع)

کهاکنون زیمن مقدمت، داردبه‌جنت افتخار .

و امیر جلال‌الدین فرخ‌زاد طبسی ـ که ارشد احفاد عظام امیر نورالدین جلال‌الاسلام است که از اعیان دولت حضرت امیر بزرگ تیمور گورکان بوده ـ درخلال همین سال که به تحریر این اوراق مؤلف را اشتغال می‌بود ، به طریق عبور بدان ولایت رسیده بود، ودرظلال اشجار او آسوده واززلال آن انهارتجرع نموده وریاض وحیاض اورا دیده وازطرف‌نزه واصناف فواکه‌مستفیض گشته، این رباعی به‌نظم‌آورده بود وپیش من فرستاد . رباعیه:

سبزار ز روضه یادگاری بوده است سبزارمخوان که سبزه‌زاری بوده‌است
صحراش که رشك مرغزار ارم است درفصل خزان تازه بهاری بوده‌است

من نیزاین دوبیت به‌همان قافیه وردیف آن رباعی ساختم . رباعیه:

سبزارکه خرم چوبهاری بوده است از ره گذری شاه سواری بوده است
هرلاله و سبزه‌ای که آنجا بینی روی بتی و خط نگاری بوده است

https://t.me/shenakht_lib

ومرا برخاطر است که دربازار قصبهٔ او می‌گفتند که هزار و دویست دکان است بعد آنچه در محلات وبلوکات آن بوده ، وقلعهٔ میان قصبهٔ او نیز حصارحصین و قلعهٔ متین است، ومسجد جامع قصبه دراندرون قلعه است، ودایم این حصارمعمور می‌بود تا وقتیکه خلیل هندو که ازمـردان سپاه بابر سلطان بود. به‌جانب قندهار و سجستان رفت و بعد از فوت سلطان مذکور به بعضی از سلاطین اظهار بغی وعصیان کرده وهرچند وقت بدان ولایت تاخت می‌کرد، چنانکه نه نوبت غارت وتاخت او و اولاد و اتباع بدانجا رسیده وبعضی متجنده اودرآن قلعه متحصن می‌شدند و اهالی آن ولایت را تکلیفات وتعرضات می‌رساندند وتمامی ویرانی آن ولایت به سبب ظلم وطغیان آن جماعت شد، تایك نوبت که قلعه خالی‌شد مردم ولایت آفاق او را ویران ساختندوتاغایت همچنان ویران است .

اما مسجد جامع به‌مساعی معمار خیرات حضرت مقرب‌الحضرت‌السلطانی تجدید عمارت یافته . و دیگر بعضی خیرات و عمارات حضرتش علیحده بیان وافی خواهد یافت‌ویکی از مستغربات آن ولایت، ساحت بلوك زاول است، که عرصهٔ او سه فرسخ باشد ، هشتادکاریز جاری حالا درآن بلوك است ، که هیچکدام یك آسیاوار آب‌کم ندارد. وبعضی قنوات چنان است که ازبسیاری آب دروی‌کار نمی‌توان‌کرد ، چنانچه اگر جای بند شود آب از سرچاه‌های‌کاریز بیرون می‌آید، و عجب آنکه هیچ یك ازاین قنوات ضرر ونقصان به‌آب واسباب دیگر نمی‌رساند، ودر سرآب هر قناتی قریه‌ای‌است معموره و قلعهٔ محروسه که حالا بعضی از آن قلاع ویران و بعضی آبادان است .

وچنین گویندکه طاهر آب شناس که درمعرفت آب زیرزمین درروی زمین

نظر نداشته ـ چنانکه نقل است که درصحرائی که کس را توقع آب نبودی ظرفی را که تنگ می گویند پر آب کرده، درآن صحرا پنهان کرده بوده‌اند واورا بدان‌صحرا آورده گفته‌اند که تفحص وتعمق فرمای که در این صحرا هیچ آب هست که چاهی‌فرو توان برد . طاهر برسر پشته بالا رفته وبعد از تفحص کامل وتأمل بسزا ، گفته که در همهٔ این صحرا یك تنگ‌آب است .

این طاهر روزی به سرحد آن بلوك رسیده گفته که قـوایم اسپ من تا به زانو درمیان‌آب می‌رود . و چون نزدیك به وسط آن عرصه آمده گفته اسپ من دردریا آشنا می کند.

وازلطایف میوه‌های‌آن‌ولایت ناشپاتی زمستانی است که درهیچ‌جا به‌لطافت آن نشان نمی‌دهندکه اورا خسروانی می‌گویند وتا فصل بهار آن‌را نگاه می‌دارند.

https://t.me/shenakht_lib

ودیگر ازغرایب ثمار عنابی است که مثل انگور بیدانه استخوان ندارد و در تمام ولایت ازاین عناب همین یك درخت است که ازآثاربرزین حکیم است وآن قریه برزین‌آباد نام دارد . وانگور صاحبی آنجا به حدی نازك و لطیف می‌شود که شخصی انگورمی‌خورد یك‌دانه ازدست او برزمین افتاد به‌چند پاره شده واین سخن از مردم معتمد شنیده‌ام . ودر چند موضع از بلوکات او نماز جمعه به اقامت می‌رسد مثل : «عقبل» خیران و فرمکان ودرقصبه و توابع چند مسجد جامع بزرگ است، و درمسجد جامع فرمکان منبری بود بسیار پرکار و به تکالف ، چنانچه از منبر جامع هرات بزرگتر بود قومی ازبلوجان اورا به جای هیمه بسوختند . واز حکما منقول است که بهترین آبها آن است که از جانب مغرب به مشرق روان است ، که نسیم صبا که ازطرف مشرق می‌دمد وپرتو آفتاب نیز دروی نفوذ وتصرف می کند وآنرا آب‌ـ وتاب دیگر می‌دهد، وتمام مجاری ومشارب وانهار قصبهٔ اسفزار، چه ازرود وقنوات این صفت دارد وسوی بلوکات .

وبنای آن قصبه ازبنای هرات سابق بوده ، چنانچه می گویند از بنای‌آن سه هزارسال است . واگر شرح تمامی اوصاف وخصایص‌آن قیام نماید علیحده کتابی می‌باید . بلکه ازحوادث ونوایب و نوادر وعجایب آنچه من در اوقات حیات خود دیده وشنیده‌ام کتابها می‌توان پرداخت . این مقداراطناب راکه ارتکاب نمود غرض آن است که چون ولایت بدین سعت وصفت وناحیتی بدین‌منفعت وخاصیت باشد وحالا کمال اختلال وپریشانی احوال به مکان آن راه یافته درغایت ویرانی است شایدکه به وسیلهٔ این‌کلمات اصحاب دولت واختیار وارباب مکنت واقتدار ، براوضاع آن اطلاع یافته توجه خاطراقبال مأثرازروی ترحم وتلطف به‌معموری وآبادانی‌آن دیار مبذول فرمایند . لخواجه حافظ ر ح :

دانی مرادحافظ ازاین درس وقصه چیست
از تـو کرشمـه‌ای و ز خسرو عنایتی [۱]

اسفزار درکتب تاریخ به ضبطهای مختلف آمده است؛ درتاریـخ سیستان سفزار، ودرکتب جغرافیای تاریخی مثل معجم‌البلدان یاقوت، اسفزار بفتح‌همزه به سکون سین و فاآمده . درروضات‌الجنات اسفزاری سبزار به صورت تخفیف ومردم سبزه‌وار می‌گویند . برخی زار را به حساب اسم ظرف می‌گیرند به این صورت‌که اسفزار معرب اسبزار است به‌معنی جای اسپ . دراینجا ازنگاه‌آنکه سطح همواری داشته وکشت‌زاران درآن زیاداست موضع گله‌داری وپرورش اسپ ومواشی بوده‌است یاآنکه جای سرسبزی بوده سبزه‌زار به اسفزار شکل‌گرفته باشد .

درمسالك، اسفزار به‌نام خاشتان یا جاشان نیزیاد شده [۲]

https://t.me/shenakht_lib

درشمار حومه بخشی روزگار پیش اسفزار به حومهٔ خراسان هرات پیوند داشته وتنها ازجغرافی نویسان یاقوت وبلاذری آنرا درحومه سیستان پنداشته‌اند . وازنگاه‌آنکه به سیستان وفراه پیوست داشته فکرکرده باشد زیرا درحساب همانندی اقلیمی ـ آب وهوا ـ به‌خراسان نزدیك‌تر است تا ـ به‌سیستان.

اگرچه حمدالله مستوفی آن را شهر وسط‌گویدکه دربین هرات و سیستان قرار دارد وچون ازکثرت گلهای رنگارنگ و ازهار زیبا و باغستانهای پرمیوه به باغچهٔ هرات شهرت یافته وباغچهٔ هرات را اسفزاری یادکند ، و جمهور جغرافی نویسان اسفزار را مربوط هرات دانند واز شهرهای خراسان، چندانکه حافظ ابرو نیز در جغرافیای خود درحساب خراسانش‌گرفته‌است ودربحث هراترودگوید: قریه اسفزار بیست مزرعه دارد واین هرات رود متصل به‌ولایت غور است .

سرچشمهٔ رودخانه درحوالی اسفزار قدیم بوده‌که معروف است به هارود سیستان ودرسمت باخترجوین به دریاچهٔ زره می‌ریزدوازاین دریای خوشگواروفیاض نهرهای زیادی‌کشیده شده وبه این نامها یاد می‌شود :

نهرده‌علی ـ نهرشیخ‌کمال ـ نهرمندیل ـ نهراوکل ـ نهرکامـ نهرفج ـ نهرانبارقصهـ نهرثورـ نهرعلی‌آباد .

علاوه برانهار، اسفزار راکاریزهائی باشدکه سرسبزی وخرمی اسفزار را ضمانت می‌کند . اسفزار تقریباً سه صد قریه خرد و بزرگ دارد ، و این دهات همه دارای مزارع وکاریزها می‌باشد. چون اسفزار به‌سطح همواری قرارگرفته هیچ‌جای

۱ـ نقل ازتاریخ اسفزاری (روضات‌الجنات فی تاریخ مدینةالهرات) چمن دوم تا ص ۱۱۸ـچ تهران ۲ـ لسترنج

آن بی‌کشت نمی‌ماند و برخی قراء آن پرنفوس‌تر است مثل : نوده ـ ریفـال ـ عمارت ـ اوکل وزاول، که‌زاول واوکل را بلوك نیز گویندکه از چند قریه متشکیل شده است .

اسفزاری از یك مسجدی نام می‌بردکه ترمیم‌آن به‌ذریعهٔ امیرعلیشیر شده وازآن مسجد علی‌الظاهر آثاری دیده نمی‌شود واما موهن‌لال یك طاق بزرگی راکه بقایای آن مسجد بوده است دیده است[۱].

اسفزار باغستانهای زیادی دارد ودرآنجا هرقسم میوه پیدا می‌شود. لطفی که اسفزار دارد هم‌کارباغداری رونق دارد وهم زمین‌داری وتربیت‌گوسفند ومواشی، وازجانبی صنعت قالی وقالیچه نیزرواج دارد ـ گلیم ونمد وقالیچه‌های رنگین به‌گل وبرگها واشکال مختلف می‌بافندکه قابل وصف است .

https://t.me/shenakht_lib

در دامنهٔ سلسله‌کوه‌هائی‌که شهر زیبای اسفزار را به آغوش خودگرفته ، خنجك ـ بلوط ـ گز ـ انجیرکوهی ـ تاك‌کوهی ـ بید و بادام‌کوهی و شیرخشت می‌روید، به‌خصوص‌شیرخشت که‌درادرسکن به‌کثرت‌یافت می‌شود ومنبع‌بزرگ‌عایداتی اسفزار را تشکیل می‌دهد .

در اسفزاربعضی نباتات طبی‌نیزیافت می‌شودکه اهالی‌بومی به‌کثرت ازآن استفاده می‌کنند، ودربرخی درمان‌ها ازاین‌نباتات دارو می‌سازند واستعمال‌می‌کنند. از نباتات طبی باید ازگل‌گاوزبان، پنیرك، اسفرزه، خاکشیر، بارتنگ، گل‌بنفشه، سگ انگورك ، هندوانه ابوجهل ، شاتره، کاسنی، بوی مادران، شیرخشت، زرشك، عنب‌الثعلب وغیره یادکرد.

اسفزار را چهاربلوك باشد .

۱ـ بلوك قصبه‌که این درواقع همان شهرکهنه اسفزاراست‌که قلعه و برج وباروی نیز داشته است وبقایای‌آن نمودار است ، وچهل سال پیش به شکل بهتری دیده می‌شده ، چون ازگل ساخته بودند لذا به مرور دهور انهدام یافته است .

و بلوك قصبه را چهارمحل باشد محل‌کشاك شاید (کشك) ، قهندز ، محله نصرآباد، محله بازار، واندرین محل بازاررشته بازاری نیز بوده‌که حال نیزموجود است وبرخی دکاکین‌آن متروك شده است .

۲ـ بلوك زاول (زابل) این بلوك دهات بیشمار وکاریزهای زیادی دارد .

درانبوه این سرسبزیها مزاری دراینجا می‌باشدکه مردم محل آنجا مزار مظفری‌گویند ومعلوم نیست‌که قبر امام ابوحاتم مظفر اسفزاری باشد یانه[۲].

۱ـ رك: دائرةالمعارف آریانا ج۳ ۲ـ رك: تعلیقات برمقصدالاقبال

مردم فکرمی‌کنندکه دراینجاقلعه زال پدر رستم بوده وآخوریرا دیده‌اند وعقیده دارندکه‌آخور رخش بوده است .

۳ـ بلوك فرمکان که کشتزارهای حاصل خیز و فیاض دارد ودرآنجا مسجد عالیشانی بوده است .

۴ـ بلوك کاو واوکل که خیلی سرسبز وشاداب می‌نماید .

یکی ازدهاتی که باید ازآن نام برد واسفزاری نیز یادکرده است برزین آباد است که آتشکده‌ای نیز دراینجا درروزگار قبل ازاسلام بوده و شاید تا عصر اسفزاری نیز بقایای آن نمودار بوده‌است .

ادرسکن توانسته است تا امروز نام باستانی خود را حفظ کند دهات دور وپراکنده‌ای دارد ،چون جاده‌سمنتی ازآنجاگذشته است برخی عمارات جدید مدرن نیز جلب نظر می‌کندکه به زیبائی ادرسکن می‌افزاید . در ادرسکن معدن بزرگ آهن است ولی به صورت عصری نتوان ازآن استفادت کرد ، تنها برخی آهنگران هری چدن آنرابه هرات می‌آورند وازآن گاوآهن‌می‌سازندکه صرف شکل‌ابتدائی استفاده را ازآهن طبیعی می‌رساند .

https://t.me/shenakht_lib

مزارات اسفزار دیدنی‌است‌ونگارنده نیزهنوز ندیده‌است وشایدازسنگهای منقش آن معلوماتی بدست آید . قراری‌که مرحوم فکری سلجوقی در تعلیق‌مقصد الاقبال[1] نگاشته است قبرسلطان ابراهیم قتال درجبل‌الزورکه مردم بومی‌کوه زور گویند بین‌غور واسفزار موجود است و همین طورگور عبدالله عامر دربین اسفزار و ادرسکن واقع است . عبدالله عامر در زمان خلافت حضرت عثمان رض در اسفزار آمده وآنجا شهید شده ، واسفزار درسال ۸۵ هجری نیز همقرین به اسلام آوردن سیسسان پرتو ایمان را بخود گرفت .

قلاع اسفزار : اسفزار قلعه‌های زیادی داشته است که غالباً خراب شده و آثار آن بعضاً دیده می‌شود وبعضی رباطات‌را نیزدرآنجا ساخته بودند ، زیرا این رباطات درواقع مسافرخانه بوده است که‌کاروانیان درآن سرپناه ، شبها می‌آسودند. رباط سرکوچه اسفزار را یك‌نفر خیربه نام مولانا صدرالدین بناکرده است .

ازجملهٔ قلعت هائی که رنگ افسانه‌ای دارد باید از دوقلعه دختر و پسر یادکردکه یکی را اسفزاری مظفرکوه گوید وقلعهٔ سبا نیزیادکند . در افسانه های بومی‌آورده‌اند: که اندرآنجا (درنقطه دور بلوك زاول) قلعتی محکم و افسانه‌ای بساختند وآن چنان بوده است که پادشاه فلسطین را دختر زیبا وخوب چهری بوده که اورا از جان دوستر می‌داشته ، دختر را نازکی اندام ولطافت جسم و حسن

۱ـ رك: حاشیهٔ مقصدالاقبال ص۱۹۴

دیوانه‌کن او برآن‌داشته تا به‌مقامی‌جای‌گزیندکه هوایش چون نسیم خلد ونسیمش انبساط آورد ، تا دختر راکه چون‌گل شکفته‌است آب وهوای‌آنجا ملایم وسازگار افتد . معماران چیره دست قلعت مستحکم و خیال‌انگیز درآن خطهٔ مینو بساختند و دختر طناز وگلچهر ، درآنجا روزگاری مقام‌کرد واز آن این قلعه را قلعه دختر گویند . ازقضا تازه جوانی براین فتنهٔ دوران به یك دل نه بلکه به صد دل، عاشق شد ودراین قلعه نه راه رفتن ونه دربازکردن میسور بود .

پسربیدل تمامت ثروت پدر را صرف‌کرد تاقلعه دیگرازآن بلندتربسازد وگاه‌گاه بتواند دختر پادشاه را از دور ببیند ودل خونین را تسلی بخشد این پسر عاشق پیشه عاشق‌وار قلعه را بساخت وقلعه دختر را تحت الشعاع‌گرفت گاه از دور به نیم نگاهی آتش دل‌را تسکین‌می‌داد و این هردو قلعه حالا موجود است وبه نام قلعهٔ دختر وپسرياد شود .

https://t.me/shenakht_lib

اسفزار تا قرن هشت هجری آبادان بوده و اما درحملهٔ امـیر تیمور بـه سیستان اسفزار را نیزآسیب عظیم رسید، واسفزارکه سرراه بود طبعاً مورد تاخت و تاز وتهاجم واقع‌گردید اسفزار نتوانست مدنیت دوبارهٔ خود را بدست آورد .

مطلبی‌که فعلا دراسفزار قابل‌یادآوری‌است همان‌ساختن قالی‌وقالیچه‌است، بخصوص‌دراین روزگار، با رنگها وگلبرگهای مختلف جالبی می‌بافند وبازارهرات را رونق می‌بخشند .

دراسفزار مرغداری وگله داری و تربیت مواشی خیلی رضایت بخش است وازطرفی زمین‌های آن‌آب فراوان دارد که درسایهٔ آب وهوای خوب با غستانها و کشتزاران بوجود می‌آید .

مواد سوخت زیاد داردکه زمستان‌هرات ازبرکت اسفزارگرم است. مردم اسفزار درپرتوکشت و ورز ومالداری حیات آسوده دارند .

اگرچه جادهٔ سمنتی ازبین شهرقدیم اسفزار امتداد نیافته و ازطرف‌شرقی آن که قدری‌دور می‌نماید کشیده شده است ، ولی میدان هوائی اسفزار کـه چندی است اعمارگردیده مدنیت روز را به‌شکل دلخواهی در آنجا آورده است وآن‌طرف شرقی اسفزار دیروز، به سطح هموارى قرار داردکه از پهلوی میدان هوائی جـادهٔ سمنتی رد شده هرات وفراه رود را به هم وصل می‌سازد .

اسفزاریان : ص ۴۰

ابوالقاسم منصوربن احمدبن الفضل‌بن‌نصربن‌عصام المنهاجی‌الاسفزاری: فقیه بزرگی است‌که دارای اخلاق نیکوبوده است .

ازاصحاب جدی امام ابی‌المظفرالسمعانی بوده‌که درعراق رفته ودرهمدان

سکونت داشته است ، و تبحریکه درفقه وتصوف داشته نزد خاص وعام مقبولیت یافته است . او را توان ازصوفیان بزرگ قرن پنجم هجری‌گفت . این‌عارف اسفزاری در سال ۵۱۰ واندی در جنب دروازهٔ جامع همدان بقتل رسیده است و طبقات الشافعیه مرگ اورا روز ۱۴ شوال۵۵۲ نگارد[۱] .

ابونصر محمدبن علی‌بن‌محمد الاسفزاری :المعروف به‌بستی‌ابن‌ابی‌الحسن به اسفزار تولد یافته ، درشهرهای خراسان تعلیم و تعلم نموده لهجه‌ای فصیح وکلام شیرین داشته است و از زمرهٔ عارفان خوب چهر بوده و سخاوت فوق‌العاده‌اش اورا به زخارف دنیوی بی اعتنا ساخته ، به عراق وحجاز نیز سفرکرده است در آخر عمربه پنجده رفته وبه‌سال ۵۴۰فوت نموده‌است[۲].

ابوحامد احمدبن اسحق اسفزاری : حکیم متقی و فیلسوفی متشرع ومبرز بوده است . ابوالحسن علی‌بن زید بیهقی متوفی ۵۶۵ درباره‌اش گوید :

وسخنی‌مفتح در تصانیف ریاضی و معقولات‌دارد و ملفوظات او را می‌آورد بدینگونه :

سزاوارتر چیزی‌که مرد برآن صبرکند آن است‌که به تغییر و تبدیل‌آن هیچ‌تدبیر و سببی نتواند بود .

نماز با خشوع وخضوع و اقامت عبادات علامت معرفت خدایتعالی‌است .

مظلومی‌که ظلم نکند دعای او لاشك مستجاب افتد[۳] .

ملك قطب‌الدین اسفزاری : این‌مرد ازشجاعان شهر اسفزار بوده و از گماشتگان ملك شمس‌الدین کرت می‌باشدکه دراواخر قرن هفتم هجری شهراسفزار را اداره می‌کرده است ، وسیف‌بن یعقوب مورخ هروی ازو به نیکی یاد می‌کند و در برخی از صفحات تاریخ نامه هرات از امیر قطب‌الدین و کار روائیهای او یاد شده است[۴] .

شیخ مجدالدین محمد الاسفزاری : این‌مرد نیز یکی از عارفان بزرگ اسفزار است . در فرهنگ ایران زمین رساله‌ای از این صوفی به‌نام‌کلمات شیخ مجدالدین اسفزاری‌نشریافته وازاو مرا اطلاعی بیشتر دردست نیست ، سطری چند ازبیانات اورا می‌آورم:

۱ـ رك: طبقات‌الشافعیه سبکی‌جز۴ ص۳۱۲ والانساب‌سمعانی ج۱ ص۲۲۸ چ حیدر آباد ۲ـ الانساب سمعانی ج۱ ص۲۲۸ ۳ـ تتمه صوان‌الحکمت ترجمهٔ منتخب‌الدین منشی یزدی چ تهران ص۴۸ ۴ـ رك : تاریخنامهٔ هرات از اعلام‌آن توان فهمید .

نرم شو چوموم وزیر نقش خاتم صبر کن تا صدهزار نقش اسرار معانی از صور غیب وعین در اندرون توپدید آید ، آنگه تو همه بزرگواری در خود بینی ، در اخیر رساله گوید :

قومی ازفلاسفه و متکلمان خود را عارف خوانند و ذلك مبلغهم من العلم پندارندکه از راه هذیان کسی بمعرفت رسد حاشا وکلا، هفت آسمان وزمین درقبضهٔ عارف بود اگرانا الحق گوید معذورش دار .

دگر بپری آسمان وزمین طاعت داری درجنب عدل او ذره شناسی واگر بپری آسمان وزمین کبائر داری رحمت او فراختر دان [۱].

پوربهای اسفزاری : ازاین شاعر جزدوبیت اطلاع بیشتری دردست نیست درقرن هشتم زندگی می کرده است . شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفرائنی ، اعتماد سلطان مغول را جلب کرده ،چون به هرات آمد درآغاز به سال ۷۱۸ باحمله امیر یسور نکوداری سخت مواجه گردید درسال بعد بجنگ قطب الدین اسفزاری ومردم سیستان روبرو گردید پوربهای اسفزاری دربارهٔ آن جنگ گفته است :

شاها دگر بـه پشتی سستان سیستان　　آهنگ جنگ لشکر ایرانیان مکن
ریش وبروت بیش نیند اهل سیستان　　زنهارتکیه بر نمد و ریسمان مکن[۲]

رشیدالدین محمدبن محمود الاسفزاری : شاعری است بلندپایه که به قول عوفی درلباب الالباب «عروسان پردهٔ ضمیر او زیباروی ودلبران ختن طبع او گشاده موی» که ملك بلور را عقد مروارید نظم بخشیده است .

ملك بلور ازملوك الطوایف ماوراءالنهر بوده است .

ای آفتاب رویت در مطلـع ملاحت　　پرددرچون لب تولعلی به کان راحت
نقاش صورت تو بی ذهن و بی تفکر　　دریك بدست کرده فردوس رامساحت
آهوی دل فریبی با روضه جمـالت　　درنرگس تورفته خفته به استراحت
از روح پاك برده خوبـی تو لطافت　　برعقل کل نموده اخلاق تو رجاحت

وصاحب هفت اقلیم عقیده داردکه شعرش بحکم قلت کم دریافت است

وقت انشای در بسان صدف　　پرشدی گوش سامعان ز درر[۳]

منصوربن علی اسفزاری : مهذب الدین سیرالکتاب منصور بن علی که از افاضل وقت خودبوده است . وقتی که عوفی به اسفزار رفته است منصوربن علی آسایش زندگی اورا فراهم کرده وقصیده‌ای درزبان تازی بهاواهداکرده است اورا بمناصب

۱ـ فرهنگ ایران زمین ج۱۴ رساله کلمات اسفزاری به کوشش ایرج افشار
۲ـ رك : ازسعدی تاجامی ازبرون ص۲۳۴　　۳ـ رك : هفت اقلیم ج۲ ص۱۳۱

نیز تکلیف کرده‌اند و او قبول نکرده است . برایش الب غازی جبه خاصه بخشیده است ومنصوربن علی این رباعی را سروده است :

ازخلعت جبه شد منیر اختر من سرکرد کله ز بی‌کلاهی سرمن
هرلحظه ز زیر جبه هر اندامی میسندکه سرزنش کند بر سرمن

امین احمد رازی یك‌رباعی دیگری نیز می‌آورد:

تـا معدلتت کار جهان کرد قـرار بشگفت هزارگل جهـان را بی‌خار
از راستـی طـراز عـدلت امـروز سرگشته نماند در جهان جزپرکار[1]

چون با عوفی معاصر بوده این شاعر در خـود اسفزار زندگی می‌کرده و غالباً در اسفزار فوت شده باشد و در اوائل قرن هفتم هجری زندگی داشته است.

مولاناشمس‌الدین‌اسفزاری: این‌مرد عالم‌بزرگواری بوده‌است‌که درمسجد جامع هرات تدریس می‌کرده است . میرخوند فوت اورا درسال ۹۰۰ می‌نگارد[2] .

عزیزی اسفزاری : عزیزی اسفزاری نیز شاعری است شیوا بیان‌که اورا ابن رشید غزنوی نیز گویند. صاحب هفت‌اقلیم نام اورا مجدالدین رشیدالعزیز گوید و اوراناظم سلك‌کلام وسالك مسالك هنر، یاد می‌کند واین‌غزل نیز به‌اونسبت دهد.

زبان من ز شکرتو ، دهـان پرشکر دارد
که چشم‌من به روی تو، جهانی‌پرقمردارد
توخورشیدی بدان‌نسبت، قبای‌نیلگون‌پوشی
توجوزائی بدان‌حجت، که‌جوزاهم‌کمردارد
شود برکاشغر عاشق ، اگرمعلوم من‌گردد
که زیبائی چو بالای تـو سرو کاشغر دارد
تو می‌تازی و عشاقت زبیم چشم بدگویـان
خداوندا نگهدارش اگر جائی خطردارد[3]

ابوحاتم امام‌مظفر اسفزاری: ازاعاظم منجمین اسفزاراست‌که باعمرخیام وسایر منجمین عصر درسال ۴۶۷ به امروصلاحدید ملکشاه سلجوقی رصدخانه‌ای را پی‌ریزی‌کردند . در میزان‌الحکمه تألیف عبدالرحمن خازنی ازاو به‌نام ابوحاتم ـ المظفرابن اسفزاری یادشده وابن‌اثیر درالکامل درحوادث سال۴۶۷اورا ابوالمظفر اسفزاری خوانده است .

نظامی عروضی سمرقندی درسال ۵۰۶ به‌شهربلخ به‌خانهٔ ابوسعد جره که

۱ـ رك : هفت اقلیم ج ۲ ص ۱۳۳ ۲ ـ رك : حبیب‌السیر ج ۳
۳ـ رك : هفت اقلیم ج۲ ص۱۳۳

عمر خیام و خواجه امام مظفر اسفزاری نزول کرده بودند، ایشان را ملاقات کرده است[۱] منتخب‌الدین منشی یزدی در درةالاخبار ولمعةالانوار نویسد حکیمی با دانش بوده است ودربین او و عمرخیام مناظراتی درگرفته است و در اقسام آثار علوی و ریاضیات‌تصانیف بسیاردارد. روزگاری‌را صرف ترازوی‌کرد وآن‌ترازوی[۲] ارشمیدس بودکه غش وعیار را ازهم جدا می‌کرده است .

سلطان سنجر این را به خازن خود سپرد وخازن‌که در جواهرات غدر و خیانت کرده بود از بازخواست سلطان سنجر اندیشید و آن ترازو را خورد .نمود چون ابوالمظفر ازقضیه آگاه گردید اورا اندوه عظیم گرفت آن زحمت چندین سالهٔ خودرا بربادیافت ودرپایان فوت گردید وشهرزوری درنزهةالارواح‌عین مطلب رانیز آورده‌است[۳] .

https://t.me/shenakht_lib

ابوحاتم مظفرهروی درساختن تاریخ جلالی سهم داشته است درسال۴۶۷ خواجه نظام‌الملك به امر سلطان جلال‌الدین ملکشاه سلجوقی (۴۶۵ ـ ۴۸۵) یك تعداد از اعیان واعاظم‌منجمین وریاضی‌دانهارا بخواست که‌این ذوات‌عبارت‌بودند از میمون‌بن نجیب واسطی و ابوالعباس لوکری ، عبدالرحمن خازنی، عمرخیام را از نیشابور واسفزاری را نیزاز هری بخواست دراصفهان اجتماع نمودند وآنها صلاح تاریخ را به‌نحوی ترتیب دادندکه اوائل سال همواره در یك موسم باشد وبه‌گذشت روزگاران تغییر نکند و این تاریخ تحقق پیدا کرد مبداء آن یکشنبه پنجم شعبان سنه ۴۶۸ ونزد عده‌ای دهم رمضان سال ۴۷۱هجری درنظر گرفته شده است[۴] .

۱ـ رك: الکامل ابن اثیر حوادث ۴۶۷ ومیزان‌الحکمهٔ خازنی ص۱۹ به کوشش‌مدرس‌وچهارمقاله،مقالت‌منجمین. ۲ـ درتاریخ‌ساختن‌ترازوهای‌عدل‌خازنی گوید : نخست آنرا ارشمیدس ساخته و بعد ازآن منالاوس و سپس حکمای اسلامی برآن تصرفی‌کردند مثل‌سندبن علی و یوحنابن یوسف واحمدبن فضل‌المساح. محمد زکریای رازی نیزترازوی بساخت وآنرامیزان طبیعی نام‌نهاد همین طور ابوریحان بیرونی درعهد سلطان محمود ترازوی بساخت‌که به‌طریق پیشینیان نبود ودر معرفت آن رساله‌ای نگاشت همین‌طور عمرخیام در ساخت این‌قسم ترازو تأمل‌کرد درهمین زمان ابوحاتم مظفربن اسمعیل‌اسفزاری برای‌سلطان سنجر بساخت وآخرین ترازوی که ساخته شد و در معرفت آن رساله‌ای ازبیاض به‌سوادآمد میزان الحکمت خازنی است . رك : ترجمه میزان الحکمت ص ۱۹ چاپ بنیاد فرهنگ ایران به‌کوشش مدرس رضوی. ۳ـ رك: تتمهٔ صوان‌الحکمه ونزهةالارواح و تعلیق میزان‌الحکمه خازنی ص۱۳۲ ۴ـ رك: مقدمه‌میزان‌الحکمه حی‌وبه‌نقل ازشرح‌زیج الغ‌بیك.

آثار علوی مظفر اسفزاری به کوشش مدرس رضوی چاپ شده ومن ندیده‌ام فوت اودرمیزان‌الحکمه ۵۱۵ ودرتعلیق میزان‌الحکمهٔ خازنی که ازشاهدصادق شاهد آورده شده ۵۴۵ نگاشته آمده است .

مولانا معین‌الدین محمد زمچی اسفزاری: ازمورخین دورهٔ تیموری است که تاریخ خودرا (روضات‌الجنات فی‌اوصاف مدینهٔ هرات) به نام ابوالغازی سلطان حسین مصدر کرده است .

شه ابوالغازی معز ملك دین سلطان حسین
آنکه دارد خاتم اقبالش از اختر نگین [۱]

واین کتاب متضمن وقایعی است تا سال ۸۷۵ این مورخ در عین زمان به فن ترسل مهارت کافی داشته ، چون غالب مناشیر و فرامین را انشاء می‌نموده است رساله‌ای دراین باب نیز نگاشته است وازاین رساله نگارنده را اطلاعی بیشتر نیست. کتاب تاریخ خودرا ۸۹۹ به پایان رسانده، شاید مطالب دیگری نیز در اخیر کتاب بوده که روزگار برآن دستبردی کرده است .

اسفزاری شاعر نیز بوده است .

نه‌سرمه‌است آنکه می‌بینی به‌چشم هرپری پیکر
که از غوغای چشمش می‌کند خاك سیه برسر

در وصف اسفزار موطن خود گوید:

سبزار که خرم چوبهاری بوده است — از رهگذر شاه سواری بوده است
هر لاله و سبزه‌ای که آنجا بینی — روی بتی و خط نگاری بوده است

اسفزاری ازمورخینی است که درقبال سایرمورخین هراتی وخراسانی مثل سیفی هروی، حافظ ابرو، عبدالرزاق سمرقندی ومیرخوند عرض وجودکرده و اثر گرانقدرش آینهٔ تمام‌نمای هرات است. و اما خوندمیر خود در حبیب‌السیر معین‌الدین اسفزاری را به‌سه‌چهار سطر محدود بیشتر نمی‌ستاید .

معین‌الدین اسفزاری بعد ازآنکه ابوالغازی سلطان حسین را می‌ستاید از شاهزادگان نیز به نیکی یاد می‌کند . سبب تألیف کتاب خود را عبارت از تشویق و ترغیب خواجه قوام الدین نظام الملك وزیر می‌داند [۲] و چند بیت نیز به وصفش می‌گوید :

ممالك را به حسن رای از سر ساخت آبادان
قوام‌الدین نظام‌الملك عالی رای جم فرمان

۱ـ رك: روضات ص۸ الی اخیرقصیده ۲ـ رك: ص ۴۲ روضات

https://t.me/shenakht_ir

به تدبیر و به اخلاق وبه‌قدر و رتبت او را شد
جهان‌تابع، ملك‌طالع،فلك‌درگه،زحل دربان[۱]

اسفزاری خیلی ازاین وزیر دانشمند سلطان حسین ستایش می‌کند درواقع تشویق ولطف وسفارش وزیروقت این تألیف ارزنده را بوجود آورده است .

قوام‌الدین نظام‌الملك از وزراء والاتبار دربار هرات است و به پادشاهان سیستان انتساب داشته . پدرش خواجه شهاب‌الدین اسمعیل ازقضات خواف بوده است قوام‌الدین دوبار به وزارت و صدارت سلطان حسین‌میرزا رسید و بار ثانی به منصب (شرف دیوان وزراء) نائل‌گردید و به حکم سلطان حسین به قطار امراء ونوئیان می‌نشست ومهر او بین امراء و وزراء نافذ بود.

چون طرف اعتمادشاه قرارگرفت، خواجه مجدالدین محمدصانعی وامیر-علیشیر نوائی به علو مرتبه او رشك بردند و به سعایت امیرعلیشیر به سال ۹۰۳ با دو فرزندش خواجه کمال‌الدیـن حسین و خواجه رشیدالدیـن عمیدالملك در قلعه اختیارالدین به زندان سپرده شده واندر آن سال هر سه تن بقتل رسیدند از نگاه اسفزاری خواجه قوام‌الدین مرد علم دوست وادب پروربوده واسفزاری ملازمت اورا داشته است [۲].

در اسفزار رجال زیادی است ، نگارنده رجال درکتب رجال تا جائی‌که دسترسی بود به شناساندن ایشان پرداختم ، امیدوارم درجریان مطالعه ونیز درکتب رجال وتراجم به یك سلسله دانشمندان دیگر اسفزاری برخورد نمایم، پیر هرات از دونفر نصرآبادیان اسفزار(طوری‌که دربالا گفته‌شد نصرآباد محله‌ای‌باشد ازاسفزار) به نیکـی یاد می‌کند این دو ذوات صوفـی شیخ ابوالقاسم نصرآبادی و شیخ ابو-اسمعیل نصر آبادی است که از عرفای اسفزار بوده‌اند و ظاهراً ایـن حضرات در اسفزار خوابیده‌اند .

فوشنج : ص ۴۲

فوشنج وشکدمان: پیشتر مذکور شدکه اول خطه‌ای‌که درخراسان احداث یافت قصبهٔ فوشنج بوده ، و عمارت او منسوب است بر پشنگ ابن افراسیاب ، وآن ناحیتی است وسیع با سعت مزروعات وکثرت محصولات ، و رباط و مسجدی‌که می-گویند از بناهای ابراهیم خلیل علیه وعلی نبینا صلوات‌الله الجلیل است از نواحی آن ولایت است چنانچه ذکرآن‌گذشت، وهرسال خلایق بسیارکه متعهدشغل ومنصبی نباشند از بلدهٔ هرات وتوابع مضافات به زیارت‌آن رباط ومسجد می‌روند، سیما در

۱ــ رك: ص۴۴ روضات چاپ تهران ۲ــ رك: روضات ص ۴۵

ایام بهارکه کوه و صحرای آن دیار ازلاله و سبزه رشك فیروزه گون طارم و غیرت عرصهٔ بوستان ارم می‌شود لسلمان رح:

هواکه می‌کند اموات خاك را احیا بیاد می‌دهد انفاس لطف عیسی را
خیال سبزه و آب روان بدان ماند که خضر برسرآب افکند مصلی را

و شهرت عظیم داردکـه هرکس‌که متقلد عمل و منصبی باشد ، هرگاه‌که بدان رباط می‌رود البته مفر دل می گردد ، و بسیاراین معنی را تجربه نموده تخلف ننموده‌اند. وبرآن‌کوه‌که درجوار رباط است نشان قدمهاست‌که برسنگ ظاهر شده، می گویندکه‌نقش قدمهای خلیل‌الرحمن است. حقیقت اورا حق تعالی‌داندوسنگریزه‌های‌آن‌کوه اکثر بهیأت مرغان است .

وازمواضع خرم ونزه رودخانه‌ای‌است‌که دردامن‌کوه دوشاخ فوشنج است که‌آب وگیاه او درغایت صفوت وکمال خضرت و طراوت است ، ودر ایام ربیع از کثرت لاله وشقایق ارغوان و غرایب شکوفه وریاحین‌که درمرابع ومرافق اوظاهر می‌شود و نمودار نگارخانهٔ چین بلکه نشانهٔ مرغزار خلدبریـن است ، و مردم از اطراف و جوانب به‌گشت وتماشای آب وهوا وساحت فضای او می‌روند ، ودربعضی نواحی آن چاهی است مشهور ، و آب آن مسهل عجب است ، و خلایق در دو فصل سال یکی در اول بهار ویکی درآغاز تموز از مواضع دور بدان سر چاه می‌روند و آب بسیار می‌خورند واسهال عظیم واقع می‌شود ، سه روزآنجا مقام می‌کنند بعداز آن مراجعت می‌نمایند ودر بعضی اوقات ازدحام عجب دست می‌دهد، چنانکه بعضی مردم راآب نمی‌رسد، وبعضی‌کسان راآن‌نافع‌است واثرمنفعت وخاصیت‌آن براحوال ایشان ظـاهر مـی‌گردد . و در این چند سال در یکی از قرای فوشنج کـه مسمیزك می‌گویند چشمهٔ‌آب پیدا شده‌که همان اثردارد وخاصیت‌آب دارودارد وبعضی بدانجا می‌روند و ازآن‌آب انتفاع می‌گیرند . روضات اسفزاری ص۱۱۹-۱۲۰

https://t.me/shenakht_lib

فهرست اماکن

https://t.me/tabenakht_lib

شامل

قراء ــ قصبات ــ بلوکات و غیره

آ

آب : ۱۱۱
آباده : ۱۸،۸۰
آخندها (آخندان) : ۸۰،۸۲
آذربایجان ــ ده ــ بیست‌وشش : ۷۰
آزادان : ۱۸،۸۰
آسه مائی(کوه) : ۵۸،۵۹
آسیا : ۹۷
آسیاچه : ۲۶،۸۱
آشور : ۵۵
آشورآباد : ۸۱
آلنجان : ۱۹،۸۱
آمل ـ بیست و شش
آمویه [آموی] : ۳،۴
آمویه ، آمودریا : ۴۹
آوه : ۴۲
آهنگران : ۵۰

الف

احمدآباد : ۸۰
اتراد : ۷۰
ادران : ۱۸،۳۷،۸۰،۸۲
ادرسکن[ادرسکر، ادرسس‌کند] : ۱۱۳، ۱۱۵،۱۲۳،۱۲۴
ادوان : ۲۷
ادوان تیزان : ۸۲
اران ــ بیست و شش : ۵۲
ارتخان : ۲۳
ارچه‌لامان [جنگل] : ۱۰۸
اردوباغ : ۸۰
اردوخان : ۸۱
ارسکن : ۱۱۳
ارسو : ۴۲
ارمنستان : ۷۰
ارمنیه صغری ــ بیست و شش
ارمنیه‌کبری ــ بیست و شش
ارویج : ۹۳
اری‌ده : ۲۹
ازآب [ولایت] : سی‌وپنج ــ ۴۵

اژدهای سرخ : ۵۰
استراب : ۸۲
استونان : ۴۲
اسفزار [اسبزار ـ سبزار ـ سبزه‌وار ـ سفزار] بیست‌وهشت‌ـسی‌وسه‌ـسی‌وپنج‌ـ سی‌وهشت، ۳۱، ۴۰، ۴۱، ۵۵، ۹۳، ۱۱۲،۱۱۳،۱۱۴،۱۱۵،۱۱۶،۱۱۷، ۱۱۹،۱۲۰،۱۲۱،۱۲۲،۱۲۳،۱۲۴، ۱۲۵،۱۲۶،۱۲۸،۱۳۰
اسفغان : ۸۰
اسلام : ۸۱
اصطخر: ۵۴
اصفهان ـ بیست‌وهشت ـ سی‌وشش : ۵۷، ۱۲۹
افساج : ۹۳
افغانستان : سی‌وهشت - ۵۰،۸۸،۹۶،۹۷
الغور [جبال] : ۳
الموت : ۴۰
النگ گاومیشی : ۸۱
النگ یارخوش : ۸۱
الوند : ۸۱
امرکرد : ۸۱
امیریحیی : ۲۷
انجیل : ۱۸،۲۱
اندخو: بیست و نه‌ـسی‌ویك ـ ۵۹
انگلیس : ۹۷
اوبه : ۲۹،۷۲،۹۱،۹۲،۹۳
اوباریك : ۱۱۱
اوبخش : ۱۱۱
اوجنگ‌کنده : ۸۰
اوجه : بیست و شش
اوشادی : ۱۱۱
اوگرمك : ۱۱۱
اوکل : ۱۲۳
اوکمری : ۱۱۱
اوکمری (دریاچه) : ۱۱۱
ایران : بیست‌و سه ـ سی‌وسه ـ ۵۷،۶۱ ، ۶۴،۷۹
ایله : ۵۶
ایوان‌کسری : ۱۵

ب

بابا حاجی : ۸۱
بابل: ۴،۵۵،۶۹
باب حوض : ۱۸
باخرز [بادهرز]ـ بیست وهشت‌ـ سی‌وسه‌ـ سی و چهار ـ سی‌وهشت : ۳۲
بادام تو : ۳۳
بادغیس (بادخیز) بیست‌وهشت ـ سی‌ودو‌ـ سی‌وچهار ـ سی‌وهشت : ۲۸،۳۲،۳۳، ۳۴،۵۹،۹۳،۹۴،۹۵،۹۶،۹۷ ،۹۸، ۹۹، ۱۰۰،۱۰۲،۱۰۵، ۱۰۷،۱۰۸، ۱۱۰،۱۱۱
بادق : ۸۱
بادمرغان : ۱۸ـ۸۰
بازارخوش : ۱۰۱
باغ‌آهو : ۸۱
باغ زاغان : ۸،۸۰
باغ سفید : ۸۰
باغ شاه : ۸۱
باغ شاهی : ۸۰
باغ شهزاده ملك قاسم: ۸۰
باغ‌گلشن : ۸۰
باغ ماسان : ۸۰

https://t.me/shenakht_lib

باغ مراد ـ ۸۰،۸۱
باغ نظرگاه : ۸۱
باغچه هرات : ۱۱۷
باغدشت : ۱۸
باغك : ۱۱۱
باغك (دریاچه) : ۱۱۱
بالاحصار : ۵۹
بالیان : ۱۸
بام : ۲۴
بامیان : ۳،۳۵،۳۶،۴۹،۵۰،۵۱، ۵۹
بامیان (باسنج) : ۹۸
بامیین (بایین) : ۹۴،۹۵
بائی : ۸۱
ببره : ۱۹
ببن : ۹۸
بتران : ۳۱
بجستان ـ سی‌وشش‌ـ سی‌ونه
بحرالاخضر ـ بیست وهفت
بحرالروم : ۵۶
بحرالهند ـ بیست‌وهفت
بحرخزر ـ بیست‌وشش : ۳
بحرروم ـ بیست و هفت
بخارا : ۳،۵۳،۵۸
بختیاری : ۸۲
بختیاری‌ها : ۸۰
بدخشان: ۳،۴۹
بدخشان [رود]: ۴۹
بدرآباد : ۴۱،۱۱۵
بدلو : ۲۱،۸۱
برامان سفلا : ۸۰
برامان علیا : ۸۰
برزین‌آباد : ۱۲۱،۱۲۴
بزان : ۱۹
بزدان ، ۱۸،۱۹،۸۱
بزدان سفلا : ۸۰
بزدان علیا : ۸۰
بزیان : ۲۰
بسادق : ۱۹
بست : ۵۱،۹۶
بسطام : ۴، ۵۲
بشت : ۹۵،۹۹
بشتو : ۷۹
بشوران : ۱۹
بشین : ۱۱۱،۱۱۲
بطی : ۱۴
بغداد : ۵۲،۵۳،۶۸،۷۰، ۱۱۷
بغشور : ۹۷،۹۸،۱۱۱
بغلان : ۵۹
بغنی : ۲۴،۸۱
بکرآباد : ۱۸
بکرآباد سفلا : ۸۰
بکرآباد علیا : ۸۰
بلادالارمن من‌الشام ـ بیست وهفت
بلاد خوزستان ـ بیست‌و هفت
بلاد سند ـ بیست و شش
بلاد غور : ۱۱۴
بلاد مصر ـ بیست و هفت
بلخ ـ یازده ـ بیست و پنج ـ بیست و نه ـ سی‌وهشت : ۴،۶،۷،۳۴،۴۹،۵۲،۵۹ ۶۰،۶۱،۱۱۱،۱۲۸
بلندآب : ۱۸،۸۰
بلندآب اقه‌میرقاسم : ۸۰
بلندآب مرغاب : ۸۰
بلند شاهی : ۸۰

https://t.me/shenakht_lib

بلوچستان : ۷۹،۵۳،۳
بلوك آلنجان : سی‌وهشت ـ ۷۸
بلوك ادوان وتیزان : سی‌وهشت
بلوك انجیل‌سی‌وهشت ـ ۸۰
بلوك اوکل : ۱۲۴
بلوك پروانه : ۹۰
بلوك پروانه وهوادشتك ـ سی‌و هشت
بلوك توران وتونیان ـ سی‌وهشت
بلوك خیابان: سی‌وهشت ـ ۸۰
بلوك زاول : ۱۲۴،۱۲۰،۱۱۴
بلوك سبقرا ـ سی‌وهشت
بلوك غوروان وپاشتان ـ سی‌وهشت
بلوك فرمکان : ۱۲۴
بلوك قصبه : ۱۲۳
بلوك کاو : ۱۲۴
بلوك کمبراق ـ سی‌وهشت
بلوك گداره : سی‌وهشت ـ ۱۶
بنادیز : ۴۲
بند امیر : ۵۰
بند بنفش : ۹۳
بند سبزك : ۱۰۹،۱۰۸
بندکیم : ۸۰
بند یخك : ۹۰
بوران : ۴۵
بوشنج (بوشنگ) : ۹۹،۳۲
بوطلحه : ۸۱،۲۴
بون: ۹۵،۹۴
بوی برسیس : ۴۲
بوی ماسان : ۱۹
بوی مرغ : ۲۱
بوی نان : ۸۱
بهارآباد : ۸۱
بهارجان: بیست‌وهشت‌ـ سی‌وشش ـ سی‌ونه
بیابان غزان [بیابان غز] : ۵۷،۵۲
بی‌بی گل : ۸۰
بیت‌الامان : ۸۰
بیچغیال : ۱۹
بیچقی : ۸۱،۲۶
بیرجند ـ بیست‌وهشت ـ سی‌وپنج ـ سی‌ونه
بیهق ـ بیست ونه

پ

پاشتان : ۹۰،۸۱،۲۴
پاشتان خواجه احمد : ۲۴
پاشتان خواجه مودود : ۲۴
پای پده : ۸۰
پدهٔ کج : ۱۱۱
پدهٔ کج (دریاچه) : ۱۱۱
پروانه : ۲۵
پشت آبه : ۸۱،۸۰
پشت ده : ۸۱
پشت رود : ۷۹
پشت فجیع : ۹۳
پغمان : ۵۹
پل‌بابل : ۱۶
پل‌تابان : ۳۴
پل‌قدیم : ۹۷
پنج ده : ۱۲۶،۳۴
پنج میران : ۹۳
پنجهیر : ۵۹،۴۹
پوران : ۸۰
پوستین : ۸۱،۲۲
پوشنگ : ۹۸،۹۶
پهوه : ۲۰

https://t.me/shenakht_lib

ت
تاوه بریان : ۲۱
تبرکن : ۱۷
تخارستان : ۵۹،۳
تخت : ۲۹
تخت ملك : ۳۳
تخجه : ۴۵
ترشیز ـ بیست‌وهشت ـ سی‌وشش ـ سی‌و نه
ترکاباد ، ۹۳،۸۱،۴۲،۱۹
ترکان : ۸۰،۱۸
ترکستان : بیست وشش : ۶۵
ترمذ : ۶۱
ترناباد : ۳۳
تریاك : ۸۱،۲۳
تسحی: ۲۰
تشت وآفتابه : ۸۹
تغاری : ۲۱،۱۸
تغوزرباط : ۲۵
تکریت ـ بیست‌وشش
تکلب : ۲۹
تگاب اسماعیل : ۱۱۱
تگاب تون : ۹۳
تگاب شور : ۹۳
تگاب یاری: ۹۳
تگاب یالج : ۹۳
تلاب : ۸۱،۱۹
تلابهٔ سفلا : ۸۰
تلابه سیروان : ۱۸
تلابهٔ علیا : ۸۰
تلاس : ۸۰،۱۷
تمران : ۳۵
توبریان : ۸۱
توبجی باشی: ۸۰
تودن : ۳۳
توران : ۸۱،۲۲
توران وتونیان : ۲۲
تولك [تولکی] ـ بیست‌وهشت ـ سی‌وهشت ۸۱،۳۸،۳۵
تون ـ بیست‌وهشت ـ سی‌ونه ـ ۹۳
تون [شهرعمد] ـ سی‌وشش
تونیان : ۸۱،۲۲
تهران ـ بیست‌وچهار
ته‌کاد : ۸۰
تیرخوان : ۸۱
تیزان : ۸۲،۲۷
تیش‌دیز : ۸۱
تیه بنی‌اسرائیل : ۵۶
ج
جاجرم ـ بیست‌ونه
جاده : ۲۰
جاذوا [جاذاوا] : ۹۶، ۹۹
جاذی : ۹۵
جاکران : ۲۰
جام ـ بیست‌وهشت ـ سی‌وسه ـ سی‌و چهار سی‌وهشت : ۵۵،۳۲
جاورس : ۸۱
جبال‌البرز : ۵۲
جبال‌پاروپارمیس: ۹۷
جبال غرجستان : ۹۸
جبل(بلیکان) : ۱۱۱
جبل‌الزور[کوه‌زور] : ۱۲۴
جبل‌الفضه [کوه سیم] : ۹۶،۹۵
جبرئیل [بلوك...] : ۸۰،۱۸
جراشان : ۱۱۳

https://t.me/shenakhte_lib

جرجان (گرگان) بیست‌وشش : ۳، ۵۱ ، ۵۲
جرجرك : ۲۵
جرلان (مزار) : ۱۰۵
جرمغان ـ بیست‌ونه
جسان : ۱۸
جعفری : ۸۱
جغاده : ۱۹
جقرتان: ۱۹، ۸۱
جکان : ۸۰
جلوارچه : ۱۸
جلوارچهٔ سفلی : ۸۰
جلوارچهٔ علیا : ۸۰
جنابذ ـ بیست‌وهشت ـ سی‌وشش- سی‌ونه
جندفان : ۲۴، ۸۱
جنگان : ۴۲
جنگل‌باز : ۹۳
جنوا : ۹۳
جوان : ۲۹
جوزگانان : ۵۹
جویان : ۱۶، ۸۰
جوی انجیل : ۸۳
جوی پشت‌آبه : ۸۲
جوی سلطانی : ۹۰
جوی مالان : ۱۶
جوی میران : ۸۱
جوین- بیست‌ونه : ۱۲۲
جیحون [گیحون] : ۳، ۴۹، ۵۱، ۵۳
جیسان : ۸۰

چ

چاچ : ۵۳
چاسنگی : ۱۱۱
چاکران : ۲۲، ۲۷
چاورس : ۲۴
چرم‌کر: ۸۰
چری : ۱۹
چشت : ۳۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳
چشمهٔ اوبه : ۸۹، ۹۳
چشمهٔ خواجه چهارشنبه : ۹۰
چشمهٔ کوبان : ۹۱، ۹۲
چشمهٔ مسجد چوبی : ۹۰
چغانکر : ۲۳
چکان : ۱۸
چکو (دریاچه) : ۱۱۱
چکو [قریه...] : ۱۱۱
چکه : ۸۲
چمن‌آرا : ۸۰، ۸۱
چناران : ۹۳
چونگر : ۸۱
چوریان : ۸۰
چهارباغ : ۸۰، ۸۱
چهارباغ سید نورالدین : ۸۰
چهاربرجك : ۷۹، ۸۰
چهارحیات : ۸۱
چهارتگاب : ۹۳
چهاردهی : ۵۹
چهارکبوترخان: ۸۰
چهل‌دختران : ۳۳، ۹۷، ۱۱۰
چهل‌دختران (دره) : ۱۰۹
چهل‌دختران (مزار) : ۱۰۵
چیچکتو [ججکتو] : ۳۴، ۵۹
چتری : ۸۱
چین : ۹، ۵۶، ۶۵، ۶۷، ۷۰

https://t.me/shenakht_lib

ح
حجاز : ۱۲۶
حجره : ۴۲
حریق (برج) : ۲۳
حسن‌آباد : ۸۰،۸۱
حصاربدرآباد : ۱۱۹
حصارشارستان : ۱۱۸
حصار شمیران : ۷۶
حصارك : ۳۱
حصار مظفر : ۱۱۴
حصارهندوان : ۶۰
حفصان : ۱۹
حلب : ۵۶
حلیل : ۳۳
حماه : ۵۶
حمص: ۵۶
حوض سلطان : ۸۰
خ
خارستان : ۱۱۱
خارستان (دریاچه): ۱۱۱
خاشتان، جاشان : ۱۲۲
خاکستر(برج) : ۲۳
خانانی : ۸۱،۲۴
خاندر : ۱۹
خانقاه اخلاصیه : ۸۴
خانقاه سلطانی : ۸۳
خاور : ۳۵
خاوران : ۷۷
خبوشان ـ بیست‌ونه
ختل : ۵۸،۵۷
خجستان : ۹۶،۹۵
خراسان ـ بیست‌وسه ـ بیست‌وشش: ۵،۴،۳
۷،۶ (اکثرصفحات)
خرتوشان : ۸۱،۱۹
خردزدان ـ ۱۹
خرقان : ۵۲
خرمالغ : ۷۹
خشکرود : ۸۰
خطا ـ هجده ـ بیست ـ سی‌ودو
خلج : ۵۷
خلجان (خلچان) : ۸۰،۱۷
خنبه : ۱۹
خواجه اسلام : ۸۰
خواجه چهارشنبه: ۱۰۸،۱۰۷
خواجه عالم : ۸۲
خواجه غریبان : ۲۴
خواجه نور : ۸۱
خوارزم ـ هفده ـ سی‌ودو : ۵۸،۵۳،۵۱،۳
۷۰،۶۰
خواف ـ هشت ـ بیست‌وهشت ـ سی‌وسه‌تا سی
وشش ـ سی‌وهشت : ۱۳۱،۴۰
خوشباشان : ۸۱،۸۰،۲۳
خوش‌رباط : ۱۱۰
خیابان : ۸۷،۸۴،۸۲،۲۱
خیران : ۱۲۱
خیسارغور[قلعه] : ۳۸
خیمه دوزان : ۸۱
خیوه : ۵۱
د
داراباد : ۷۹
داشان [دادشان] : ۸۱،۲۶
دالشت : ۳۵
دامغان : ۵۲
دامن‌کوه : ۴۵

https://t.me/shenakht_lib

دجله (رود) : ۵۵
دخان : ۵۶
درب رامیشنه : ۵۳
درب سمرقند : ۵۳
درب ملك : ۸۰
درب نوبهار : ۵۳
دربند ـ بیست‌وشش
دربی [کوه]:۳۵
درتخت : ۲۹
در دره‌های فولادی : ۵۰
درزاب : ۷۹
درفرار : ۱۹،۸۱
درلشك [کوه] : ۳۵
درهان : ۱۱۱
دروازهٔ اسفنج : ۵۷
دروازهٔ حاجیان : ۵۱
دروازهٔ خراسان : ۵۲
دروازهٔ خرد (دروازهٔ زرین رود) : ۵۷
دروازهٔ درب برامان: ۱۲
دروازهٔ درب خوش : ۱۲
دروازهٔ درب عراق : ۱۲
دروازهٔ درب فیروزآباد : ۱۲
دروازهٔ درب قبچاق : ۱۲
دروازهٔ درب ملك : ۱۲
دروازهٔ درب میدان : ۱۲
دروازهٔ ری : ۵۲
دروازهٔ طیره : ۵۷
دروازهٔ عراق : ۱۱۶
دروازهٔ علمدار : ۶۲
دروازهٔ فراه : ۱۱۶
دروازهٔ نشابور : ۱۱۶
دروازهٔ هرات : ۱۱۶
دروازهٔ یهودیه : ۵۷
درویش‌علم : ۸۰
درهٔاونی‌پغمان : ۵۹
درهٔ جوال : ۱۱۰
درهٔلامان : ۱۰۷
دری : ۲۹
دریابان : ۹۳
دریاچه آرال : ۴۹
دریاچه دهستان : ۱۱۱
دریاچهٔ زره : ۵۱
دریاچهٔ مختاری : ۸۰
دریاچهٔ هامون : ۱۱۵
دریای جردور : ۵۱
دریای خزر : ۵۱،۵۲،۵۸
دریای فارس ـ بیست و هفت
دریای قلزم ـ بیست‌و هفت
دریای‌کابل : ۵۸ ، ۵۹
دریای‌کز ـ ۱۱۶
دریای محیط : ۵۶
دریای وپنجشیر : ۵۹
دزه : ۱۱۲
دژشمیران : ۷۵
دستگرد : بیست‌ونه ـ ۸۱
دستجرد : ۱۹
دشت‌بام : ۲۶، ۸۱
دشت قبچاق ـ بیست وشش
دشت بیاض ـ بیست و هشت ـ سی وشش ـ سی‌و نه
دمشق : ۵۶
دندآب : ۹۳
دوان : ۲۹
دوست‌آباد : ۸۱

https://t.me/shenakht_lib

دوست خانه: ۸۰
ده ازبك : ۸۱
ده برنج : ۱۱۱
ده بل : ۹۳
ده پائین : ۸۱
ده پده : ۸۱
ده خان : ۹۳
ده دراز : ۹۳
دهران : ۴۳
دهرق : ۸۰
ده زیرك : ۸۱
ده سبز : ۵۹
دهستان : ۱۱،۹۵،۹۶،۹۸
ده سرخ : ۸۱
ده شکر : ۸۱
ده شیخ : ۸۱
ده غریب : ۸۱
ده‌کنار : ۸۱
دهلاجی : ۸۰
دهلی- بیست و شش : ۵۰
ده‌منار : ۸۲
دهمیری : ۸۱
دهن‌هموار : ۹۳
ده نو : ۸۲
ده یازده : ۸۱
دیارارمن - بیست وهفت
دیار بکر - بیست و شش
دیار جزیره - بیست وهفت
دیارشام - بیست وهفت
دیار عراق - بیست‌وهفت
دیارعرب - بیست وهفت
دیار فرنگستان - بیست وهفت
دیار لوریان - بیست وهفت
دیار مغرب - بیست‌وهفت
دیزه : ۱۶
دیلم : ۵۲،۵۸
دیوانچه: ۸۰
دیوانچهٔ بزرگ - ۸۰
دیوانچهٔ کوچك : ۸۰
دیوانچهٔ خرد وبزرگ : ۱۸

ر

راسته جوی : ۸۱
رباط : ۸۱
رباط پی[کوه] : ۴۲
رباط چپ : ۸۱
رباط چوقر(چقر) : ۱۱۰
رباط حافظ : ۸۱
رباط درویش : ۸۱
رباط سرکوچه اسفزار : ۱۲۴
رباط سرگردان : ۱۱۰
رباط سلیمان : ۸۱
رباط سنگی : ۱۱۰
رباط شهریار : ۸۱
رباط صدر : ۸۰
رباط غوریان : ۲۱،۸۱
رباط غوئی : ۸۱
رباط فیض‌الله : ۸۱
رباط قلق : ۸۱
رباطك : ۹۳
رباط لته : ۸۱
رباط میرزا : ۸۰،۱۱۰
رباط میرك : ۸۰
رباط موسی : ۸۰
رباط نو : ۸۱

https://t.me/shenakht_lib

رباط داده : ۸۱
رباط ویس : ۸۱
رج : ۷۹
رج دهك : ۷۹
رخج : ۵۱
رستم : ۳۵
رستمدار : بیست‌وشش
رکن‌آباد : ۵۵
رگه : ۹۳
رواشان : ۸۱
روج : ۴۲
روجنگ : ۴۲
روخه باغ : ۸۰
رود اتراك : ۵۱
رود ادرسکن : ۴۰،۵۶،۱۱۵،۱۱۹
رود اسفزار : ۱۱۷،۱۱۸
رود اوکسس : ۴۹
رود بلخ : ۵۵
رود جرباب (جریاب) : ۵۸
رود جرجان : ۵۱،۵۲
رود خاش : ۵۰
رودخانه روس[اتل] : ۵۲
رودخانهٔ قندهار : ۵۱
رود فراه : ۵۰،۸۰
رودکاشان : ۹۶
رودکشك : ۹۶،۱۱۰
رود ماهی : ۲۶
رود مرغاب : ۳۴،۳۶
رود نورغاقان : ۱۱۹
رود وخشاب : ۵۸
رود هارود : ۱۱۵
رود هاس : ۶۰
رود هری : ۶۶
روس[کوه] : ۳۵
روم : بیست ودو ـ بیست و شش ـ ۹،۶۰، ۶۵،۶۷
روم شرقی : ۵۶
ری : ۳،۵۲،۷۱
ریفال : ۱۲۳
ریوند : ۲۷

ز

زابل : بیست وشش ـ ۵۴
زابلستان : ۵۴،۶۶
زابین : بیست وشش
زاول : ۱۲۳
زاوه : بیست‌وهشت ـ سی‌وسه ـ سی‌وچهار
زاهدان : ۷۹،۸۰
زاینده رود اصفهان : ۱۵،۵۷
زرافشان (رود) : ۵۳
زرشت : ۱۹
زرشك : ۸۱
زرنگ (زرنج) : ۵۱،۵۴،۱۱۳
زعفران : ۳۳
زلیخابکه : ۸۰
زمان‌آباد : ۸۰
زنجان : ده
زندران : ۱۸،۲۲
زنده جان : ۴۲
زنگ : ۹
زنگان : ۸۲
زوزن : سی‌وچهار ـ ۵۷
زیارت امام اصغر : ۱۱۱
زیارت خواجه ابدال : ۱۱۱
زیارت خواجه ابوالقاسم : ۱۱۱

https://t.me/shenakht_lib

زیارتجاه : ۸۰
زیرك : ۲۴
زیرکو: بیست‌وهشت ـ سی‌وشش ـ سی‌ونه

س

ساباد : ۴۲
ساخر: بیست‌وهشت ـ سی و هشت ـ ۳۵، ۳۸
ساری : بیست‌وشش
ساقی‌خانه : ۸۱
سبزوار ـ ۴۰،۴۱
سبقر : ۲۳،۸۱
سبول : ۴۲
سجستان ـ سی‌وپنج ـ سی‌وهفت
سحاو : ۳۳
سحرخیز : ۸۱
سه پهه : ۸۰
سد سکندر : ۱۵
سرآسیا : ۸۰
سراب : ۸۱
سراپرده : ۹۳
سراج : ۸۱
سرانو : ۸۰
سرای‌ارهنگ : ۵۹
سرای حسن‌خواجه : ۲۴
سرای نو : ۱۸
سربند قره غیتو : ۱۱۰
سرتل : ۱۸
سرچم : ده
سرحفر[کوه] : ۳۵
سرخ خواجه : ۸۱
سرخس ـ بیست‌ونه : ۳۲،۴۴،۹۵، ۹۶، ۹۹
سرخیز : ۱۹
سرده : ۹۳
سرشصت : ۸۱
سرکوچه : ۸۱،۹۳
سرنان : ۱۶
سرواسفهرود ـ سی‌وپنج
سروستان : ۱۸،۸۰،۸۱
سریر : ۵۲
سغد (سغدیانا) : ۵۳
سفچه : ۲۱
سفید روان : ۲۳،۸۱
سق‌سلمان (سقسلیمان) : ۲۱،۸۱
سگبانان (کوشك): ۱۰۱
سلمه : ۹۳
سلیمی : ۸۱
سمرقند ـ بیست و دو : ۵۳، ۶۸، ۷۱ ، ۱۰۴
سمنان ـ بیست ونه
سمنگان : ۵۹
سنجدك ـ ۸۱،۹۳
سند : ۳
سنگ سوراخ : ۲۶
سنوجرد (سنوگرد) : ۱۶،۸۰
سوردان : ۲۹
سوماره : ۵۰
سومان : ۱۸،۹۴
سونی: ۹۳
سیاوشان : ۱۷
سیاه‌کویه : ۵۲
سیاه‌گرد : ۲۶،۸۱
سیحون (رود) : ۵۳
سیرجان : ۵۴

https://t.me/shenakht_lib

سیرزارك : ۱۱۰
سیرکی : ۳۳
سیرنان : ۸۰
سیروان : ۹۳
سیستان [سجستان ـ سگان ـ سگستان]
سی وچهار ـ سی وپنج : ۴،۱۲،۴۰، ۴۱،۵۱،۵۴،۵۷،۷۰،۱۱۳، ۱۱۴ ، ۱۱۵،۱۱۶،۱۲۰،۱۲۲،۱۲۴،۱۲۵، ۱۲۷،۱۳۱
سینان : ۱۸،۸۰
سیوشان : ۸۰

ش

شائنان :۹۳
شادمانه : ۱۹،۸۱
شاده : ۴۲
شادیاخ : ۶۳
شادی بره [شادی‌پره] : ۱۸،۸۰
شادی جام [شادی‌حجام] : ۲۳،۸۰
شافلان [ولایت] : ۴۵،۹۱
شاخین ـ سی‌وشش ـ سی‌ونه
شام ـ بیست‌وشش : ۹،۵۶،۶۱
شاه وردی خان : ۸۲
شاهیان : ۹۵
شبورغان : بیست‌ونه ـ ۵۹
شتری علی‌بهرام سلیمی : ۲۶
شروان : ۷۰
شروانات: بیست وشش
شکبدان : ۴۲
شکدمان : ۱۳۱
شکورخانی :۸۰
شکیبان سفلی : ۴۲
شکیبان علیا : ۴۲
شکیدبان : ۴۲
شمس : ۷۹
شمس‌آباد : ۸۲
شمعان : ۱۹
شمعانیان (برج) : ۱۳
شنبه‌آباد : ۸۱
شورآباد : ۸۲
شوراندك : ۸۱
شورك : ۸۰،۸۳
شورگرد : ۹۳
شورمین : ۱۱۱،۱۱۲
شوروی : ۱۱۰
شوله : ۹۳
شهرارمن : ۱۰۹
شهرستان بلقیس : ۱۱۸
شهرخلیل : ۱۰۹،۱۱۰
شهرخشك : ۵۰
شهرضحاك : ۵۰
شهرغلغله : ۵۰
شهرك : ۲۶
شیخان : ۱۸
شیراز : ۴۰،۵۴،۵۵،۵۶،۱۱۴، ۱۱۵
شیردروازه (کوه) : ۵۸،۵۹
شیرین : ۱۹
شیوکی : ۵۹

ص

صدرآباد : ۸۱
صراف : ۲۶
صوفی‌آباد : ۸۱
صوفیان : ۸۱
صویرهٔ علیا : ۹۲
صویره سفلا : ۹۲

https://t.me/shenakht_lib

ض

ضرغام [رود] : ۴۹

ط

طالقان: ۶۲،۵۹

طالقان [رودخانه]: بیست‌ونه ـ ۴۹

طبران ـ بیست‌ونه

طبرستان : ۵۸،۵۲

طبس ـ بیست‌وهشت

طبس گیلکی مسیا ـ سی‌وشش ـ سی‌و نه

طبس‌مسیا ـ بیست‌وهشت

طبس مسنیا ـ بیست و هشت ـ سی و هفت ـ سی‌و نه

طخارستان : ۴۹

طمغاچق : ۸۰

طوس ـ بیست و نه ـ سی‌وچهار : ۳۲

طوقچی : ۸۱

ع

عبدی : ۸۰

عراق ـ بیست‌وسه ـ ۱۰،۵۵،۹۴،۱۲۵ ، ۱۲۶

عراقین ـ بیست‌وشش

عرب آباد : ۸۱

عزیز درود : ۱۸،۸۰،۸۱

عصه : ۸۱

عقاب : ۱۸،۸۰

عقبل : ۱۲۱

علی‌آباد : ۶۱،۸۱

علی‌اسد (برج) : ۱۳

علی‌افغان : ۲۴،۸۱

علی‌بهرام : ۸۱

علوی : ۱۸،۸۰

عمارت : ۱۲۳

عورم : ۲۳

غ

غارکروخ : ۹۰

غاوردان : ۲۳،۸۰

غرجستان [غرششتان] بیست وهشت ـ سی وهشت : ۳۲،۳۵،۳۶،۳۸،۵۰،۵۹ ، ۹۷،۱۱۱،۱۱۲

غرجه : ۱۱۱،۱۱۲

غرزق : ۸۱

غرقاب : ۲۵

غزان جویچه : ۸۰

غزنین [غزنه ـ غزنی] : ۴،۵۰،۵۱،۵۳ ، ۵۴،۵۹،۶۱،۱۱۲

غشه : ۲۳،۸۰

غلغله [شهر] : ۵۰

غلوار : ۱۸،۸۰

غلوان : ۱۸،۸۰

غنجاباد : ۴۲

غور : ۳۰،۳۱،۳۵،۳۶،۳۷،۳۹، ۴۰ ، ۴۵،۵۰،۵۷،۵۸،۷۲،۱۲۴

غور[کوه]: بیست‌وهشت ـ سی‌ـ سی‌وهشت ـ ۵۰

غوران : ۱۶،۸۰،۸۱

غوروان : ۲۴،۸۱

غوره ودروازه : ۱۸

غیزان سفلی : ۱۸

غیزان علیا : ۱۸،۸۰

غیزان وسطی : ۷۸،۸۰

ف

فارس [پرسیس] : هفده ـ بیست وهشت ـ سی و پنج ـ سی وشش ـ ۴۰،۵۴،۵۷ ، ۵۸

فاریاب : ۵۹

https://t.me/shenakht_lib

فتح‌آباد : ۸۱
فج‌چنار [کوه] : ۳۵
فخرآباد : ۸۱
فرات (رود) : بیست وشش ـ ۵۵،۵۶
فراشان : ۱۹،۸۱
فراه : سی وچهار ـ سی وپنج ـ ۴۰،۷۹، ۸۰،۱۱۴،۱۱۵،۱۲۲
فراوه : ۵۸
فراه رود : ۱۲۵
فرجائی : ۸۲
فرغانه : ۵۳
فرك : ۲۳،۸۰
فرمکان : ۱۲۱
فروان : ۵۹
فرهه : ۴۲
فریدون‌آباد : ۸۱
فریزن : ۸۱
فریزن سفلی : ۱۹
فریزن علیا : ۱۹
فریومد ـ بیست‌ونه
فلاخن : ۸۰
فلسطین : ۱۲۴
فورچنگ : ۸۲
فوشنج [ولایت،قصبه] بیست‌وهشت ـ سی‌وسه ـ سی‌وچهار ـ سی‌وهشت : ۱۵،۳۲،۴۲، ۴۳،۴۴،۱۳۱،۱۳۲
فیات [قبیله]: ۷۰
فیض‌آباد : ۴۹
فیروزآباد : ۱۸،۸۰
فیروزکوه : ۳۰،۳۷،۵۰

ق

قابولدداز : ۸۱
قادس: ۱۰۷،۱۰۹
قادسیه : ۱۰۹
قاسم‌آباد : ۸۱
قانان : ۸۲
قاین ـ بیست‌وشش ـ بیست و هفت ـ بیست و هشت ـ سی‌ونه
قبچاق : ۸۱
قبچاقان : ۱۹
قبرستان : ۱۱۱
قتلغشاه [قریه] : ۲۷
قراباغ : ۳۳
قره باغ : ۱۱۰
قره غیتو : ۱۱۰
قصرابوبکر : ۲۱
قصرانبای : ۱۶،۸۰
قصرجولاه : ۲۲
قصرشاهی : ۸۰
قصرشیرین : ۱۸
قصرصنم : ۹۳
قصرمأمون : ۵۱
قصریحیی : ۸۰
قلبچه : ۸۰،۸۱
قلبچه بلندآب : ۸۰
قلب گز : ۸۲
قلزم : ۸۰
قلعهٔ احنف : ۹۷
قلعهٔ بزرگ سبا : ۱۱۶
قلعه اختیارالدین : ۱۳۱
قلعه پسر : ۱۲۴،۱۲۵
قلعه چهل‌دختران : ۸۰
قلعهٔ دختر : ۱۲۴،۱۲۵
قلعهٔ سبا : ۱۲۴

https://t.me/shenakht_lib

قلعهٔ سفیدك : ۱۱۰
قلی‌شاه : ۸۲
قلعه فرمکان : ۱۱۹
قلعهٔ مختار : ۸۱
قلعهٔ مور : ۹۸،۹۷
قلعهٔ نو : ۱۱۰ ،۱۰۹،۱۰۸،۱۰۷،۹۷
قلعهٔ نره‌تو[قلعهٔ نرتو] ۱۰۷،۱۰۵
قلعهٔ وکیل : ۸۲
قلوری : ۹۳
قنات قریقل : ۲۱
قنات مختار: ۲۱
قنات ملکك : ۱۱۰
قندز[رودخانه]: ۴۹
قندهار : ۱۲۰،۱۱۶،۱۱۵
قورمان : ۴۲
قوسنان : ۸۱
قومس: ۷۱،۵۲،۳
قهستان ـ بیست‌وهشت ـ سی و سه ـ سی و چهار ـ سی‌وپنج ـ سی‌وهفت تا سی و نه ۱۱۴،۴۰
قهقهه : ۷۹
قهندستان : ۱۰۱
قیماق : ۲۰
قیمست : ۸۱

ك

کابرون : ۹۹،۹۶،۹۵
کابل [کارور ـ کابورا] بیست‌وشش: ۳، ۴ ، ۷۲،۵۹،۵۸،۵۷،۵۰،۴۹
کاث : ۵۱
کادگان : ۹۳
کادآباد : ۸۰
کارته : ۱۸
کارشك : ۸۱
کاریز (کاریزه): ۹۹،۹۵
کاریز بلوج : ۹۳
کاریزنو : ۸۰،۲۵
کاریزصوفی : ۸۲
کاروچه : ۴۲
کازرگاه : ۸۹،۲۵
کازرگاه[کوه]: ۲۵
کاشان : ۹۷
کاشغر: ۱۲۸،۷۰
کالو : ۵۰
کالوون [کالوین] : ۹۹ ،۹۶،۹۵،۳۳
کالیون [قلعه]:۵۰
کبرزان : ۸۱،۱۹
کبکان : ۹۳،۸۰
کبوترخان :۹۳،۸۲
کتوانی : ۲۳
کتونی: ۸۱،۸۰
کجابه : ۲۲
کجوران [قصر] : ۳۵
کرائیت (قبیله) : ۷۰
کرالکین : ۹۵
کرجی : ۷۹
کرشك : ۹۳
کرغوز : ۹۳
کرمان ـ بیست‌وسه ـ بیست وچهار ـ بیست وهشت ـ سی‌وپنج تا سی‌وهفت: ۴۰،۴، ۵۴
کرنوا : ۴۲
کروچه : ۴۵
کروخ (کروخه) ـ سی‌وهشت : ۳۲،۲۸

https://t.me/shenakht_lib

۴۵، ۹۰، ۹۷، ۱۰۹، ۱۱۳
کریم‌آباد : ۸۰
کش : ۵۳
کشك : ۹۷، ۱۰۷، ۱۰۹
کشك اسحق : ۸۱
کشك رومی : ۹۷
کشك قدیم : ۱۱۰
کشکك : ۸۰، ۹۳
کشك‌کهنه : ۱۱۰
کشك نور : ۸۱
کشم : ۴۹
کشمیر ـ نوزده
کشمیران : ۹۳
کعبه : ۶۰، ۶۸
ککرك : ۵۰
کك‌کهزاد (قلعه) : ۸۰
کلات بند خواجه : ۹۳
کلادوز : ۸۲
کلکیان : ۸۲
کل‌مغولان : ۸۱
کله چغر : ۱۱۰
کلی‌گرد : ۸۰
کمبراق : ۲۶، ۸۱
کمه : ۸۲
کمیزان : ۸۱
کنار : ۲۴
کناعان : ۱۹
کنجان: ۱۷، ۸۰
کنجه : ۸۲
کندر : ۲۶، ۸۰، ۸۱
کندور : ۸۱
کنده‌آب : ۲۵
کندهار (قندهار) : ۷۲
کنف : ۱۸
کواژان [کواران] : ۱۱۳
کوچك : ۱۱۱
کوچه اسفزار : ۸۰
کوچه زرد (دریاچه) : ۱۱۱
کوچه مولانا عقیل : ۱۰۱
کوژد : ۱۱۳
کوتل بند خبره : ۱۱۱
کوتل زرمست : ۱۱۱
کوتل سبزك : ۱۱۱
کوتل یخك : ۱۱۱
کورت : ۱۷، ۸۰
کوزنگیان : ۱۸
کوسنان : ۱۹
کوسویه ـ بیست‌وهشت ـ سی‌وسه ـ سی‌و چهار : ۳۲، ۴۴
کوشك : سی‌ودو ـ ۱۱۳
کوشکك : ۲۳
کوشمیر : ۸۲
کوغناباد : ۹۵، ۹۶، ۹۹
کوفا : ۹۵، ۹۹
کوفان : ۱۶، ۸۰
کوفن، کوفس (رودخانه‌کابل) : ۵۸
کوکچائیل : ۱۱۱
کوکچه [نهر] : ۴۹
کولاب : ۸۰
کومش : ۵۷، ۵۸
کوه [قریه] : ۹۶
کوه البرز : ۶۹
کوه بابا : ۹۰، ۱۱۱
کوه تولك : ۱۱۶

https://t.me/shenakht_lib

کوه خواجه محمد قراول : ۹۳
کوه دماوند : ۶۹
کوه دوشاخ فوشنج : ۱۳۲
کوه دوندر : ۹۰
کوه دیواندر : ۸۹
کوه زنجیرگاه : ۸۹
کوه سیم[شهر]: ۹۵، ۹۶
کوه غور : ۱۱۵
کوه فرسی : ۱۱۶
کوه‌کازرگاه : ۸۹
کوه‌کیتو (کوه‌بابا) : ۸۷
کوه لامان : ۱۱۱
کوه مختار : ۹۰
کوه نریمان (قلعه) : ۱۱۱
کوه‌نقره (شهر): ۹۵،۹۹
کوه هفت قلعه : ۹۳
کویان : ۲۹،۹۳
کوی خدایگان : ۸۳،۸۵
کویر لوت : ۵۲،۵۷
کهدستان : ۲۴
کهرکی : ۲۰
کهن دژ: ۷۶
کیف : ۹۸

گ

گازرانچه : ۲۴،۸۱
گذره : ۸۰،۹۳
گرازان : ۱۹
گرجستان ـ بیست وشش
گرداب : ۸۰،۸۱
گرگان : ۵۷،۵۸، ۸۲
گرگانج ، جرجانیه ، اورگنج : ۵۱
گزه : ۴۲
گلران : ۱۰۷،۱۱۰
گلمیر : ۲۶
گلمیرسفلا : ۸۱
گلمیر علیا : ۸۱
گواشان : ۱۷،۷۳،۸۰،۱۱۳
گواشانجه : ۲۷،۸۲
گوداران : ۸۱
گوش : ۸۱
گوش سفلی : ۲۲
گوش علیا : ۲۲
گلخانه : ۱۰۱
گناباد : ۹۳
گنبد پنبه : ۸۰
گنج رستاق : ۹۶،۹۸،۱۱۴
گنگ : ۹
گوشه میر : ۲۷
گیلان : ۵۲
گیلانات ـ بیست وشش

ل

لامان (دریاچه) : ۱۱۱
لبون: ۹۴
لك‌لکخانه : ۲۶
لکنی : ۸۰
لکه سنگ : ۹۳
لنگر : ۵۹
لنگر امیرغیاث‌الدین : ۳۳
لنگرشیخ بورا :۳۳
لنین‌گراد ـ بیست‌وچهار

م

مابین‌کوه : ۹۳
ماچین ـ هجده
ماخان ـ بیست‌و نه

https://t.me/shenakht_lib

مارآباد : ۲۹
مازندران ـ سی‌ودو : ۵۱، ۷۰
ماس : ۲۲
مالان : ۱۶، ۸۰
ماوراءالنهر ـ سی‌ویك ـ سی‌وشش : ۳ ، ۵۳، ۵۸، ۶۶
ماهنجان : ۹۳
محله بازار : ۱۲۲
محله پچه : ۸۱
محله خواجه شهاب : ۱۶، ۸۰
محله سادات : ۱۶
محله قهندز : ۱۲۳
محله کشاك (کشك) : ۱۲۳
محله کوسال : ۴۰، ۱۱۵
محلهٔ کهندژ : ۴۰
محله مصرآباد : ۱۱۵
محله نصرآباد : ۴۰، ۱۲۳، ۱۳۱
محله نو : ۴۰، ۱۱۵
محله یحیی : ۴۰، ۱۱۵
محله کامل : ۹۳
مدرسه اخلاصیه : ۸۴، ۸۶
مدرسه سلطانی : ۸۳
مدرسه گوهرشاد آغا : ۸۱
مراغز : ۱۹، ۸۱
مرغاب ـ بیستونه : ۱۶، ۳۲، ۳۴، ۳۵ ، ۵۹، ۶۲، ۸۰، ۹۶، ۹۷، ۹۸ ، ۱۱۰ ، ۱۱۱
مرغچه سفلا : ۹۲
مرغچه علیا : ۹۲
مرغزار ملندش : ۳۵
مرو ـ یازده ـ شانزده ـ بیست وپنج ـ بیستونه ـ سی ـ سی‌ودو : ۴۳، ۴۴ ، ۶۱، ۶۲، ۹۶، ۹۷
مروچاق : ۳۴
مروشاهیجان : ۶۲
مروشهجان : ۶
مزار امام شیرسرخ : ۱۱۰
مزار دوست محمد قراول : ۹۳
مزار خواجه جیر : ۱۱۰
مزار مظفری : ۱۲۳
مزرعه امیر سیمین : ۲۷
مزرعه امیرمحمود : ۲۶
مزرعه باسه بریان : ۲۴
مزرعه چهارکفترخان : ۲۷
مزرعه دومالك : ۲۷
مزرعه ده‌نو : ۲۷
مزرعه سدان : ۲۷
مزرعه سراب : ۲۷
مزرعه سلیمان : ۲۴
مزرعه غریبان : ۲۷
مزرعه عشق‌آباد : ۲۷
مزرعه علی‌ساحر : ۲۷
مزرعه علیشاه : ۲۷
مزرعه رباط خواجه مودود پاشتانی : ۲۴
مزرعه زنبأباد : ۲۷
مزرعه قوچانك : ۲۷
مزرعه کلاته : ۸۲
مزرعه لامان : ۲۷
مزرعه معانك : ۲۷
مزرعه منار : ۲۷
مسافران : ۹۳
مسجد جامع امیرعلیشیر : ۷۲
مسجد جامع گوهرشاد آغا : ۸۱
مسجد جامع هرات : ۱۲۸

https://t.me/shenakht_lib

مسجدخیابان : ۸۵
مسجد شاه دوشمشیر : ۵۹
مسجد عقلا : ۶۳
مسکرد : ۱۹
مسکوان : ۴۳
مشهد : بیست‌ونه ـ سی‌وچهار : ۳۲
مصر : ۵۶،۶۶
مصلی : ۸۰
مظفرکوه (قلعه) : ۱۱۶
مظفرکوه : ۱۱۷،۱۱۸،۱۲۴
مغل‌بچه : ۸۱
مغولستان : ۷۰
مفرح : ۸۰
مقر : ۱۱۱
مقر(دریاچه) : ۱۱۱
مقریان : ۸۱
مقیم‌آباد : ۸۱
مك : ۲۹
مکران : ۳،۵۳
مکیزان : ۱۹
ملاحان : ۱۸
ملاسیان : ۱۸،۸۰
ملایحیی : ۸۰
ملتان ـ بیست‌وشش : ۶۰
ملتك : ۸۲
ملدان [میلان] : ۱۹،۸۱
ملدم : ۱۹
ملصح : ۲۹
ملك‌آباد : ۸۱
ملندش : ۳۵
ممیزك : ۱۳۲
منار فلك‌الدین ـ سی‌وهفت
منزل : ۲۶،۸۱
منزل سادات : ۸۰
موبلق : ۵۰
موغان ـ بیست و شش
موصل ـ بیست و شش
مومن‌آباد ـ بیست و هشت ـ سی و شش ـ سی‌ونه
مویزك : ۴۲
میان دوجوی : ۱۶،۲۱،۸۰،۸۲
میان دوجوی عزالدین : ۲۶
میان دوجوی‌کمبراق : ۸۱
میان ده : ۱۶،۸۰
میشی : ۱۷
میروخان : ۸۰

ن

ناب وشنگه : ۹۳
ناگهان : ۱۷،۸۰،۸۱
نامزروع : ۸۰
نخشب : ۵۳
نسا ـ بیست و نه
نشابور ـ نیشابور : ۶،۷،۴۳،۷۰
نشین : ۱۷،۸۰،۱۲۲
نقاش : ۸۱
نقی‌آباد : ۸۱
نموجکث (بخارا) : ۵۳
نورآباد: ۸۱
نوبادام : ۸۰
نوبادان : ۲۳
نوبر : ۸۱
نوبرگ : ۴۲
نوبهار : ۶،۵۹
نوسان : ۱۹،۲۳

https://t.me/shenakht_lib

نوده : ۱۲۳
نویان : ۲۳
نوین سفلی : ۱۸، ۸۰
نوین علیا : ۱۸، ۸۰
نهرآقبوقا : ۳۴
نهرامیر علاءالدین : ۳۴
نهرانبار قصه : ۱۲۲
نهرانجیل : ۸۶، ۸۷، ۱۰۱
نهراوکل : ۱۲۲
نهرثور : ۱۲۲
نهرجدید : ۱۶
نهرحسن‌جاندار : ۳۴
نهرحلوائی : ۲۲
نهردربند : ۳۴
نهردلگشای : ۳۴
نهردولتشاه جاندار : ۳۴
نهر ده علی : ۱۲۲
نهرزنگی : ۱۷، ۸۰
نهرسنجدك : ۳۴
نهرسنگلی‌خواجه : ۳۴
نهرشیخ بوسعید : ۳۴
نهرشیخ علی : ۳۴
نهرشیخ کمال : ۱۲۲
نهرعلی‌آباد : ۱۲۲
نهرعلی‌ملك : ۳۴
نهرعمرمامان : ۳۴
نهرفج : ۱۲۲
نهرقلی‌جانور : ۳۴
نهرقیلقمور : ۳۴
نهرکاه : ۱۲۲
نهرکل‌ماعان : ۳۴
نهرکنج‌خانه : ۳۴
نهرکنکجی : ۳۴
نهرکه : ۸۱
نهرگنج‌روان : ۳۴
نهرمرو : ۶۲
نهرمندیل : ۱۲۲
نهرنوا : ۹۳
نهرنوبختان : ۳۴
نهرنوروز : ۳۴
نیستان : ۳
نیشابور : یازده ـ بیست وپنج ـ بیست و هشت ـ سی‌وچهار ـ سی‌وپنج ـ سی و شش ـ سی‌وهشت : ۳۲، ۴۰، ۴۴، ۵۲، ۵۷، ۶۳، ۶۴، ۱۲۹
نیل : ۹
نیل (رود) : ۶۶
نیمروز : ۵۴، ۷۹

و

واجه : ۹۳
واشه : ۹۳
وخش [رود] : ۴۹
وره : ۱۶
ولایت باخرز ـ سی‌وهشت
ولایت جام ـ سی‌ونه
ولایت خواف ـ سی‌وهشت
ولایت زاوه ـ سی‌ونه
ولایت شافلان وازاب ـ سی ونه
ولایت غور : ۱۲۲
ولایت قهستان ـ سی‌ونه
ولایت کوسویه ـ سی‌ونه
ولی‌آباد : ۸

ه

هارود : ۱۱۳

https://t.me/shenakht_lib

هارودسیستان : ۱۲۲
هرات (هری)ـ هفت ـ هشتـ نه ـیازده سیزده ـ بیست‌وچهار : ۶،۷،۸، ۹ ، ۱۰ (واکثرصفحات)
هرات رود ـ بیست وهشت ـ سی‌و هشت ـ ۱۵،۲۹،۳۱،۳۲،۳۷،۱۲۲
هریرود : ۳۰،۹۸
هزارجریب : ۸۰
هفتو : ۱۱
همدان ـ هشت ـ نه : ۱۲۵،۱۲۶
هند : بیست وشش ـ ۳،۵۳،۵۷،۶۰،۶۵ ۶۹،۱۱۶
هندوان : ۱۹،۸۱
هندوستان : ۱۲، ۵۰،۵۶
هنرمراد : ۸۰
هوادشتك : ۲۵
هیررود : ۵۰
هیرمند ـ هلمند : ۳،۵۰، ۵۱

ی

یثرب : ۱۴
یحیی‌آباد : ۴۵
یزده : ۷۹
یعقوب‌آباد : ۸۱
یغشور : ۳۳
یکه درخت : ۱۱۰
یمکان : ۴۹
یهودیه (نام قدیم اصفهان) : ۵۷
ییلاق باباخاکی : ۱۰۶
ییلاق هزارمیش : ۱۰۷

https://t.me/shamkhi_lib

اشخاص

https://t.me/shenakht_lib

آ

آشوکا : ۵۰، ۵۸

آبتین : ۶۹

الف

ابراهیم ادهم : ۶۱

ابراهیم خلیل : ۱۳۱

ابقاخان‌بن هلاکوخان : ۶۳

ابن اثیر : ۱۲۸، ۱۲۹

ابن‌خرداذبه : ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۲۹

ابن دعقل : ۴

ابن رسته : ۵۷

ابن‌رشید غزنوی [(عزیزی اسفزاری) (مجدالدین رشیدالعزیز)] : ۱۲۸

ابن‌حوقل: ۵۲، ۵۷، ۹۶، ۹۸، ۱۱۱، ۱۱۳

ابن‌عیینه : ۹۴

ابن قتیبه سعدبن مسلم‌بن قتیبة‌بن مسلم‌بن عمرو : ۴

ابن‌کوفان : ۷۵

ابواسحاق ابراهیم اصطخری : ۱۱۳

ابواسماعیل عبدالله انصاری هروی [خواجه عبدالله انصاری ـ شیخ‌الاسلام ....] ۲۵، ۸۹، ۹۰، ۹۲

ابواسماعیل نصرآبادی [شیخ] : ۱۳۱

ابوالحسن علی‌بن زید بیهقی : ۱۲۶

ابوالعباس زوزنی : ۶۳

ابوالعباس لوکری : ۱۲۹

ابوالغازی سلطان‌حسین : ۹۱، ۱۳۰

ابوالفتح عبدالملک‌بن ابی‌القاسم عبدالله‌بن ابی سهل قاسم‌بن‌ابی منصورالکروخی: ۹۰

ابوالفضل بیهقی : ۶۰

ابوالقاسم نصرآبادی [شیخ] : ۱۳۱

ابوالقاسم منصوربن احمدبن الفضل‌بن نصربن عصام‌المنهاجی الاسفزاری : ۱۱۳، ۱۲۵

ابوالمظفرسمعانی[امام] : ۱۲۵

ابوالولید : ۸۱

ابوحامد احمدبن اسحق اسفزاری : ۱۲۶

ابوحاتم مظفراسفزاری [امام] : ۴۲، ۵۵، ۸۲، ۹۱، ۱۰۰، ۱۰۷، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱

ابوریحان بیرونی : ۱۲۹

ابوعلی شقیق‌بن ابراهیم بلخی : ۶۱
ابوحاتم مظفرهروی : ۱۲۹
ابوسعد جره : ۱۲۸
ابوسعید : ۹۱
ابوعطاء اسماعیل‌بن محمدبن احمد هروی اوبهی : ۹۲
ابونصر: ۶۱
ابونصرفراهی : ۷۹
ابونصر محمدبن علی‌بن محمدالاسفزاری [بستی‌ابن ابی‌الحسن] : ۱۲۶
ابونصرمشکان : ۶۰
ابی‌الفداء : ۹۶
احمد [از سامانیان] : ۵۳
احمد [خواجه] : ۹۱
احمدبن ابی‌یعقوب : ۳۲
احمدبن خضرویه : ۶۱،۷
احمدبن عبدالله : ۹۶،۹۵
احمدبن عمروالبادغیسی : ۹۴
احمدبن فضل‌المساح : ۱۲۹
احمدبن الولید [شیخ‌المحدث] : ۱۸
احمد جام [شیخ] : ۳۲
احمد نامقی جامی : ۹۰
ارد : ۴۲
ارشمیدس : ۱۲۹
ارغوش : ۷۸،۷۷،۷۶
ارغون : ۷۱
ارمیامیل : ۶۹
اسحق : ۵۶
اسدبن عبدالله [حکمران خراسان] : ۵۲
اسفندیار : ۷۶
اسکندر رومی- مقدونی: ۶۱،۵۸،۱۴،۸، ۱۱۶،۷۹
اسکندرشیخ : ۳۰
اسمعیل : ۵۳
اصطخری : ۱۱۲،۹۵
الب غازی : ۱۱۸،۱۱۷،۱۱۶
الغ بیگ : ۷۱،۱۴
الیاس : ۵۳
امام‌زید : ۸۰
امیرترغای : ۷۰
امیرتیمور: ۱۰۱،۹۹،۵۷،۵۵،۵۱،۴۹، ۱۲۵،۱۰۲
امیرجلال‌الدین فرخ‌زاد طبسی : ۱۲۰
امیرخسرودهلوی : ۱۱۷،۱۰۷،۱۰۴
امیرخواجگی : ۱۱۴
امیرسیدکلال : ۱۰۹
امیرشیخ سهیلی : ۱۰۷
امیرعزالدین عمرمرغنی : ۸۹
امیرعلی‌شیرزائی [امیرنظام‌الدین علیشیر] ۱۳۱،۱۲۳،۱۰۵،۸۳
امیرغیاث[قطب‌الاقطاب]:۱۰۴،۱۰۲،۱۰۱
امیرقاسم انوار: ۱۰۳
امیرقطب‌الدین : ۱۲۶
امیرنورالدین جلال‌الاسلام : ۱۲۰
امیریسورنکوداری : ۱۲۷
امین احمد رازی : ۱۲۸،۱۱۴
اوحدالدین انوری : ۳۶،۲۵،۲۴،۷،۶، ۱۱۸،۱۰۱
ایرج : ۶۹
ایرج افشار: ۱۲۷،۱۱۲،۵۶
ایل ارسلان سلجوقی : ۶۳
ایوب : ۷۴،۵۶

ب

باباخی محمود حاجی : ۱۰۲،۱۰۱

https://t.me/shenakht_lib

بابرسلطان : ۵۹، ۱۱۹، ۱۲۰
بارتلد [پرفسور] : ۹۶، ۷۱، ۱۲۵
بایسنقرمیرزا : ۱۴، ۷۱، ۸۷
برزین حکیم : ۱۲۱
برون : ۱۲۷
بریده : ۶۲
بشاری : ۱۱۲
بطلیموس : ۵۸
بلاذری : ۱۲۲
بلقیس : ۱۱۸
بومنصور اوبهی : ۹۲
بهرام : ۶۵
بهمن : ۸، ۶۵، ۶۶، ۷۶
بیرکه : ۱۰۸

پ

پسوتوا (فرزند جغتای) : ۶۱
پشنگ‌بن افراسیاب : ۱۳۱
پوربهای اسفزاری : ۱۲۷

ت

تاج‌الدین پوربهای جامی [مولانا...]: ۵، ۵۵، ۱۱۹
تمیم : ۵۸
تور: ۶۹
تولی‌خان : ۶۱، ۶۲
تیمورخان : ۱۳، ۳۰، ۴۱، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۷۰، ۷۱، ۹۷، ۱۱۵، ۱۱۶

ج

جالوت : ۵۶
جامی : ۸۹
جبیر: ۵۸
جعفرشعار [دکتر]: ۱۱۳
جلال‌الدین ابوالقاسم جامی [خواجه ـ مولانا] : ۱۰، ۵۶، ۹۲
جلال‌الدین رومی [مولانا] : ۶۱
جلال‌الدین اکبر: ۵۹
جلال‌الدین فیروزشاه : ۱۰۵
جلال‌الدین یوسف اوبهی[مولانا]:۶۸، ۹۲
جلال‌الدین یوسف حلاج [مولانا] : ۶۸
جم شاه : ۶۹
جمشید : ۱۴
جوکی [میرزا] : ۸۷
جوکی محمد : ۱۴
جهانگیر: ۵۹

چ

چنگیزخان : ۳۳، ۳۸، ۴۴، ۵۰، ۵۱، ۵۹، ۶۱، ۷۰، ۱۱۱
چهارشنبه [خواجه] : ۱۰۹

ح

حاجی بیک‌جونی : ۸
حافظ ابرو ـ اکثرصفحات
حافظ [خواجه] : ۱۰۲، ۱۲۱، ۱۲۲
حجاج‌بن یوسف : ۵۴
حسن محمود : ۳۶
حسین احمدی‌پور : ۷۱
حکم : ۶۲
حکیم برقعی : ۹۹
حمدالله مستوفی : ۳۰، ۵۴، ۹۵، ۹۹، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۲۲

خ

خالد برمکی : ۶۱
خراسان [پسرعالم پسرسام] : ۴، ۵۵
خرقوش : ۷۵، ۷۶
خلیل‌الرحمن : ۱۳۲

https://t.me/shenakht_lib

خلیل هندو : ۱۲۰
خلیلی [استاد] : ۱۱۰
خوندمیر: ۸، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۱۳۰

د

داریوش : ۵۸
دهستان [خواجه]: ۹۹
دواءبن براق : ۴۴

ر

رخش : ۸۰، ۱۲۴
رستم : ۵۴، ۶۶، ۱۲۴
رشیدالدین عمیدالملك[خواجه] : ۱۳۱
رشیدالدین فضل‌الله : ۷۱
رشیدالدین‌محمدبن‌محمودالاسفزاری: ۱۲۷
رفیع‌الدین محمود لنبانی : ۱۰۶
رکن‌الدوله حسن‌بن بویه دیلمی : ۵۴
رکن‌الدین قبائی : ۵۵
رودکی : ۹۴

ز

زال : ۳۵، ۵۴، ۶۶، ۱۲۴
زبیده [زن هارون‌الرشید] : ۴۹
زردشت : ۶۶

س

سامان : ۵۲
سام : ۵۵
سام‌بن حسین غوری : ۳۷
سام‌بن نوح : ۵۶
سرخس‌بن کوذر : ۴۴
سعدالدین‌تفتازانی[مولانا...] : ۹۲، ۱۰۳
سعدی [شیخ] : ۵۵، ۱۰۲
سعید نفیسی : ۶، ۲۵
سلطان ابراهیم قتال : ۱۲۴
سلطان ابوسعید : ۹۰، ۱۱۹
سلطان‌جلال‌الدین‌ملکشاه سلجوقی : ۱۲۹
سلطان حسین‌میرزا : ۸۲، ۸۳، ۱۳۱
سلطان سعید گورکانی : ۱۰۸
سلطان سنجر: ۱۶ ، ۲۴ ، ۲۵ ، ۳۸، ۶۲، ۶۳، ۱۲۹
سلطان شهاب‌الدین : ۳۷، ۹۱
سلطان علاءالدین غوری : ۵۴
سلطان علی مشهدی : ۹۰
سلطان غیاث‌الدین محمدبن سام : ۳۷
سلطان محمود : ۵۳، ۶۰، ۶۱، ۱۲۹
سلطان مسعود غزنوی : ۱۱۹
سلطانی : ۱۳۲
سلم : ۶۹
سلوکوس : ۵۸
سلیمان پیمبر: ۳۶
سمعانی : ۱۱۴
سندبن علی : ۱۲۹
سورغتمش : ۱۴
سیف‌الدین احمد [مولانا...] : ۱۰۳

ش

شار[لقب حاکم غرجستان] : ۳۸
شاپور: ۴۶، ۶۳، ۶۵
شاه‌عباس اول : ۵۷، ۱۱۶
شرف‌الدین عبدالقهار[مولانا] : ۱۱۹
شمس‌الدین اسفزاری [مولانا] : ۱۲۸
شمس‌الدین اسماعیل [خواجه] : ۱۳۱
شمس‌الدین‌صاحب‌دیوان[خواجه] : ۵۵
شمس‌الدین محمدکرت : ۷۰
شمیره : ۷۴
شهرخ بهادر[شاهرخ سلطان] ۹، ۱۳، ۱۴، ۴۱، ۶۴، ۶۸، ۷۱، ۸۷، ۸۹، ۱۰۵
شهرزوری : ۱۲۹

https://t.me/shenakht_lib

شیث : ۵۶
ص
صادق نشأت : ۶۹
صدرالدین [مولانا] : ۱۲۴
صمصام‌الدوله : ۵۴
ض
ضحاك (بیوراسف) : ۶۹،۳۶
صفی‌الدین بغدادی : ۹۵
ط
طاهر[آب‌شناس] : ۱۲۱،۱۲۰
طاهرثانی [ازطاهریان] : ۷۰
طاهرفریومدی : ۵۵
طاهرذوالیمینین : ۷۰
طلحه [ازطاهریان] : ۷۰
طهمورث : ۷۲،۷۱،۶۹،۶۱
ع
عالم‌بن سام‌بن نوح : ۵۵،۴
عباس اقبال : ۷۰
عبدالرحمن‌بن سموره قریشی : ۵۸
عبدالرحمن‌بن شمره : ۳۲
عبدالرحمن جامی : ۱۰۲،۹۰
عبدالرحمن خازنی : ۱۲۹،۱۲۸
عبدالرزاق ابن‌اسحق : ۶۸
عبدالرزاق سمرقندی : ۱۳۰،۶۶،۱۱
عبدالعزیز اوبهی : ۹۲
عبداللطیف : ۷۱
عبدالله [ازطاهریان] : ۷۰
عبدالله‌بن محمدبن یوسف زوزنی : ۵۷
عبدالله عامر: ۱۲۴
عبدالله طاهر: ۶۳
عبدالمجیدبن اسماعیل بن ابوسعید قیسی هروی : ۹۲
عبدالواسع جبلی : ۱۰۶
عثمان : ۱۲۴،۵۸
عروضی سمرقندی : ۹۴،۷۸
عزیز[عزیزمصر] : ۶۶
عزیزی‌اسفزاری [ابن‌رشیدغزنوی]: ۱۲۸
عضدالدوله : ۵۵،۵
علاءالدوله : ۷۱
علاءالدین بدر[مولانا...] : ۸
علاءالدین چشتی[خواجه] : ۶۸
علی‌بن موسی ماهان : ۶۱
علی پسرمأمون : ۵۱
علی‌حافظ‌التبریزی[خواجه] : ۱۰
علی خططای [شیخ] : ۱۱۹
علیمردان‌خان : ۵۹
عماد الدین اسماعیل‌بن محمدبن عمر [ابی‌الفدا] : ۱۱۳
عمرخیام : ۱۲۹،۱۲۸
عمرولیث صفاری : ۵۴
عمویه [شیخ] : ۱۹
عوفی : ۱۲۸،۱۲۷
عیسی علیه‌السلام : ۶۵
غ
غازان‌خان [غازان‌بن ارغون‌بن اباقابن هلاك] : ۷۱،۱۳
غیاث‌الدین پیرعلی : ۷۰
ف
فامی : ۷۱
فرامرز : ۶۶
فرانك : ۶۹
فردوسی : ۷۴،۵۹
فخررازی : ۵۰
فریدون : ۶۹،۳۶،۱۴

https://t.me/shenakht_lib

فریه [سیاح] : ۹۷،۱۱۶
فکری سلجوقی : ۹۰،۱۲۴

ق

قاسم‌بن یوسف ابونصری : ۱۶،۷۸
قتیبه : ۹۴
قطب‌الدین اسفزاری[ملك] : ۱۲۶،۱۲۷
قطب‌الدین شیرازی : ۵۵
قطب‌الدین مودودچشتی [خواجه] : ۳۰، ۹۰،۹۱
قوام‌الدین‌معمارشیرازی[استاد] : ۱۰،۵۶
قوام‌الدین نظام‌الملك : ۱۳۰،۱۳۱

ك

کسری : ۱۰۹
کاوه‌آهنگر: ۶۹
کمال‌الدین حسین [خواجه] : ۱۳۱
کمال‌الدین حسین واعظ [مولانا] : ۸۸
کهزاد : ۵۰
کیخسرو: ۶۰
کی‌گشتاسب‌بن‌کی‌لهراسب : ۶۶
کیومرث : ۷۴

گ

گرشاسب : ۵۴
گشتاسب : ۸،۶۵،۶۶
گوهرشادآغا : ۴۴،۵۶،۷۱،۷۲،۸۷
گیخاتو : ۷۱

ل

لطف‌الله نیشابوری [مولانا] ۶۴
لهراسب‌بن‌گیوجی‌بن‌کی‌منش‌بن‌کیقباد : ۸،۶۰،۶۵

م

مأمون عباسی : ۴،۵۱،۵۲،۷۰
مانی : ۶۴،۶۵،۸۵
مجدالدین محمدالاسفزاری [شیخ]: ۱۲۶
مجدالدین محمد صانعی [خواجه] : ۱۳۱
محمد [ازطاهریان] : ۱۳۱
محمد تاغای (الغ‌بیگ) : ۷۱
محمد زکریای رازی : ۱۲۹
محمدعباس [خواجه] : ۹۰
محمدکامل [خواجه] : ۹۳
محمد مصطفی : ۳
محمود امیرخواجگی : ۱۱۸
محمود شاه انجو : ۵۴
محمود عرفان : ۱۱۳
مدرس رضوی : ۶،۱۲۹،۱۳۰
مظفراسفزاری : ۱۳۰
معاویة‌بن ابی‌سفیان : ۳۲
معین [دکتر] : ۹۴
معین‌الدین محمدزمجی‌اسفزاری[مولانا]: ۱۱۵،۱۱۷،۱۳۰
مفتی غلام سرور: ۹۱
مقدسی: ۵،۴۹،۹۵،۹۸،۹۹،۱۱۱،۱۱۳
ملکشاه سلجوقی : ۱۲۸
ملك شمس‌الدین‌کرت : ۱۲۶
ملك شهاب‌الدین : ۳۶
ملك فخرالدین‌کرت : ۱۳
منالاوس : ۱۲۹
منتخب‌الدین منشی یزدی : ۱۲۶،۱۲۹
منصوربن علی اسفزاری : ۱۲۷،۱۲۸
منوچهر: ۱۴،۵۹،۷۵،۷۶
موتوکن [پسرجغتای] : ۵۰
مودودعصمی [خواجه]: ۲۴،۲۵(به‌صورت محمود عصمی هم‌آمده)
موهن لال : ۱۱۶،۱۲۳
مؤیدآبه : ۶۳

https://t.me/shenakht_lib

مهدی[خلیفهٔ عباسی]: ۹۹
میرزا ترکمان : ۷۹
میرزامیرانشاه : ۸
میرخوند [میرخواوند شاه] : ۸۴،۸۷، ۱۲۸،۱۳۰
میرعمید : ۲۵
میرزا محمدحسن [شهرداراوبه] : ۹۳
میمون‌بن نجیب واسطی : ۱۲۹

ن

نادر: ۱۱
ناصرالدین : ۳۶
ناصرالدین‌لطف‌الله‌خواجه عزیز[خواجه]: ۶۸
نامقی [شیخ] : ۹۱
نریمان : ۷۵،۱۰۹
نصربن‌احمد : ۹۴
نظام‌الدین‌عبدالرحیم‌باراحمد[مولانا]:۶۸
نظام‌الملك [خواجه] : ۱۲۹
نظامی عروضی سمرقندی : ۱۲۸
نورالدین‌عبدالرحمن اسفرائنی[شیخ]:۳۸
نوح : ۵۳،۵۵
نوشیروان : ۱۰۹
نیزك : ۹۴

و

وجیه‌الدین زنگی[خواجه] : ۵۵،۶۳

ه

هرمز: ۶۵
همام تبریزی : ۵۵
هورخش : ۷۴
هوشنگ : ۷۱،۷۵
هولاکوخان‌بن‌تولی‌خان‌بن‌چنگیزخان: ۴۰
هیطل (پسرعالم پسرسام): ۴،۵۵،۷۵

ی

یاقوت : ۵،۸۹،۹۲،۹۴،۹۸،۹۹،۱۱۲، ۱۲۲
یحیی : ۵۳
یسوکای بهادر: ۷۰
یعقوب‌لیث : ۷۰
یوسف [خواجه] : ۹۰
یوسف‌بن‌محمدبن سمعان[خواجه] : ۹۰
یوسف‌بن یعقوب‌هروی [سیفی‌هروی]: ۴۴، ۷۱،۱۲۶،۱۳۰
یوحنابن یوسف : ۱۲۹

https://t.me/shenakht_lib

کتابها

https://t.me/shenakht_lib

آ

آثارهرات : ۹۰، ۱۱۰

الف

البلدان : ۳۲

احسن‌التقاسیم : ۵، ۵۶، ۵۸، ۹۵، ۱۱۴

اخبارالطوال : ۵۵، ۶۹

ارشادالزراعه : ۷۸، ۷۹

ازسعدی تاجامی : ۷۱، ۱۲۷

اقلیم پارسی : ۵۵

الاعلام زرکلی : ۵۷

الانساب سمعانی : ۱۱۴، ۱۲۶

الکامل : ۱۲۸، ۱۲۹

المسالك والممالك: ۵۶، ۹۴، ۹۵، ۹۸، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۲

اوستا : ۶۶

ت

تاریخ بیهقی : ۱۱۴

تاریخ جهان‌گشا : ۶۱

تاریخ سیستان : ۱۱۲

تاریخ مبارکشاهی : ۱۱۴

تاریخ هرات : ۹، ۴۴، ۷۱، ۸۹، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۲۶

تتمه‌صوان‌الحکمة : ۱۲۶، ۱۲۹

تذکرهٔ دولتشاه : ۵۵

تقویم البلدان : ۹۴، ۱۱۳

توراة : ۴۹

ج

جامع‌التواریخ رشیدی : ۷۱

جغرافیای تاریخی با تلد : ۹۷، ۱۱۶

جغرافیای‌تاریخی‌سرزمینهای‌خلافت شرقی: ۵۳، ۵۵، ۱۰۰، ۱۱۳

چ

چهارمقاله : ۷۸، ۹۴، ۱۲۹

ح

حبیب‌السیر: ۸، ۵۰، ۱۲۸، ۱۳۰

حدودالعالم : ۹۴، ۹۵، ۱۱۳

خ

خزینةالاصفیا : ۹۱

خلاصةالاخبار: ۸۲، ۸۳، ۸۴

د

دائرةالمعارف آریانا : ۱۱۶، ۱۲۳

درةالاخبارولمعةالانوار : ۱۲۹

دیوان انوری : ۶، ۲۵، ۳۶
ر
رجال حبیب‌السیر: ۵۶، ۵۷
رسالهٔ کارزگاه : ۹۰
روضات‌الجنات : ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۷۱، ۹۰ ،
۱۰۷، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲
روضة‌الصفا : ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۱۰۸
رهنمای بامیان : ۵۰
رهنمای بدخشان : ۴۹
ریحانة‌الادب : ۵
ز
زین‌الاخبار: ۶۶
س
سرالاسرار : ۶۵
سفرنامه کلاویخو: ۳۰
ش
شاپورنامه : ۶۵
ص
صورالاقالیم : ۱۱۴
صورة‌الارض : ۵۲، ۵۸، ۹۶، ۱۱۱، ۱۱۳
ط
طبقات‌السلاطین : ۵۳، ۷۰
طبقات الشافعیه : ۱۲۶
طبقات ناصری : ۵۰
ظ
ظفرنامه : ۱۱۹
ف
فارسنامهٔ ابن بلخی : ۵۵
فرهنگ ایران‌زمین : ۱۲۶، ۱۲۷
فرهنگ معین : ۶۴، ۶۹، ۷۰
ق
قاموس جغرافیای افغانستان : ۴۹، ۵۹ ،
۸۰، ۹۰، ۱۱۰، ۱۱۱
قسمت آب‌قاسم‌بن‌یوسف‌ابونصری: ۱۶، ۱۸
ک
کتاب بامیان : ۵۰
کشاورزی و مناسبات ارضی ایران درعهد
مغول : ۸۸
کنزالاخبار: ۶۵
ل
لباب‌الالباب : ۱۲۷
لسترنج : ۳، ۴، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۵،
۵۶، ۵۷، ۱۲۲
لغت نامهٔ دهخدا : ۴
م
معجم‌البلدان : ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۸۹، ۹۰ ،
۹۲، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۲
مجمع‌النوادر: ۷۸
محبوب‌القلوب : ۷۹
مراصدالاطلاع علی‌الاسماءالامکنةوالبقاع:
۹۵، ۱۱۳
مثنوی مولوی : ۱۱۸
مطلع‌السعدین : ۶۶، ۶۹
مقصدالاقبال : ۱۲۳، ۱۲۴
میزان‌الحکمة : ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰
ن
نزهةالارواح : ۹۵، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۲۹
نزهةالقلوب : ۳۰
نصاب‌الصبیان : ۷۹
نفحات‌الانس : ۹۰، ۹۱
ه
هفت اقلیم : ۵۵، ۱۱۴، ۱۲۷، ۱۲۸

https://t.me/shenakht_kb

غلط‌های چاپی

https://t.me/shenakht_lib

صفحهٔ	۱۴	سطر	۱۱	جولی محمد	غلط و جو گی محمد
»	۱۶	»	۹	قصر ابنای	» قصر انبای
»	۵۳	»	۱۳/۱۰/۹/۸	سند	» سغد
»	۷۲	»	۱۹	آزریگن	» آزرمگین
»	۷۴	»	۱۱	بود	» بُد
»	۸۰	»	۲۰	غزان	» غیزان
»	۱۰۷	»	۲۳	سهیل	» سهیلی
»	۱۰۷	»	۲۵	مکران	» گلران
»	۱۰۹	»	۵	امیرسیه کلال	» امیرسید کلال

صحیح	است
»	»
»	»
»	»
»	»
»	»
»	»
»	»
»	»

https://t.me/shenakht_lib